تحولات فرهنگی و سیاسی ایران معاصر

در گفتگو با

علی‌اصغر حقدار

www.takbook.com

تحولات فرهنگی
و سیاسی ایران معاصر

در گفتگو با علی اصغر حقدار

استانبول- اردیبهش
۱۳۹۵

www.takbook.com

www.takbook.com

تحولات فرهنگی و سیاسی ایران معاصر

در گفتگو با علی اصغر حقدار

ناشر: مؤلف

چاپ اول: استانبول- اردیبهشت ۱۳۹۵

www.takbook.com

www.takbook.com

مجموعه حاضر تاکنون(اردیبهشت۱۳۹۵) در اداره کتاب وزارت ارشاد اسلامی غیرقابل انتشار تشخیص داده شده است؛ متن گفت وگوها بدون هیچ تغییری و در شکل اصلی شان، به صورت الکترونیکی و دریافت آنلاین منتشر می شوند.

استانبول- ۳ اردیبهشت ۱۳۹۵

www.takbook.com

www.takbook.com

فهـرست

مقدمه

تجدد حقوقی در ایران و علی اکبر داور

فرهنگ و اندیشه در عصر رضا شاه

جنبش مشروطیت ایران، واقعیت چیستی آن درتکاپوی اندیشه ها وتاریخ

اندیشه های ایرانی و تاریخ اندیشه

پایگان دیانت در مواجهه با سیاست نوین عصر مشروطیت

آدمیتی که من دیدم: شکیبایی و عقلانیت انتقادی

جنگ های ایران و روسیه نخستین آوردگاه برخورد با تمدن مدرن

هویت ایرانی در جهان متحول شونده مدرن

بنیان های مدرنیته، تاریخ اندیشه و مشروطیت در ایران

www.takbook.com

www.takbook.com

مقدمه

تاریخ معاصر ایران بر اساس برخورد با تمدن و فرهنگ مدرنیته ساخته شده است؛ نخستین برخوردها در یکصد سال پیش از استقرار مشروطیت و با جنگ های ایران و روسیه و تلاقی دیپلماتیک با بریتانیا به وجود آمد و تکانه های بعدی را رویدادهای مشروطیت پدیدار ساختند. یکصد سال گذشته- از بنیان اولین پارلمان و تدوین نخستین قانون اساسی- تاکنون مفاهیم، نهادها، رفتار، ایده ها و کنشهای آمیخته با اصول و لایه های مدرنیته در زمینه های اجتماعی- سیاسی و اقتصادی - فرهنگی کشورمان جریان داشته و با این حال نتوانسته اند به فرهنگی برآمده از واقعیات جامعه و نیازهای ایرانیان ارتقا یابند. داستان سیر اودیسه وار مدرنیته در ایران، هم چنان در راه و ایده ها و کنشهای آن، پروژه ای ناتمام بشمار می روند؛ آسیب شناسی این ناتمامی در سنجش عقلانی سنت و برخورد عملی با مدرنیته را می طلبد؛ زمینه ای که در بیشتر کارکردهای فرهنگی و سیاس - اجتماعی نادیده گرفته شده اند و دور نیست که اصرار بر این نادیدگی، فرهنگ ایران را از گردونه جهانی الگوهای زندگی و مفاهیم اندیشگی مدرنیته خارج سازد.

در بررسی موشکافانه از علل و عوامل زمینه های مدرنیته و عدم جذب واقعی و نهادینه آنها در جامعه و فکر ایرانی، مشروطیت با مقدمات فکری و اجتماعی و توابع سیاسی و فرهنگی اش، اولویت کنش فکری و شفاف سازی مفاهیم و مقولات مدرنیته را ضرورت داده است؛ مجموعه

www.takbook.com

مصاحبه ها و گفتگوهایی که در این دفتر گردآوری شده اند، ناظر به تلاقی ایران و مدرنیته است که در آنها سعی داشتم بیشتر زمینه های فکری و سیاسی چگونگی این برخوردها را به استناد رویدادهای تاریخی و کنشهای ایرانیان در برابر آنها روشن سازم و ایده هایی را که برآمد ورود مدرنیته به ذهنیت ایرانی بوده، تا حدی که من می دانستم پاسخ داده ام. در این گفتگوها من مشروطیت را به عنوان نماد مدرنیته در ایران و نقطه اساسی برخورد تمدن مدرن با فرهنگ و اجتماع ایرانی در نظر گرفته ام و هر رویدادی را در دویست سال شکل گیری تاریخ معاصر کشورمان را با این محک به آزمون گفتگوی علنی گذاشته ام. سپاسگزار مدیران مجله تلاش هستم که اجازه انتشار مصاحبه هایم را دادند. تشویق عزیزترین دوستم و لطف علی دهباشی و اهتمام مدیریت نشر ثالث بود که این گفتگوها در یک مجموعه و به صورت کتاب انتشار می یابد.

شناسه گفت و گوها عبارتند از:

۱-تجدد حقوقی در ایران و علی اکبر داور، شهریور ۱۳۸۳.

۲- فرهنگ و اندیشه در عصر رضاشاه، اردیبهشت ۱۳۸٤.

۳- بنیان های مدرنیته، تاریخ اندیشه و مشروطیت در ایران، خرداد ۱۳۸۵.

٤- جنبش مشروطیت ایران، واقعیت چیستی آن در تکاپوی اندیشه ها و تاریخ، مرداد ۱۳۸۵.

۵- اندیشه های ایرانی و تاریخ اندیشه در گفتگو با روزنامه اعتماد ملی، تابستان ۱۳۸٦.

٦- پایگان دیانت در مواجهه با سیاست نوین عصر مشروطیت، تابستان ۱۳۸٦.

۷- آدمیتی که من دیدم: شکیبایی و عقلانیت انتقادی، تلاش آنلاین، فروردین۱۳۸۷.

www.takbook.com

۸- جنگ های ایران و روسیه، نخستین آوردگاه برخورد با تمدن مدرن، تلاش آنلاین، اردیبهشت۱۳۸۷.

۹- هویت ایرانی در جهان متحول شده مدرن، تلاش آنلاین، آذر۱۳۸۷.

علی اصغر حقدار

تهران- ۳ اسفند ۱۳۸۷

www.takbook.com

www.takbook.com

تجدد حقوقی در ایران و علی اکبر داور

*آقای حقدار، در سال‌های اخیر در میان کتبی که به قلم شما منتشر شده‌اند، به مجموعه آثاری در مورد چهره‌ها و شخصیت‌های سدهٔ اخیر و امروز ایران برمی‌خوریم که نمی‌توان آن‌ها را در ردهٔ زندگی‌نامه‌ها، شرح احوال و خاطرات قرار داد. این آثار بیشتر به نقش و تأثیر فکری، اجتماعی یا سیاسی این شخصیت‌ها می‌پردازند. چنین روشی پیش از این در میان مؤلفین ایرانی رواج چندانی نداشت.

چرا فکر می‌کنید امروز بازگشت به آثار عملی، علمی و فکری چنین افرادی ضروری است؟

به‌عبارت دیگر پاسخ به‌کدام نیاز جامعه مبادرت به‌چنین امری را لازم می‌سازد؟

– با تشکر از فرصتی که در اختیار من گذاشتید، تک‌نگاری‌هایی که من در چند سال گذشته به چاپ رسانده‌ام، در حوزهٔ تاریخ اندیشه یا اندیشه‌شناسی تاریخی قرار می‌گیرند که در این سبک تاریخ‌نگاری، اندیشه‌ها با لحاظ زمینه‌های اجتماعی و در تعامل با واقعیت‌های عینی

www.takbook.com

مورد بررسی هستند؛ تحول زمان و بیان ایده‌ها در یک همبستگی ارگانیک با هم قرار دارند و با ظهور ایده‌ای، جامعه آن ایده را به محک آزمون زده و با تجربهٔ آن در رابطه با نیازهای زمانه، ایده تبدیل به فرهنگ می‌شود؛ در چنین نگاهی، ایده‌هایی که فراتر از زمانهٔ خود فرصت بروز یافته‌اند، می‌توانند در رشد و شکوفایی اندیشه‌های بعدی، پایه‌های منطقی و عقلانی را به دست دهند و نیازهای نوپیدای فرهنگی را با تن سپردن به انتقاد و بررسی و پالایش، پاسخگو باشند؛ بنابراین تک‌نگاری‌ها نه بازگشت به گذشتگان ـ که از نظر من ایده‌ای به بن‌بست رسیده است ـ بلکه بازخوانی اندیشه‌ها در گذر زمان و آموختن از آن‌ها برای پویایی فکری و فرهنگی است.

پس آن ضرورتی که ما را به بازخوانی اندیشه‌ها فرا می‌خواند و بازاندیشی آن‌ها را اولویت می‌دهد، نگاه انتقادی و دستیابی به تحول فرهنگی است. تردیدی نیست که تاریخ و بخصوص تاریخ اندیشه، به عنوان یکی از اصول پایه‌ای مدرنیته، در کشور ما کمتر مورد توجه قرار گرفته است و اکثر نویسندگان در ثبت و ضبط حوادث تاریخی و احیاناً در گزارش، تحلیل و بازخوانی اندیشه‌ها بیشتر گرفتار نگاه اسطوره‌ای و شخصیت‌پردازی از صاحبان اندیشه بوده‌اند.

به همین جهت به جرئت می‌توان گفت فرهنگ ایرانی از خلاء خاطرهٔ تاریخی و بازخوانی گذشته‌اش در حوزه‌های نوشتاری رنج می‌برد و به این خاطر نمی‌تواند از درس‌های تاریخ عبرت گرفته و نزدیک به دویست سال است که اشتباهات خود را ـ به خاطر نبود دید تاریخی ـ به انواع و اقسام صورت‌هایش تکرار می‌کند. بنابراین اگر ما بتوانیم ذهنیت خود را از اسطوره‌باوری به تاریخ‌اندیشی در مواجهه با اندیشه‌ها ـ و حتی در حوادث و وقایع تاریخی ـ گذر دهیم، خواهیم توانست از پندهای حوادث تاریخی بهره‌مند شده و از خرافهٔ شخصیت‌سازی و قهرمان‌پردازی خلاص شویم؛ به نظر می‌رسد بررسی اندیشه‌ها در گذر زمان یا تاریخ‌نگاری اندیشه‌ها در این راستا می‌تواند به نیازهای فرهنگی امروزین ما پاسخی عینی و خردمندانه بدهند.

www.takbook.com

البته لازم به یادآوری است که فضل تقدم در تاریخ‌نگاری اندیشه در ایران با دکتر فریدون آدمیت است که با نگارش کتاب‌هایی راجع به «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده»، «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی» و «اندیشه‌های طالبوف تبریزی» راه را برای تحقیقات تاریخ اندیشه گشود تا در دهه‌های پیشین کسانی چون دکتر هما ناطق و دکتر فرشته نورائی، این سبک مدرن را در تاریخ‌نگاری به کار گرفتند.

*اما به نظر می‌رسد که تاکنون شیوهٔ تک‌نگاری راجع به اندیشمندان در قید حیات، سابقه نداشته و آن تک‌نگاری‌ها نیز مربوط به اندیشمندانی بود که جامعه از حضورشان محروم شده بود.

معیار گزینش شخصیت‌های مورد نظرتان چیست؟

آیا اساساً حلقهٔ مشترکی آن‌ها را به هم متصل می‌سازد؟

به چه کسانی تاکنون در آثار خود پرداخته‌اید؟

– من بیشتر به اندیشمندانی توجه داشتم که نظام اندیشه و فرهنگ ایرانی را در گذر زمان و در مواجهه با نیازهای دنیای مدرن، به تکاپو واداشته و آن را پذیرای تحول و تغییر در سیر تاریخی خود نموده‌اند؛ این اندیشمندان با آگاهی از دگرگونی فرهنگ در جهان معاصر، اندیشه‌های سنتی را به انتقاد گرفته و با گسست معرفتی از دنیای سنتی، نظام فکری تازه‌ای را به ارمغان آوردند که راه را برای حضور در جامعهٔ نوین و تولید ایده‌های جدید هموار می‌گرداند؛ اندیشه‌هایی که در سپیده‌دم آشنایی با مدرنیته در پیش زمینه‌های مشروطیت شکل گرفت و جریان منورالفکری را در گذار از فرهنگ و اندیشهٔ سنتی پدیدار ساخت که مؤلفه‌هایی چون: انتقاد از فلسفهٔ سنتی ـ دستیابی به آموزه‌های حقوق طبیعی ـ تبیین نظام سیاسی

www.takbook.com

دموکراتیک ـ اصلاحگرایی در باورهای دینی و... را در خود جای داده بودند.

آخوندزاده به همراه ملکم خان، آقاخان کرمانی و طالبوف تبریزی به تعبیر من «مدرن‌های کلاسیک ایرانی» بودند که این راه را برای روشنفکران بعدی نظیر محمد علی فروغی ـ علی اکبر داور ـ احمد کسروی گشودند؛ اگر چه این جریان در دهه‌های بعدی به آفت ایدئولوژی‌زدگی، غرب‌ستیزی و سیاست‌گرایی دچار شده و از حالت انتقادی و مدرن خود خارج شد که آن داستان دیگری دارد که من در تک‌نگاری دکتر طباطبایی و دکتر شایگان به گوشه‌ای از آن و علل و لوازم ضد مدرن‌اش اشاره‌ای کرده‌ام.

بنابراین به تعبیر شما حلقهٔ مشترک کسانی که من اندیشه‌هایشان را مورد بررسی قرار داده‌ام، ایده‌پروری و آفرینش نظام اندیشگی است که خود را در رابطه با مدرنیته تعریف می‌کنند.

و آن‌هایی که در دستور کارند، یا در آینده به آن‌ها خواهید پرداخت؟

علی اکبر داور و تحول حقوقی که در ایران به انجام رساند، یکی از تک‌نگاری‌هایی است که در آستانهٔ نشر قرار گرفته است.

پیش از آن نیز در تک‌نگاری محمد علی فروغی، به بحث از ساختارهای مدنی و بنیان‌های ایران نوین پرداخته‌ام و در تک‌نگاری احمد کسروی، که ناظر به تحول فرهنگی در ایران و نقش کسروی در سیر آن است، مورد بازخوانی قرار گرفته است، تحقیقات بعدی مرا تشکیل می‌دهند. آخوندزاده و پدیداری مدرنیتهٔ فرهنگی در ایران را نیز شاید در آینده به نوشتار تبدیل نمایم.

www.takbook.com

*علی اکبر داور یکی از چهره‌هایی است که در دستور کارتان قرار دارد؛ شما در مقدمهٔ کتاب «فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطیت» روشنفکران این دوران را به دو گروه تقسیم کرده‌اید: «مدرن‌های کلاسیک ایرانی» و «کنشگران مدرن در سیاست ایران»، داور به کدام دسته تعلق دارد؟

وجه استثنائی و ویژگی وی در عرصهٔ عمل اجتماعی و برای ۰۸ ـ ۰۹ سال پیش ایران چه بوده است؟

– علی اکبر خان داور جزو کسانی به شمار می‌رود که بر پایهٔ آموخته‌های جدید خود و آگاهی از دگرگونی در شرایط زندگی انسان‌ها، توانست افکار تازهٔ خویش را در جامعهٔ ایرانی نهادینه کند؛ داور تحصیل کردهٔ حقوق نوین بود و با شناختی که از وضعیت عقب ماندهٔ مراجع قضائی ایران داشت، به ایجاد دادگستری نوین همت گماشت و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

داور به درستی تشخیص داده بود که نهاد دادرسی سنتی از نابسامانی رنج می‌برد و با آن آشفتگی که قضاوت شرعی در حل دعاوی مردم گرفتار است، نمی‌توان به عدالت و برابری حقوقی ـ که از اهداف جنبش مشروطیت بود ـ رسید؛ به همین خاطر داور در راستای اجرای مفادی از قانون اساسی که در متمم آن مورد توجه قرار گرفته بودند، انحلال عدلیه و بنیاد دادگستری را بر عهده گرفت؛ اصل ۲۷ متمم قانون اساسی با صراحت تفکیک قوای سه گانه و تقسیم قدرت را پذیرفته بود و اصل ۷۱ متمم قانون اساسی مقرر می‌داشت: «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه، مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند.»

داور به استناد مادهٔ ۱۷٤ قانون اصول تشکیلات عدلیه، لایحهٔ اعطای اختیارات را برای رفع نواقص قوانین قضایی و اصلاح تشکیلات عدلیه، به مجلس ششم تقدیم نمود و مجلس شورای ملی در جلسهٔ ۲۷ بهمن

www.takbook.com

۵۰۳۱، آن را در مادهٔ واحده و یک تبصره به تصویب رسانید.

اگر چه داور را بیشتر به خاطر ایجاد دادگستری نوین و مدیریت آن می‌شناسیم، ولی می‌توان از داور روزنامه نگار نیز سخن گفت که با انتشار «مرد آزاد» و درج مقالاتی در آن راجع به شرایط نوین جهانی و تبیین و آگاهی‌بخشی از وضعیت جدیدی که دنیا در آن به سر می‌برد، خود را در میان روشنفکران و نخبگان فرهنگی متجدد قرار داد؛ باز داور را در سمت نمایندگی مجلس چهارم و پنجم می‌بینیم که با نطق‌های خود، ایده‌های تازه‌ای را برای نوسازی جامعهٔ ایران بر زبان دارد و بالاخره داور در مقام وزارت ـ عدلیه و مالیه ـ را باید در نظر گرفت که با پشتوانهٔ آموخته‌هایش از دنیای مدرن، پایه‌های بوروکراسی جدید در ایران را در حیطهٔ مسئولیت خود استوار می‌کند.

من در تک‌نگاری که راجع به علی اکبر داور در آستانهٔ چاپ دارم، به بررسی جایگاه وی در تاریخ اندیشه‌های ایرانی در دورهٔ معاصر پرداخته‌ام و از نقش داور در فرایند نوسازی و نهادینه کردن اندیشه‌های مدرنیته در ایران و تجدد حقوقی که وام‌دار مدیریت و اندیشه‌های او بود، سخن گفته‌ام.

*تفکیک نام داور از تاریخچهٔ وزارت عدلیه و وزارت مالیه در ایران ناممکن است؛ اما قبل از این که به پرسش‌های خود در مورد اقدامات علی اکبر داور در این زمینه بپردازیم، اگر ممکن است شرح مختصری در خصوص این دو موضوع بفرمائید. یعنی در مورد چگونگی وضعیت مالیه و عدلیه کشور تا قبل از قرار گرفتن داور در رأس این وزارتخانه‌ها. می‌دانیم موضوعات این دو نهاد یعنی مسائل مالی و امر قضا و تأمین حقوق قانونی مردم از همان آغاز جنبش مشروطه از مسائل پر اهمیت و مورد توجه مشروطه‌خواهان بوده و هم چنان تا سال‌های زیادی از دل‌مشغولی‌های کشور باقی ماندند.

www.takbook.com

– دورهٔ قاجاریه، در میان سیر تاریخ ایران زمین از چندین جهت دارای اهمیت است که وقوع جنبش مشروطیت و تغییر اساسی در نظام سیاسی و به تعبیر آن دوران «ایران در زمرهٔ ممالک کنستی‌توسیون»، محور اصلی توجه به آن دوران به شمار می‌رود؛ در واقع جنبش مشروطیت و پیش‌زمینه‌ها و توابع آن، دورهٔ پیشین تاریخ این مرز و بوم را به پایان رسانید و دوره‌ای جدید را شروع نمود.

ظلم طبقهٔ حاکم و تعدی عنصر روحانی از عوامل اصلی ورود رعیت ایرانی به تظلم‌خواهی بود؛ طبقهٔ بازرگان هم از احکام بولهوسانهٔ حاکمیت و هم از بند و بست عنصر روحانی، مورد تعدی بودند و جان و مال خود را در معرض دست اندازی می‌دیدند و در میان طبقات دیگر جامعه هم این وضع به مراتب وخیم‌تر جریان داشت؛ از یاد نبریم که طبقهٔ بازرگانان از اصلی‌ترین شرکت‌کنندگان در آن جنبش بود و «عدالت‌خانه»، نخستین خواسته‌ای بود که بر زبان‌ها جاری شد و این دو مورد اشاره داشتند به نابسامانی وضعیت مالیه و عدلیه کشور؛ حتی معوق ماندن مالیات‌ها در بعضی از ولایات و یا وعده‌هایی که برای دادرسی به تظلمات از سوی دربار داده می‌شد و یا ایجاد نمایشی وزارت عدلیه در دورهٔ پایانی حاکمیت ناصرالدین شاه نیز نتوانستند فروپاشی نظام کهن و استقرار مشروطیت را که خواستار عدالت اجتماعی و تأمین جان و مال مردم بود، متوقف کنند.

در دوران ناصرالدین شاه «دیوانخانهٔ عدلیه» برای رسیدگی به تظلمات عمومی دایر شد و قوانینی موسوم به «کتابچهٔ دستورالعمل دیوانخانهٔ اعظم» تنظیم شد، که نه آن تشکیلات از کارآیی برخوردار شد و نه آن قوانین به اجرا درآمد. در دوره‌ای که منجر به تثبیت مشروطیت شد، ظلم و تعدی در تمامی ارکان جامعه رسوخ کرده بود و حاکمان به هر صورتی صلاح می‌دیدند از مردم مالیات می‌گرفتند و در واقع امور مالی در کشور از هرج و مرج و آشفتگی غیر قابل کنترلی رنج می‌برد. همچنین محاکم قضایی که بر مبنای احکام شرعی دایر بودند، از قاعده و قانونی ثابت پیروی نمی‌کرد و حاکم شرع به هر نحوی که اقتضای منافع‌اش بود، به

www.takbook.com

صدور حکم مبادرت می‌کرد؛ تاریخ نگاران نمونه‌هایی از ظلم و تعدی آن دوران را به ثبت رسانده‌اند؛ تصاحب اموال مردم اصفهان از سوی ظل‌السلطان. بیدادگری ظفرالسلطنه در کرمان و سختگیری مالی عین‌الدوله برای انجام مسافرت شاه به فرنگ. به چوب بستن تجار قند در تهران از سوی علاءالدوله. جور و ستمی که آصف‌الدوله در خراسان و شعاع‌السلطنه در فارس اعمال می‌کردند و احکامی که ملا علی کنی در تهران و آقا نجفی و شفتی در اصفهان در امور قضایی پیاده می‌کردند، مشتی از خروارها بی‌مبالاتی مالی و قضایی عصر پیش از مشروطه هستند؛ عرض‌حال‌هایی هم که مردم به مقامات نوشته‌اند، بیانگر وضعیت ناهنجار مالی و قضایی آن دوران را به عینه ثابت می‌کنند.

فریدون آدمیت و هما ناطق از دو هزار و شانزده عریضه‌ای سخن گفته‌اند که در عرض سه سال از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ به دفتر مجلس تحقیق مظالم رسیده است و تمامی آن‌ها به نحوی مربوط به مسائل مالی و دعاوی حقوقی است؛ به تعبیر آن‌ها «مجموع عرض‌حال‌های رسیده آگاهی‌های سودمند و مهمی را در امور زیر به دست می‌دهد: وضع حکومت ولایات، نظام مالیاتی و ارقام مالیات، رابطهٔ مالک و زارع و حکومت، تجارت و گمرک، پول قلب، جنگل و جنگل‌بانی، نوغان، محاکمات شرعی و عرفی، اقلیت‌های مذهبی و برخی مسائل خانواده.» همان طور که اشاره شد نوشته‌ها، اسناد و خاطرات آن دوران مشحون از بی‌نظمی در امور مالی و بی‌قاعدگی در مسائل قضایی بوده است.

با صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین نخستین قانون اساسی ایران، که نخستین نتایج تظلمات و اولین نطفه‌های مدرن‌سازی ایران را در خود جای داده‌اند، هم نظام مالی و هم سیستم قضایی نهادمند شده و جایگاه آن‌ها بر پایهٔ قانون اساسی معین شد.

اصول ٤٩ ـ ۱۰۳ متمم قانون اساسی در خصوص مالیه، به وضعیت آشفتهٔ پیشین سر و سامان داد و اصول ۷۱ ـ ۹۷ راه بر ایجاد نظام نوین قضایی و دادگستری هموار کرد. به سخن میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ایرانی هر

www.takbook.com

چه می‌خواهد و هر خواسته‌ای دارد، باید اول قانون داشته باشد و آن «یک کلمه»ای که میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی در ۳۸ سال قبل از تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی از آن سخن گفته بود، برای از بین بردن ظلم و تعدی حاکمان و هم‌دستان آن‌ها و ایجاد عدالت اجتماعی و تأمین مالی و جانی ایرانیان بود.

با شروع به کار مجلس شورای ملی و تهیهٔ قانون اساسی، ـ که به حق باید از آن به عنوان مجلس مؤسس نام برد ـ ساماندهی به نظام اداری وزرات‌خانه‌ها و درخواست مسئولیت از وزرا در مقابل مجلس، یکی از اصلی‌ترین مسائل عصر مشروطیت گردید؛ در این میان میرزا حسن خان مشیرالدوله مأمور تنظیم و تصویب قوانین مربوط به نظام قضایی و سازماندهی عدلیه گردید. مشیرالدوله با آگاهی که از وضع نابسامان عدلیه داشت، وزارت عدلیه را در سال ۱۳۲۸ با دو شرط پذیرفت: اول این که بودجه عدلیه را تنظیم نماید و دوم این که قوانین تازه‌ای راجع به تشکیلات و اصول محاکمات حقوقی و جزایی تدوین نماید.

با تائید این خواسته‌ها از سوی مجلس، مشیرالدوله به عنوان وزیر عدلیه، ظرف مدت شش ماه توانست به شروط خود عمل نموده و قانون اصول تشکیلات عدلیه و اصول محاکمات حقوقی را تقدیم مجلس نماید. این کار مشیرالدوله که پیش زمینه‌های اقدامات علی اکبر داور را در خود جای داده بود، مقررات قضایی و امور اجرایی عدلیه را از حالت پیشین به در آورد و با اجرای قوانین جدید توسط کمیسیون عدلیهٔ مجلس شورای ملی، نخستین گام را در اصلاحات قضایی برداشت؛ تصویب قوانینی چون: قانون مطبوعات مصوب ۵ محرم ۱۳۲۶. قانون حمل اسلحه مصوب ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۸. قانون قبول و نکول بروات تجارتی مصوب ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۸. قانون ثبت اسناد مصوب ۱۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۸. قانون حکومت نظامی مصوب ۱۳۲۹ و دیگر قوانین راجع به اصول تشکیلات عدلیه مصوب ۲۱ رجب ۱۳۲۹. اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۶ رمضان و ۱۹ ذیقعده ۱۳۲۹. قانون محاکم تجارت مصوب ۲٤ شعبان ۱۳۳۳ و... از جمله قوانینی بودند که مشیرالدوله در راستای

www.takbook.com

اصلاح عدلیه آن‌ها را به تصویب کمیسیون عدلیه رسانید.

با این حال از یک طرف به واسطهٔ آشفتگی وضعیت اجتماعی کشور و از طرف دیگر به جهت واکنش‌های سیاسی برخی از رجال، مانع از آن شد که مشیرالدوله به نحو تمام و کمال بتواند اصلاحات خود را در ساختار و قوانین عدلیه پیش ببرد. وزارت عدلیه پس از مشیرالدوله با دست به دست گشتن‌های بسیار، به همان حالت سابق و شاید وخیم‌تر از پیش باقی ماند تا در سال ۱۳۰۵ علی اکبر داور با حضور در کابینهٔ میرزا حسن مستوفی، مسئولیت آن وزرات خانه را بر عهده گرفته و اصلاحات بنیادی خود را با انحلال نظام قدیم و جایگزینی دادگستری جدید در تمامی لایه‌های آن اهم از قوانین ـ اجرائیات ـ احکام و حتی ساختمان‌ها و شیوهٔ لباس پوشیدن و تشکیل دادگاه‌ها به سرانجام رساند.

*عبارت «عدالتخانه» و تلاش برای تأسیس آن در آثار و ادبیات روشنفکران نخستین جنبش مشروطه جایگاهی ویژه داشت؛ اما بعدها یک سردرگمی در مفهوم آن پدید آمد. ابتدا به نظر می‌رسید این مفهوم ناظر بر خانه ملت (مجلس شورا) است که محل تدوین و تصویب قوانین است. اما بعدها از آن به مفهوم وزارت عدلیه و دادگستری هم مستفاد شد که طبق اصول متمم قانون اساسی مشروطه «مرجع رسمی تظلمات عمومی» و مرجع رفع نقض از حقوق ملت شد.

اسناد استقرار عدالت به کدامیک از این دو نهاد صحیح‌تر است؟

و بیشتر مورد نظر مشروطه‌خواهان نخستین بوده است؟

یا این که اساساً یکی بدون دیگری، بی‌معنا و به منزله معوق ماندن اجرای عدالت است؟

www.takbook.com

– همان‌طور که اشاره شد وضعیت نابسامان اجتماعی ـ سیاسی ـ اقتصادی و فرهنگی جامعه از دورهٔ فتحعلیشاه تا حکومت مظفرالدین شاه، عواملی را به وجود آوردند که مردم از ظلم و تعدی حاکمان و دیگر عناصر اجرایی، خواستار رسیدگی به وضعیت حقوقی و امنیتی خود شدند؛ اگر چه اولین خواستهٔ مخالفان حکومت عدالت‌خانه بود، اما وجود عنصر منورالفکر و برخی از فرنگ برگشتگان در دربار و میان نخبگان فرهنگی و مردان سیاست، آن خواستهٔ ابتدایی را به تغییر شیوهٔ مملکتداری کشاند و ایجاد مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی را در اهداف مشروطه‌خواهان قرار داد. تاریخ شکل‌گیری مشروطیت و تحقیقات مشروطه‌پژوهی در یک صد سال اخیر نشان داده‌اند که در مرحلهٔ شروع جنبش مشروطه‌خواهی، مهاجرین در هجرت صغری در سال ۱۳۲۳، تقاضاهای خود را در ۸ بند اعلام داشتند که بند ٤ آن خواستار «بنای عدالتخانه‌ای در تمام شهرهای ایران برای جلوگیری از ستمگری‌های حکام،» بود.

بعد از این تقاضاهای نوعاً صنفی و ابتدایی است که جنبش مردم گسترش می‌یابد و از بی‌توجهی حکومت به خواسته‌های مردم و اعتراضات بعدی، درخواست تشکیل مجلس و تدوین قانون به میان آمد و تاثیر ایده‌های مدرن سیاسی ـ اجتماعی در برپایی نهادهای نوین کشور، پر رنگ‌تر شد؛ به سخن نویسنده‌ای در روزنامهٔ مجلس: «... روح و حقیقت مشروطیت عبارت است از قوهٔ قضائیه. وقتی می‌توان از قوانین مشروطیت مستفیض شد که محاکم قضائی منظم باشد و اگر در مملکتی عدلیه نباشد، نمی‌توان مملکت را مشروطه و آن حکومت را حکومت ملی فرض کرد.»(مجلس، شمارهٔ۱۰۷، سال چهارم، سه‌شنبه ۰۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، ص ۱)

پس این مفهوم عدالتخانه بود که با گذار از شرایط اولیهٔ ایجاد نهاد تظلم خواهی عمومی به استقرار نظام نوین عدلیه و سپس تدوین قوانین حقوقی مطابق با نیازهای جامعه در وزارت دادگستری، ارتقا یافت و با رشد و تعالی ایده‌های مشروطه‌خواهی در زمینه‌های حقوقی، یک نوع تفکیک قانونی میان وظایف مجلس و وزارت عدلیه قبلی و دادگستری بعدی ایجاد شد.

www.takbook.com

*داور یک بار در سال ۱۲۸۹ یعنی چندین سال قبل از آن که بر مسند عدلیه بنشیند، در سن ۲٤ سالگی، در سمت ریاست اجرای احکام قرار گرفت؛ گفته می‌شود در آن زمان این یکی از دشوارترین مقامات عدلیه بود. و به دلیل همین سختی کار، احکام بی‌شماری بلااجرا مانده بودند.

نخست بفرمائید دشواری کار از چه بود؟

و چرا احکام پس از صدور بلا اجرا می‌ماندند؟

و دیگر این که داور جوان از چه ویژگی‌هایی برخوردار بود که رؤسایش در عدلیه آن زمان، بدون آن که نفوذ، نام و نشان یا تجربه‌ای داشته باشد، وی را برای این پست مناسب دیدند؟

چرا پس از یک سال مشیرالدوله (حسن پیرنیا) وزیر عدلیه وقت، او را از این مقام برداشت؟

– اولاً دشواری کار اجرای احکام بیشتر از تشدد نظریات در عدلیه و نبود مأمور اجرایی ناشی می‌شدند؛ همچنین می‌توان به اعمال نفوذهایی اشاره کرد که از سوی درباریان و صاحب منصبان و یا عناصر دیگر، در کار عدلیه اختلال ایجاد می‌کردند. چرا که اگر چه نظام قانونی در مملکت مستقر شده بود، اما آموزه‌های قبیله‌ای و نظام ارباب و رعیتی و سیستم خدایگان و بندگی، هنوز در کشور لایه‌های اجتماعی ـ سیاسی را پا بر جای نگه داشته بودند.

اما در پاسخ به این که چرا داور در آن سن و سال، به ریاست اجرای احکام انتخاب شد، من فکر می‌کنم این مساله بیشتر مربوط به آموزش‌هایی بود که داور در زمینه‌های حقوقی کسب کرده بود؛ در زندگی‌نامهٔ داور آمده است که وی تحصیل کردهٔ دارالفنون و از تحولات حقوقی جدید

www.takbook.com

مطلع بود. از طرفی چون هیچ وابستگی به حاکمیت قاجاریه نداشت، می‌توانست بدون ملاحظه و با قاطعیت به انجام وظیفه پرداخته و احکام را برای تمامی متهمان و مجرمان به اجرا گذارد؛ از طرفی در تحلیل شخصیت داور به مواردی چون دوری از ملاحظات شخصی و باور به اجرای دقیق و بدون ملاحظهٔ قوانین نیز برمی‌خوریم که داور را برای آن پست حساس مناسب می‌نمود.

اما انفصال داور از ریاست احکام بعد از یکسال تلاش خستگی‌ناپذیر، بیش از آن که مربوط به شخص داور باشد حکایت از بندوبست‌هایی داشت که میان مردان سیاست در جریان بود و مشیرالدوله با این که از اقدامات داور راضی بود، اما با ملاحظاتی که نسبت به برخی از رجال سیاسی کشور داشت، تن به تعویض پست داور داده و او را به سمت مدعی‌العموم بدایت تهران منصوب کرد.

با این حال این ورود و خروج در نظام عدلیه، امتیازاتی برای داور در پی داشت که از جمله می‌توان به ملموس کردن ویرانی عدلیه برای او و رویگردانی کامل و یا به تعبیری گسست از نظام قضایی سنتی برای احقاق حقوق مردم اشاره کرد که داور با روانه شدن به اروپا و تکمیل تحصیلات حقوقی خود، توانست از آن تجربیات به دست آورده در دورهٔ ریاست اجرای احکام و سمت مدعی‌العمومی، در بنیان دادگستری نوین واقع‌بینانه‌تر از تمامی پیشکسوتان‌اش وارد کارزار شود و موفقیتی را در استقرار سیستم عدالت‌جویانه به دست آورد که از آمال و آرزوهای مشروطه‌خواهان ـ تجددطلبان و آزادی‌خواهان بود.

*بار دوم هنگامی که علی اکبر خان داور در تماس با امر عدلیه قرار گرفت، پس از کودتای ۱۲۹۹ بود. او از تحصیلات خود در فرنگ فارغ شده و به ایران بازگشته بود؛ و دوره‌هایی را تحت عنوان نمایندگی مجلس ملی پشت سر داشت. وی در انتقال فرماندهی کل قوا به سردار

www.takbook.com

سپه و در امر انقراض سلسله قاجار و به پادشاهی رساندن رضاشاه در مقام نمایندگی نامی به هم آورده بود.

او زمانی در کابینه مستوفی‌الممالک به مقام وزارت عدلیه رسید، این بار بلافاصله در یک اقدام سریع کلیه تشکیلات قضائی در مرکز (و پس از گرفتن اختیارات کامل از مجلس در سراسر ایران) را منحل اعلام نمود؛ چرا؟

آیا تجربه عدم موفقیت وی در زمان ریاست اجرای احکام در وزارت عدلیه سابق در انجام این امر مؤثر بود؟

– قطعاً حضور موقتی داور در ریاست اجرای احکام را پیش از عزیمت به اروپا، باید به عنوان یکی از دلایل اصلی بر اقدامات اصلاحی وی در عدلیه در نظر گرفت، اما مساله حساس‌تر از آن بود که داور در پی جبران عدم موفقیت خود ـ اگر عدم موفقیتی بود ـ در سمت ریاست احکام، خواسته به اصلاح قضایی در کشور دست بزند؛ داور در سخنانی که مقابل نمایندگان برای گرفتن اختیارات و انحلال عدلیه در مجلس اظهار کرده، بهتر از هر سندی هدف خود را از تحولات حقوقی ایران بیان نموده است؛ وی در اشاره به علت اقدام‌اش در پاسخ به بهبهانی می‌گوید: «... بنده می‌دانستم این عدلیه که از اول مشروطیت که مردم آمدند خواستند کاری بکنند و پدر محترم شما بانی آن بود، برای این بود که عدالتخانه درست کنند. همین مشروطیت از روزی که آمد و پایهٔ عدالتخانه را خواست به زمین بگذارد، از آن روز تا به حال یک تشکیلاتی شد و کارها به یک ترتیبی شد و امور به یک شکلی جریان پیدا کرد که همهٔ مردم ناراضی و مأیوس و همه بدبخت بیچاره شدند... و با وجود این‌ها بنده می‌دیدم همین طور می‌ماند، خوب چرا می‌ماند؟ یک چیزی را که همه بر خلاف آن بودند چطور باقی ماند؟ برای این که بنده می‌دانستم یک اشخاص مؤثر و یک اشخاص متنفذ از آن اساس تقویت می‌کنند، حمایت می‌کنند. وای به حال آن کسی که تهور به خرج بدهد و دست

www.takbook.com

به آن اساس بزند. بنده این‌ها را می‌دانستم، به همین جهت بود که بنده نمی‌خواستم وارد این کار بشوم. بالاخره عجالتاً کاری است شده.... بنده نشستم، فکر کردم و راهی برای اصلاح این قوه و ترتیب این دستگاه ندیدم مگر این که اساساً بگویم عجالتاً این تشکیلات منحل و روی یک اساس دیگری یک بنائی بگذاریم و مدعی هستم که اگر سنگ جلو پای بنده انداخته نشود،... بله بنده می‌خواهم این کفر را بگویم و بگویم این تشکیلات غلط است،... بلی بعد از تجربه معلوم شده است که غلط است... پس از چند سال تجربه معلوم شده است که این تشکیلات با اوضاع و احوال مملکت ما تناسب درستی ندارد...»

در واقع بهتر است از انحلال، در اقدامات علی اکبر داور تغییر ساختار نظام قضایی را در نظر بگیریم که به واسطهٔ ناکارآمدی قوانین و تشکیلات عدلیه قدیم، داور مبادرت به آن نمود؛ بنابراین نیازهای زمان و آگاهی داور از آن نیازها و لزوم ایجاد تحولات حقوقی بود که علی اکبر خان داور را به انحلال عدلیه و پی‌ریزی دادگستری نوین رهنمون شدند.

*مخالفین وی در مجلس ششم که با دادن اختیارات تام به وی (ابتدا به مدت چهار ماه و سپس تمدید آن برای چهار ماه دیگر) مخالفت می‌کردند، از چند زاویه به وی ایراد می‌گرفتند:

الف ـ عمل مغایر قانون اساسی؛ زیرا انحلال عدلیه به منزله تعطیل رکنی از ارکان مشروطیت بود که طبق قانون اساسی جزئاً و کلاً تعطیل بردار نبود.

ب ـ دخالت در امر قانونگذاری توسط یک وزیر که از وظایف و اختیارات مجلس بوده و بدین ترتیب نقص اصل تفکیک سه قوه به شمار می‌آمد.

پ ـ انتقاد به روش «رادیکال» داور که دستگاه عدلیه‌ای را که وجود داشت، اما بد عمل می‌کرد، به جای اصلاح منحل اعلام نموده بود.

www.takbook.com

با توجه به وضعیت واقعی حاکم بر دستگاه عدلیه آن زمان، این ایرادات تا چه میزان واقعگرایانه و منطقی بود؟

– اولاً عمل داور در انحلال عدلیه، کاری غیر قانونی نبود؛ چرا که او به عنوان وزیر طرح خود را به مجلس شورای ملی ارائه نمود و بعد از تصویب مجلس با اکثریت آرا یعنی ۷۳ رأی با حضور ۹۹ نماینده، با دو فوریت عدلیه منحل شد؛ در ثانی داور با اصل وجود نظام قضایی و از بین بردن قضاوت، اقدام به انحلال عدلیه ننمود که کار او را به منزلهٔ تعطیل رکنی از ارکان تعطیل نشدنی مشروطیت حمل کنیم؛ وی در پی استقرار خواسته‌ای از خواسته‌های مشروطیت و اتفاقاً عمل کردن به اهداف مشروطیت و قانون اساسی بود که به انحلال عدلیه و جایگزینی دادگستری با سبکی نوین تمایل پیدا کرد؛ بنابراین عملی مغایر با قانون در اصلاحات داور وجود ندارد.

همچنین داور قانونی را به وجود نمی‌آورد که متهم به دخالت در وظایف مجلس شود. بلکه وی در جستجوی راه‌حلی واقع بینانه و عینی بود تا قوانین قضایی و احکام جزایی را به مرحلهٔ عمل درآورد و متروک ماندن اصول ۲۷ و ۲۸ متمم قانون اساسی را از میان بردارد. بنابراین فلاکتی که دامنگیر عدلیه در معطل ماندن احکام شده بود، تنها با راه‌حل تحولات بنیادی در آن نظام می‌توانست به مرحلهٔ عمل برسند.

از طرفی وضعیت عدلیه در آن دوران ـ که به گوشه‌ای از آن در سؤالات پیشین اشاره کردم ـ به حدی فاجعه‌بار و غیر انسانی بود که جایی برای محافظه‌کاری و اقدامات گام به گام با حفظ همان عدلیه نمانده بود؛ بنابراین داور بر خلاف برخی از مردان سیاست که در گوشه‌ای از عدلیه اصلاحی ناکام انجام داده بودند، یا از ناهنجاری قوانین و ساختار عدلیه چشم‌پوشی کرده بودند، تنها راه را در کوبیدن پایه‌ای عدلیه کهن و ایجاد دادگستری تازه دید و تمامی ناملایمات و زحمات را به جان خرید تا به

www.takbook.com

سخن خودش، هم نام نیکی از او در تاریخ ایران بر جای ماند و هم ایران صاحب نظام مدرن حقوقی، با تمامی لایه‌ها و ساختارهایش گردید.

*نه گرفتن اختیارات تام توسط وزیر و یا نخست وزیر برای پیشبرد بهتر برنامه‌های اصلاحی تا آن زمان و بعدها موردی استثنائی بود و نه انحلال موقت رکنی از ارکان مشروطیت در همه دوران حکومت ملی بی‌سابقه. در این خصوص وضعیت خود مجلس در دوره‌های قبل و بعد بسیار گویاست؛ اما وضع قوانین توسط دولت یا عضوی از کابینه، در صورتی که اعتبار نهائی آن قوانین موکول به تصویب مجلس باشد، آیا باز هم به معنای تداخل وظایف و اختیارات و نقض تفکیک قوای مملکتی محسوب می‌شد؟

– نه خیر؛ در برنامهٔ اصلاحی داور، طرحی به مجلس ارائه شد و با تصویب مجلس شورای ملی ـ به عنوان قوهٔ مقننه ـ از سوی وزیری ـ به عنوان قوهٔ مجریه ـ به مرحلهٔ اجرا درآمد؛ اتفاقاً اقدام داور در بردن لایحه به مجلس و گرفتن تصویب اکثریت نمایندگان نسبت به اجرای آن، عین قانونگرایی داور بود و به همین خاطر با استقرار دادگستری و از پاشیدن عدلیه پیشین، از جهت غیرقانونی بودن این نهادسازی، هیچ اظهار نظری نشد و هر آن چه در رابطه با اقدامات داور بیان شده، بیشتر جنبهٔ سیاسی داشته تا واقع‌بینانه.

در نهایت می‌توان وجاهت قانونی اقدامات داور را با استناد به مادهٔ ۱۷٤ قانون اصول تشکیلات عدلیه و وظایف و اختیاراتی که به وزیر واگذار شده بود، به اثبات رساند؛ مادهٔ مزبور مقرر می‌دارد: «وزیر عدلیه نظارت عالیه و عمومی نسبت به کلیهٔ محاکم و ادارات عدلیه در ایران دارد و می‌تواند هر نوع اطلاعات و توضیحات که لازم بداند از محاکم عدلیه و رؤسای آن‌ها بخواهد و نیز می‌تواند به توضیحات کلی اکتفا کرده، تقاضای توضیحات شفاهی کند.»

www.takbook.com

برای اطمینان از این که داور خود متوجه بود که اقداماتش غیر قانونی نیست و تفکیک قوای سه‌گانهٔ منظور شده در قانون اساسی مشروطه را مخدوش نمی‌کند، می‌توان به سخنان او در دربار ارجاع داد؛ داور در آن سخنرانی از اصل وحدت قاضی در تشکیلات جدید خبر می‌دهد و ضمن معرفی شعبات تازه تأسیس، به اطاق اصلاح که برای ارجاع کلیهٔ دعاوی ابتدایی ایجاد شده پرداخته و از تشکیل دفترخانه‌ای مستقل برای هر شعبه و ساماندهی شعبات استیناف در ولایات و به کارگیری قضات آشنا به علوم جدید و تمرکز امور حقوقی در تشکیلات دولتی و تدوین قوانین جدید مطابق با نیازهای افراد و جامعه، سخن می‌گوید. بنابراین با اقدامات داور، هیچ تداخل وظیفه‌ای میان قوای سه‌گانهٔ کشوری رخ نداده است.

*چرا در آن دوره هر اختلافی میان مجلس و کابینه بلافاصله به اختلاف تعبیری از اصول قانون اساسی می‌کشید؟

آیا این اشکال ناروشنی در قانون اساسی مشروطه نهفته بود، یا ریشه در عدم درک صحیح توسط رهبران کشور از آن داشت؟

– محور قرار گرفتن قانون اساسی در اختلافات میان مجلس شورای ملی و کابینه‌ها ناشی از شرایط جدیدی بود که با استقرار مشروطیت در ایران به وجود آمده بود؛ بی‌تردید آن همه زحمات و تلاش‌هایی که از سوی مشروطه‌طلبان ابراز شده بود، برای قانونمند کردن اصول حکمرانی و ایجاد قید و شرط برای حدود پادشاهی بود و تعجبی ندارد اگر می‌بینیم که قانون اساسی محور اختلافات قرار می‌گرفت؛ اما اختلاف تعبیر از اصول قانون اساسی نیز گذشته از طرز تلقی برخی از صاحب منصبانی که با استقرار مشروطیت، هنوز از باورهای مستبدانه‌ی خود دست برنداشته بودند، به مبانی فکری و بنیان دیدگاه‌هایی برمی‌گشت که در میان نمایندگان مجلس یا وزرای کابینه‌ها، وجود داشت. مشروطه‌پژوهان

www.takbook.com

از انجمن‌ها و احزابی سخن گفته‌اند که با پی فکنی ایده‌های سیاسی جدید نظیر سوسیال دموکراسی ـ لیبرالیسم و یا ناسیونالیسم، از زبان نمایندگان خود در پارلمان و هیأت دولت، اصول قانون اساسی را تعبیر و تفسیر می‌کردند.

از سوی دیگر وجود کسانی که با آموزه‌های سنتی در آن دوره حضور داشتند، یکی دیگر از علل اختلاف تعبیر از قانون اساسی بود؛ گذشته از این مسائل همان طور که خودتان نیز اشاره کرده‌اید، برخی از اصول قانون اساسی دارای ابهام بودند و این ابهامات موجبات بروز اختلاف تعابیر را فراهم می‌ساخت. به همین خاطر متمم قانون اساسی ـ که در روزهای نخستین ایجاد مجلس شورای ملی «نظامنامه‌ی اساسی» خوانده می‌شد ـ از سوی عده‌ای از نمایندگان مطرح و به تصویب پارلمان و محمد علی شاه رسید تا پاره‌ای از ابهامات و حتی خلاهای قانون اساسی برطرف شوند.

و باز باید با شما همراه شد که بلی اکثریتی از مشروطه‌خواهان درک صحیح و منسجمی از پدیده‌ی قانون اساسی و دیگر نهادهای سیاسی مدرن نداشتند و دستیابی به این آگاهی نیازمند زمانی بود که پی‌در پی بودن حوادث و اتفاقات منجر شده به صدور فرمان مشروطیت و پس از آن ایجاد پارلمان و دیگر حوادث دوره‌ی اول مشروطه، آن را از هواخواهان مشروطیت دریغ کرده بود.

*دکتر محمد مصدق از جمله کسانی بود که با تمدید اختیارات داور برای ادامهٔ اصلاحات مخالفت ورزید و در نطق خود در مجلس عملاً از زوایای فوق اساس اقدام داور را نیز زیر پرسش برد.

این گفتهٔ دکتر مصدق تا چه میزان در خور اعتناست که وزیر عدلیه (داور) با انحلال عدلیه عملاً به اعتبار این دستگاه لطمه وارد ساخت و موجب تزلزل بنیان قانونی آن گردید. زیرا از آن پس هر دولت مقتدری

www.takbook.com

به خود اجازهٔ چنین امری را می‌دهد.

میزان اعتبار واقعی دستگاه عدلیه تا قبل از اقدامات داور در ایجاد دادگستری نوین چقدر بود؟

– اساس مخالفت مصدق با اقدامات اصلاحی داور، تعبیری بود که او از اصول ۲۷ و ۲۸ قانون اساسی می‌کرد و در مخالفت خود نگران مخدوش شدن تفکیک قوا و تداخل وظایف بود؛ مصدق بر این باور بود که «...قوه تقنینیه نمی‌تواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قوای دیگر واگذارد که هم واضع قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید...» در حالی که داور با کسب مجوز قانونی از مجلس شورای ملی در صدد کارآمد کردن نظام قضایی کشور بود و اگر خود بدون مراجعه به مجلس و کسب اجازه از آن نهاد قانون‌گذاری مبادرت به اقدامات اصلاحی می‌کرد، کاری غیرقانونی و مخالف با اصول مشروطیت انجام داده بود؛ داور با لحاظ چنین مسائل قانونی، تمامی اصلاحات خود را از طریق کمیسیون عدلیه مستقر در مجلس پیش برد تا شائبهٔ مخالفت با قانون اساسی را از بین برده باشد؛ وی حتی تا جایی مراعات موارد قانونی را می‌کرد که در مادهٔ ۱۱۲ قانون اصول تشکیلات مصوب ۱۳۸۷ برای قانونمندی دادگستری مقرر داشت: «هیچ محکمه را نمی‌توان منحل کرد مگر با تصویب مجلس شورای ملی.»

بنابراین داور در انحلال و یا به تعبیر صحیح‌تر اصلاح و ایجاد نظام دادگستری نوین هیچ منع قانونی نداشت و تمامی مخالفت‌ها نشات گرفته از اختلاف قرائت‌ها از قانون اساسی و بعضاً بر مبنای از دست رفتن منافع شخصی و سرایت دریافت‌های قدیمی در تلقی از جایگاه قانون در جامعه بود؛ اما در مورد محمد مصدق، در نهایت گذشت زمان ثابت کرد که مخالفت دکتر مصدق با اقدامات اصلاحی داور، تماماً از روی دولت‌خواهی نبود و بلکه شائبهٔ غرض‌ورزی بیشتر در آن مشهود بود.

خود دکتر مصدق در سال ۱۳۳۱ با انحلال مجلس هفدهم در واقع

www.takbook.com

مخالفت دیرینهٔ خود را با نظام مشروطیت و برای تحقق آمال و آرزوهای سپری شده‌اش به نمایش گذاشت؛ در حالی که اگر دکتر مصدق در پی دولت‌خواهی و آزادی‌طلبی بود، نه در دورهٔ اقدامات داور مخالفت خوانی می‌کرد و نه در دورهٔ نخست‌وزیری اقدام ضد مشروطه بستن مجلس شورای ملی را به اجرا درمی‌آورد؛ از عجایب مخالفت خوانی مصدق با اقدامات اصلاحی داور، حضور ایشان در کمیسیونی بود که داور برای اجرای نقشه‌های اصلاحی خود تشکیل داده بود، در حالی که اگر واقعاً مصدق به غیر قانونی بودن آن اقدامات معتقد بود، نبایستی عضویت در آن کمیسیون را می‌پذیرفت.

اما در مورد این که اعتبار دستگاه عدلیه تا پیش از اقدامات داور تا چه پایه بود، من پیش از این گوشه‌ای از وضعیت آن دوران را گفتم، این جا تنها به نقل قولی از حاج سیاح می‌پردازم که تقریباً آیینهٔ تمام نمای وضعیت حقوقی ـ اگر بتوان تا پیش از آن اقدامات از این اصطلاح برای نظام قضایی ایران استفاده کرد ـ است؛ وی در رابطه با وضعیت ناهنجار و آشفتهٔ قضاوت در «دورهٔ خوف و وحشت» با اشاره به انتقاد امین‌الدوله از نابسامانی دعاوی و محاکم می‌نویسد: «... اگر اول تحقیق نکرده حکم دادی غلط بوده اگر تحقیق کرده حکم دادی دوباره ناسخ چیست؟ به ضد یکدیگر به چه دلیل حکم می‌کنید؟ کار فصل شده را چگونه مجدداً رسیدگی می‌کنید؟ چطور می‌شود که اغلب حکم شما مخالف یکدیگر درمی‌آید؟...»(ص ٤٩٥)

از آن دوران همان طور که در جواب سؤالات قبلی اشاره شد، وضع عدلیه به صورتی درآمده بود که حتی متین دفتری از مستوفی‌الممالک نقل می‌کند که «به میرزا علی اکبر خان داور بگویید اگر توانستی عدلیه را اصلاح کنی، من این سبیل‌ها را می‌تراشم!» با این حال برای تأمین امنیت عمومی و تحقق خواسته‌ها و نیازهای حقوقی شهروندان ایرانی، دادگستری نوین با همت و پایمردی داور بنیان گذاشته شد و سبیل‌های مستوفی‌الممالک هم تراشیده نشد.

www.takbook.com

*دعوای میان اقلیت مجلس و داور به عنوان عضوی از کابینه به نظر می‌رسد یک امر استثنائی نبود؛ در نگاه وسیع‌تر به شرایط آن دوران، از همان آغاز مشروطه، تضادی دائمی میان دو گروه از رهبران و سرآمدان سیاسی جامعه مشاهده می‌شود.

گروهی اساس کار خود را بر دفاع از قانون اساسی و آن چه سیاه بر سفید شده بود، گذاشته و در این کار تا جائی پیش می‌رفت که گاه هرگونه واقعیت‌نگری و قدرت درک موقعیت حساس کشور و اهمیت و ضرورت تصمیم‌گیری و عمل را از دست می‌داد. و در مقابل گروه دیگر که در برابر واقعیت‌ها و شرایط اسفبار آن دوران، صرف وقت و هزینه کردن زمان در بحث و گفتگو را به منزله از دست دادن فرصت و فلاکت‌بارتر شدن اوضاع می‌دانست.

از نظر شما معیار قضاوت امروز ما نسبت به این «درگیری» و با توجه به شرایط و موقعیت کشور در آن مقطع چه باید باشد؟

چقدر نتایج عملی روش هر یک از این دو گروه و ثمرات کارهای آن‌ها باید در این قضاوت مؤثر واقع بشوند؟

– اکنون که از آن دوران فرصت زمانی تا حدودی لازم را برای بررسی‌های تاریخی به دست آورده‌ایم، معلوم می‌شود که آن درگیری‌ها در واقع ادامهٔ جناح‌بندی‌هایی بود که در دوران مشروطه شکل گرفته بودند و هر کدام همان‌طور که پیش از این اشاره کردم بر اساس تحقق اهداف و تأمین ایده‌های خود، ابراز نظر می‌کردند؛ پس بنابراین وجود آن درگیری‌ها امری لازم بود و اتفاقاً در بعضی مسائل جدید، نتایج مطلوبی از خود بر جای گذاشت؛ نظیر فاصله‌گذاری که میان جناح‌های واقع بین مشروطه‌طلبان با انقلابیون تندرو که به وقوع پیوست و در فرایند استقرار

www.takbook.com

نهادها، بی‌تأثیر نبوده است.

اما آن چه تاریخ ثابت کرد این مساله بود که طرفداران اقدامات عملی و تعبیراتی که قانون اساسی را به سوی نهادمند شدن می‌راندند، واقع‌بین‌تر بودند تا جناح‌هایی که با محافظه‌کار و سنتگرایی، در پی به تعویق انداختن خواسته‌های مشروطه بودند و صحنه را برای تثبیت جایگاه نیروهای مستبدخواه ـ چه آگاهانه و چه از روی عمد ـ فراهم می‌ساختند؛ آنان که در آن دوران بر این باور بودند که بایستی بدون اتلاف وقت به ایجاد نهادها و تکمیل پروژهٔ مشروطیت مبادرت کرد، ذی‌حق بودند و بر این مساله آگاه بودند که بدون رشد و گسترش اهداف مشروطیت، امکان بازگشت استبداد و رسوخ آموزه‌های سنتی در میان متجددان و مشروطه‌خواهان وجود دارد، به همین خاطر با گذار از گفتگوهای بی ثمر و بر پایهٔ شناخت حساسیت وضعیت کشور و بر اساس بحث‌هایی که در مجلس اول و میان انجمن‌های مردمی و... شده بود، به اقداماتی دست زدند که پاسخگوی نیازهای جامعهٔ پس از مشروطیت باشند و تاریخ نیز در سیر تحول خود ثابت کرد که آنان در تشخیص خود اشتباه نکرده بودند.

*با تمامی مخالفت‌ها، داور با حمایت اکثریت مجلس ششم و گرفتن اختیارات کامل تحولات و تغییرات در دستگاه عدلیه، محاکمات، تغییر قضات و تغییر شرایط استخدامی آن‌ها و وضع قوانین جدید دستگاه قضائی را ادامه داد؛ عدلیه جدید نیز زودتر از موعدی که حدس زده می‌شد، یعنی در اردیبهشت ۱۳۰۶ افتتاح شد.

البته دامنهٔ اصلاحات تا دو سالی هم‌چنان ادامه داشت و بالاخره آن گونه که گفته می‌شود، در نیمهٔ سال ۱۳۰۸ سازمان جدید دادگستری در انطباق با نیازهای آن روز جامعه ایران آمادهٔ بهره‌برداری کامل گردید.

ویژگی‌های عدلیه جدید چه بود و در این فاصله دو ساله و در اثر اصلاحات داور، عدلیه جدید با دستگاه قدیم چه تفاوت ماهوی داشت؟

www.takbook.com

منظور این گفته که دادگستری جدید منطبق با نیازهای آن روز جامعه ایران شد، چیست؟

– سازمانی که علی اکبر خان داور در انحلال عدلیه و تأسیس دادگستری نوین برای جامعهٔ ایرانی به ارمغان آورد، تمامی ارکان ـ لایه‌ها ـ قوانین و حتی زبان قضایی را در بر می‌گیرند.

اقدامات داور در راستای تحقق سخنانی بودند که او در زمان درخواست خود از مجلس شورای ملی مطرح کرده بود؛ وی در دفاع از لایحهٔ پیشنهادی خود می‌گوید: «...افکار عامه و نظریات مجلس و تصمیم دولت همیشه متوجه اصلاحات قوهٔ قضائیه بود و تشکیلات موجود را برای تأمین نظریات اصلاحی کافی نمی‌دانستند. واضح است که اساس این اصلاحات مبتنی بر دو اصل است: ۱ـ رفع نواقص قوانین که به موجب تجربه و عمل مشهود گردیده و ۲ـ اصلاح تشکیلات عدلیه از حیث صلاحیت اشخاص... نظر به این که اصول تشکیلات و محاکمات و استخدام مأمورین و صاحب منصبان مؤسسات قضایی و اداری عدلیه محتاج به یک اصلاحات اساسی فوری است و تا این زمینه و در باب انتخاب اشخاص اختیاراتی از طرف مجلس مقدس به وزیر مسئول داده نشود، هیچ اصلاحی مقدور نخواهد شد...»(صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، دورهٔ ششم تقنینیه، مذاکرات ۷۲ بهمن ۱۳۰۵، ص ۵۰۱)

داور پس از کسب پشتوانهٔ قانونی از مجلس و با تمدید لایحهٔ خود در ۲۵ خرداد ۱۳۰۶، با تشکیل «کمیسیون اصلاح قوانین عدلیه» که کسانی چون: میرزا حسن خان مشیرالدوله ـ محمد مصدق ـ میرزا محسن خان صدر ـ منصورالعدل و میرزا احمد خان شریعت‌زاده، در آن عضویت داشتند، اجرای طرح اصلاحی خود را در چهار محور شروع کرد:

الف) انحلال تشکیلات عدلیهٔ موجود و از بین بردن سازمان‌ها و متصدیان امور قضایی که از کارآیی باز مانده بودند. داور در سخنانی که هنگام

www.takbook.com

افتتاح دادگستری ایراد کرد، سازمان جدید قضایی را در امور زیر برشمرد: ۱ـ اصل وحدت قاضی، ۲ـ افزایش شعب تمیز ۳ـ تقسیم شعب استیناف و بدایت به شعبات ثابت و سیار، ٤ـ ایجاد اطاق اصلاح، ۵ـ بازسازی صلحیه‌های محدود و بلدیه، ٦ـ ایجاد دفترخانه‌های جداگانه برای شعبات، ۷ـ افزایش شعبات استیناف در ولایات همدان و اصفهان، ۸ـ افزایش حوزهٔ بدایت در ولایات از ۱۱ حوزه به ۳۵ حوزه، ۹ـ دایر کردن ادارهٔ ثبت در دیگر ولایات.

ب) انتخاب اشخاصی که صلاحیت تصدی امور قضایی را داشتند. داور برای انتخاب افراد تازه، عده‌ای از قضات را از میان نمایندگان مجلس شورای ملی برگزید. عده‌ای دیگر را از میان حوزویان انتخاب کرد. کسانی را که سابقهٔ تحصیلات حقوقی داشتند، از دیگر وزارت‌خانه‌ها به کار گماشت. برخی از افراد تحصیل کردهٔ اروپا را که یا تازه به ایران آمده بودند و یا در غرب مشغول تحصیل بودند، به کار قضاوت فرا خواند. هم‌چنین برای برخی از مناصب، از مستوفیان سابق و خوش نام وزارت مالیه استفاده کرد. و بالاخره عده‌ای از فارغ‌التحصیلان مدرسهٔ عالی حقوق را نیز برای استقرار در دادگستری جدید به کار گرفت.

ج) ایجاد شرایط جدید برای استخدام قضات و الغای قوانین پیشین. داور در این رابطه در همان سخنرانی، ویژگی‌ها و مشخصات دادگستری نوین را در این موارد برشمرد: ۱ـ به کارگیری افراد پاکدامن و آشنا به علوم جدید، ۲ـ انحصار قوهٔ قضاوت و حکومت به دست دولت و تمرکز آن در تشکیلات قضایی مملکت، ۳ـ اجباری کردن ثبت املاک و معاملات غیر منقول، ٤ـ اصرار بر اجرای قاطعانهٔ قانون مرور زمان، ۵ـ ایجاد محاکم جدید جزایی و دیوان‌های جنایی، ٦ـ صدور رأی بر مبنای قوانین جامع نوین و عدم ملاک قرار گرفتن عقاید فقهی شخصی از سوی قاضی.

د) وضع قوانین تازه به صورت لوایحی که از سوی دولت به صورت آزمایشی اجرا می‌شدند و در صورت موفق بودن به تصویب مجلس شورای ملی می‌رسیدند. روزنامهٔ اطلاعات در شمارهٔ ۱٤۷ خود به تاریخ

www.takbook.com

۱۹ بهمن ۱۳۰۵ این اقدامات اصلاحی داور را در دادگستری «انحلال کمپانی» نامیده بود. اصطلاحی که ایهامی از نظام کهنهٔ اعمال نفوذها را در خود داست؛ در آن دوران قانون جدید مدنی ـ قانون آیین دادرسی مدنی و قانون مجازات عمومی به تصویب رسیدند. قانون اصول محاکمات و مجازات نظام (قانون آیین دادرسی ارتش) ـ قانون اصول تشکیلات جدید وزارت دادگستری به تصویب رسید و اقدامات اصلاحی حتی تا قانون لغو کاپیتولاسیون نیز رسید.

قضات جدیدی برای تشکیلات تازه از میان افراد صاحب نظر و دارای قدرت اجرایی امور قضایی استخدام شدند و قوانین اصلاحی را به صورت آزمایشی به مرحلهٔ اجرا رساندند؛ قانون جدید تجارت ـ قانون ثبت اسناد و املاک ـ قانون مربوط به شرایط ازدواج ـ قانون ضابطین دادگستری و ایجاد دیوان عالی کشور از اقدامات اصلاحی داور بودند که از مراحل ابتدایی گذشته و به قوانین ثابت قضایی کشور تبدیل شدند.

هم چنین در فهرست اقدامات اصلاحی داور می‌توان به تشکیلات نوین دادسراها ـ ایجاد دیوان جزای عمال دولت ـ تشکیل هیأت تفتیشیه مملکتی ـ نظام‌مند کردن زندان‌های کشور و از بین بردن حق مصونیت قضایی خارجیان (کاپیتولاسیون) اشاره کرد.

مجموعه قوانین و مقررات تصویب شده در جریان ایجاد دادگستری نوین و سال‌های بعد، به بیش از ۲۲۰ مصوبه در مقررات قضایی و حقوقی می‌رسد که فقط ۱۲۰ لایحه در دوران وزارت علی اکبر داور تهیه و تقدیم مجلس شورای ملی شده است.

در تکمیل اصلاحات قضایی، زبان فارسی نیز به تناسب وضعیت جدید و نهادهای تازه، مفهوم پیشین را با واژه‌های نوین در بیان مسائل قضایی و همبسته‌های آن جایگزین نمود و واژگانی چون: آیین‌نامه ـ بازپرس ـ پرونده ـ پژوهش‌خواه ـ پژوهش‌خوانده ـ گردش کار ـ دادرسی ـ دادستان و... برای روابط قضایی وارد زبان فارسی شدند.

www.takbook.com

داور اصلاحات خود را تا حدی گسترش داد که حتی شیوهٔ لباس پوشیدن قضات را نیز در بر گرفت و ساختمان‌های دادگستری نیز از این اصلاحات بی‌نصیب نماندند.

*از نتایج عملی اصلاحات دستگاه عدلیه و قوانین محاکمات، انحلال محاکم شرع خارج از حوزهٔ قدرت عدلیه و تشکیل آن‌ها در درون این دستگاه بود.

آیا این اقدام به منزلهٔ شرعی کردن دستگاه قضائی بود، یا به منزلهٔ مطابقت دادن شرع با عرف و مقتضیات ادارهٔ کشور؟

– نه خیر؛ این عمل به منزلهٔ قانونمند کردن احکام شرعی در راستای نظام حقوقی مدرن بود که اساس مدیریت دادگستری نوین داور و ساختارهای قضائی جدید را تشکیل می‌داد؛ چرا که اگر آن اقدام را به منزلهٔ شرعی کردن دستگاه قضائی در نظر بگیریم، دیگر نیازی به آن همه دعواها و موضع‌گیریهای سیاسی و مذهبی ـ چه در دوران اقدامات داور و چه پیش از آن حتی در دوران مشروطیت ـ نبود.

بنابراین در این اقدام واقع‌بینانهٔ داور، نوعی فرایند سکولاریزاسیون محاکم سنتی و گذار از دورهٔ «دکهٔ‌القضا» به عصر نهادهای تازهٔ حقوقی را مشاهده می‌کنیم. یادمان نرود که یکی از عوامل اصلی برپایی مشروطیت و نخستین درخواست متجددان در آن دوره، ایجاد عدالت‌خانه بود؛ سازمانی که اگر چه در آن زمان در هاله‌ای از ابهام بود، اما در واقع دوری گزینی از محاکم شرعی و دستگاهی بود که برای رسیدگی به تظلمات مردم، از کارآیی لازم خود برخوردار نبود و نمی‌توانست عدالت و برابری حقوقی را در میان آحاد ملت تأمین کند.

www.takbook.com

بنابراین آن اقدامات را فقط می‌توان در راستای پاسخگویی به نیازهای نوپیدای جامعهٔ ایرانی به تحلیل گذاشت، بدون این که به دام مفهوم سیاست‌زدهٔ دورهٔ حاضر بیافتیم و از پاسخگویی فقهی به مقتضیات زمان سخن به میان آوریم و یا این که آن اقدامات خردمندانه را دین‌ستیزانه بخوانیم؛ بی‌تردید نزدیک به سی سال پیش از اقدامات داور، نظام قضایی سنتی از پاسخگویی به عدالت اجتماعی و تأمین امنیت ایرانیان باز مانده بود و برای دستیابی به این مسائل، ایران زمین نیازمند سیستم جدید حقوقی بود، آن کاری که داور با درایت و واقع‌بینی شروع و به سرانجام رساند.

*همچنین مطابق قوانین جدید، هم دعاوی ارجاعی به محاکم شرع معین و محدود و هم همهٔ قضات از جمله قضات دادگاه‌های شرع مؤظف به صدور احکام مطابق و مستند به قوانین مدون و تنظیم شده در حوزهٔ نفوذ عرف و توسط دستگاه اداری سیاسی کشور شدند.

آیا این اقدام به منزلهٔ محدود ساختن نفوذ شرع بر دستگاه عدلیه بود یا به منزلهٔ منع قضات از مؤخذ قرار دادن عقاید شخصی و فقهی‌شان در امر قضا؟

– همان طور که در سؤال قبلی اشاره کردم، هدف از این اقدامات سازماندهی سیستم قضائی کشور با نیازهای جامعه بود. نیازهایی که با تحولات اجتماعی ـ سیاسی و اقتصادی به وجود آمده بودند و در گردونهٔ تحولات فرهنگی جهان مدرن قرار داشتند.

بالتبع مسائل فقهی که بخشی از آن‌ها در امور قضائی ـ آن هم در مسائل شخصی ـ کاربرد داشتند، نمی‌توانستند مسائل نوین یا به سخن فقها ـ مسائل مستحدثه ـ را پاسخگو باشند؛ بنابراین هدف از این اقدام، نه محدود ساختن نفوذ شرع بود ـ که این ایده در دو دههٔ گذشته به خاطر خلط میان مسایل سیاسی و واقعیات اجتماعی ـ حقوقی مطرح شده است و مربوط به

www.takbook.com

اصحاب ایدئولوژی می‌باشد ـ و نه منع از مراجعه به عقاید فقهی اشخاص را در نظر گرفته بود، بلکه در جهت تأمین عدالت به مثابهٔ تحقق فرصت‌های برابر حقوقی و اجتماعی برای شهروندان ایرانی تدوین شده بود.

*در دورهٔ حکومت رضاشاه، روندها و نشانه‌های بسیاری وجود دارند که از تحولاتی عمیق و بنیادین اجتماعی حکایت می‌کنند. اما تشکیل دستگاه قضائی و قوانین جدید دادگستری و به ویژه تدوین قانون مدنی در میان این نشانه‌ها به درجه‌ای مهم جلوه می‌کند که تقریباً جنبهٔ نمادین یافته است.

آیا در گذر جامعه سنتی به جامعه مدرن همیشه و همه جا دستگاه قضائی نقش تعیین کننده داشته است؟ یا این که این فقط در مورد ایران صدق می‌کند؟

اگر این طور است، بفرمائید چرا تحولات و اصلاحات در دستگاه قضائی ایران چنین در تغییر ماهیت جامعه تعیین کننده بوده است؟

– لازم به یادآوری است که نهادسازی عصر رضاشاه در واقع اهداف معوق ماندهٔ مشروطیت را به مرحلهٔ اجرایی رساند و بدون شک اکثریت اقدامات آن دوران، از اهمیتی بسزایی برخوردارند؛ مگر می‌توان ایجاد نهادهای فرهنگی مدرن نظیر دانشگاه ـ فرهنگستان ـ آموزش و پرورش عمومی و... را کم اهمیت دانست؟ یا مگر جز این است که تشکیل ارتش دائمی و ملی ـ که خواستهٔ نخبگان سیاسی آگاه عصر قاجاریه و منورالفکران عصر مشروطیت بود و در دورهٔ رضاشاه به منصهٔ ظهور رسید را در شکل‌گیری ایران نوین به عنوان نماد و سمبل پیشرفتگی به حساب نیآورد؟ و یا اقداماتی که در مدرنیزاسیون اقتصادی پدید آمد، کمتر از ایجاد دادگستری نوین اهمیت داشت؟ در مجموع آن دوران، به

www.takbook.com

استناد آثار و نتایجی که در ایران زمین بر جای گذاشت، یکی از دوران مشعشع ملی و حافظ تمامیت ارضی این سرزمین کهن است.

با این حال اصلاحات قضائی و ایجاد دادگستری نوین در آن دوران، از جهت این که در ارتباط مستقیم با تأمین امنیت مردم و تحقق برابری میان آن‌ها بود و وظیفهٔ حراست از حقوق طبیعی مردم را در دستور کار خود قرار داده بود و خط بطلانی بود بر احکام قضائی سنت و به مرحلهٔ اجرا درآوردن یکی از خواسته‌های اصلی مشروطیت، هم‌وزن دیگر نهادهای نوین، رکنی از ارکان تغییر جامعه به دورهٔ مدرن مورد توجه قرار گرفته است.

اگر تحولات حقوقی را در سطح کلان در نظر بگیریم، دنیای جدید به واسطهٔ محوریت بخشیدن به حقوق انسانی و بریدن از تکالیف متافیزیکی بود که شکل گرفت و در تمامی لایه‌های زیستی انسان، تغییرات و دگرگونی‌های مهمی به وجود آورد؛ در واقع طرح «حقوق طبیعی» یکی از موارد پایه‌ای و شاید پایهٔ نخستین چالش سنت و مدرنیته است که انسان‌ها را از جهان بسته به دنیای باز رسانید.

*داور و همچنین تعدادی از روشنفکران و سیاست‌گرانی که در دستگاه حکومتی دوران رضاشاه منشا تحولات و اصلاحات بسیاری شدند، پیش از به قدرت رسیدن رضاشاه نیز در مصادر امور بودند.

حکومت رضاشاه چه شرایطی را فراهم آورد که داور و سایر وزرا و همکاران وی امکان جامعه عمل پوشاندن به آرزوها و تحقق اصلاحات خود را یافتند؟

– بررسی دوران تاریخی ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خود بحث و زمان مستقلی

www.takbook.com

می‌خواهد و با یک مصاحبه و چند مقاله نمی‌توان به زوایای مختلف آن دوران پرداخت، از طرفی بررسی جامع آن دوره فعلاً نیز از بحث ما خارج است. این جا فقط اشاره‌ای کوتاه به آن دوران می‌اندازیم؛ تردیدی در این مساله نیست که هر ایدهٔ اصلاحی نیازمند نهادهای پشتیبانی کننده‌ای است که بتوانند آن ایده‌ها را به مرحلهٔ عمل درآورند؛ در جوامعی مثل ایران، به واسطهٔ خلا ناشی از نهادهای مدنی، این پشتیبانی را نظام سیاسی بر عهده دارد؛ در واقع نوسازی و طی پروسهٔ مدرنیزاسیون باید از بالا انجام گرفته و به تعبیری جامعه در چنین شرایطی باید به مدرنیسم آمرانه تن دهد. خصوصاً در جامعه‌ای مثل ایران که مراحل اولیهٔ تحول سیاسی را پشت سر گذاشته و در گیر و دار کشمکش‌های داخلی و بین‌المللی دچار شده باشد.

چند سالی از جنبش مشروطیت نگذشته بود که ایران زمین درگیر هرج و مرج و آشوب‌های منطقه‌ای شد؛ وقوع جنگ جهانی اول، قشون کشورهای بیگانه را به داخل و سرحدات ایران کشاند؛ روس‌ها شمال، عثمانی‌ها غرب و شمال غرب و انگلیسی‌ها جنوب و شرق را به تصرف خود درآوردند و قدرت دولت مرکزی به چندین محله‌ی پایتخت محدود شد؛ دریافت وام‌های با مبلغ بالا و عدم بازپرداخت به موقع آن‌ها نیز از عوامل شتاب دهنده برای مداخلات خارجی بودند. اوضاع به حدی بحرانی شد که شاه مملکت به فکر فرار افتاد و کابینه‌های بی‌قدرت یکی پس از دیگری، از پای درآمدند؛ در دهه‌ی اول مشروطیت و تجربه‌ی استبداد صغیر، تنها سی و شش کابینه تعویض شدند و در یک سال دولت شش بار دست به دست گشت. از طرفی یاغیان و خان‌های محلی اکثر مناطق کشور را دستخوش آشوب و غارتگری کرده بودند و در حومه‌ی تهران نیز اوباش بر جان و مال مردم تعدی می‌کردند. در این آشفته بازار، بیماری‌ها و وضعیت بد اخلاقی جامعه نیز بر ناهنجار بودن آن دوره افزوده بود.

آشفتگی اجتماعی از یک طرف اهداف نوگرایانه‌ی مشروطه را به حالت تعلیق درآورد و از طرف دیگر موجب شد تا در میان نخبگان، نوعی ملیت‌خواهی و ناسیونالیسم ایرانی که پیش از مشروطیت مطرح شده بود،

www.takbook.com

تقویت شود؛ از دیگر سو در حالی که خواسته‌های دموکراتیک و مدرن مشروطه به واسطه‌ی حضور کشورهای بیگانه و بی‌لیاقتی حاکمیت وقت به بن بست خورده بودند، اذهان اندیشمندان و کنشگران ایرانی معطوف به راه حلی دوسویه شد: اول این که در ساختارهای عملی خواهان تشکیل دولت نیرومند و متمرکزی شدند که آشفتگی را به پایان رساند. دوم این که در گفتمان فرهنگی به ایرانیگری و هویت ملی توجه یافتند.

وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، تثبیت بنیان‌های اولیه یک دولت مرکزی مقتدر و انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی که در واقع جابجایی در پایه‌های مشروعیت حکومت و ساختارهای کارکردی آن بود، توانست بر آشوب و هرج و مرج خوانین و دست‌اندازی خارجیان فائق آمده و هویت ملی از دست رفته را بازیافته و بخشی از اهداف سیاسی ـ اجتماعی مشروطیت را به شکل دولت مدرن مطلقه محقق سازد.

در حوزه‌ی فرهنگی، ایده‌های مدرنی که منورالفکران عصر پیشامشروطه مطرح کرده بودند، به شکل باستانگرایی و آموزه‌های ناسیونالیستی در سه سطح: الف) ادبیات، ب) اندیشه‌ی سیاسی و ج) تاریخ‌نگاری، فرصت بروز یافت. هر سه سطح گفتمان مدرن ایرانی به همراه دیگر اضلاع آن، تبار به دوران قبلی می‌برد و طرح آن‌ها در نوشته‌ها و تألیفات کسانی چون: آخوندزاده ـ ملکم خان و... عنوان شده بود؛ استقرار نظام مشروطه بر لایه‌های اندیشه‌ی مدرن افزود و اندیشمندان و نویسندگانی چون علی‌اکبر دهخدا، محمد علی جمال‌زاده و... در گسترش آن‌ها قلم زدند. هم محتوا و هم فرم در نوشته‌های اینان شکلی دیگر به خود گرفت و مضامین عینی و مفاهیم نوین که از پدیده‌های اجتماعی ـ سیاسی ـ اقتصادی و فرهنگی زمانه‌ی خود نشات گرفته بودند، جای قصه‌ها ـ مفاهیم متافیزیکی، مضامین عرفانی و پدیده‌های مثالین پیشین را گرفتند.

ادبیات منثور که در آثار و نوشته‌های جمال زاده ـ دهخدا ـ حسن مقدم و مشفق کاظمی عرضه می‌شد، به همراه ابداعات شعری نیما یوشیج و دیگر پیشکسوتان، خبر از گسستی می‌داد که در ادبیات ایران به وقوع

www.takbook.com

پیوسته بود. در کنار ادبیات، مشیرالدوله پیرنیا و پورداود در دو لایه‌ی تاریخ و فرهنگ، دوران باستانی ایران زمین را با استفاده از روش تحقیق دنیای مدرن، گسترش دادند. تاریخ نگاری که پیرنیا و پورداود عرضه می‌داشتند، پیش از اینان، آقاخان کرمانی آغازیده بود و فرهنگ ایران پیش از اسلام نیز با تحقیقات و تألیفات آخوندزاده به یکی از محورهای اصلی اندیشگی منورالفکران تبدیل شده بود. اندیشه‌ی سیاسی نیز که از همان منورالفکران آغاز شده بود، در گذار از کوره‌ی سیاست عملی در مجلس اول و دوم و بر پایه‌ی گسترش آگاهی از اندیشه‌ی سیاسی مدرن، به حوزه‌های نوین و ساختارهای جدید می‌اندیشید.

در چنین اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی بود که اندیشمندان و کنشگران سیاسی در یک همسویی کارکردگرایانه توانستند با نهادینه کردن دولت ملی و متمرکز رضا شاه بر آشفتگی اجتماعی غالب آمده و مسائل فرهنگی را با رویکرد مدرن به دوره‌ی باستان به راه‌حلی منطقی و اندیشیده نزدیک کنند؛ با شکل‌گیری دولت ملی، یاغیان منطقه‌ای از بین رفتند؛ سرحدات ملی ـ جغرافیایی ایران به آرامش رسید؛ ساختارهای سیاسی تثبیت شدند؛ نهادهای مدنی شکل گرفتند؛ ساختارهای فرهنگی بنیان نهاده شدند؛ زیربناهای اقتصادی به فرایند مدرنیزاسیون پیوستند. این اقدامات حکایت از استقرار دولت مطلقه‌ی مدرن در ایران می‌داد؛ چرا که دولت مطلقه می‌توانست امنیت اجتماعی را برقرار کرده و نهادهای سیاسی را به کار اندازد؛ در عین حال کمترین ضرر حاکمیت مطلقه‌ی مدرن، اولویت بخشی به اندیشه‌ی استقلال، حفظ تمامیت ارضی کشور و ایجاد نظم و امنیت بود. این ضرورت‌ها، آرمان‌های اصلی جنبش مشروطیت را که در اندیشه‌ی آزادی، رشد بازار آزاد اقتصادی و تکوین جامعه‌ی مدنی و دموکراسی اجتماعی شکل گرفته و پرورش یافته بود، به حالت تعلیق درآورد؛ به دنبال این جایگزینی، طبقات اجتماعی از تحول بازمانده و پروژه‌ی نهادسازی مدرنیته در جامعه عقیم ماند؛ در واقع در چنین وضعیت و وقفه‌ای بود که عملی کردن آرمان‌های مشروطه فرصت بروز یافت و آن خواسته‌ها را به استقرار دولت مطلقه تقلیل داد،

www.takbook.com

اذهان نخبگان و افکار عمومی پذیرای آن حکومت شد.

۱۳ مرداد ۱۳۸۳- نود و هشتمین سالگرد جنبش مشروطیت ایران

www.takbook.com

فرهنگ و اندیشه در عصر رضا شاه

*آقای حقدار در آثار شما حضور نگاه جستجوگری احساس می‌شود که شناسایی دستاوردهای فکری و فرهنگی ایرانیان را از آغاز جنبش بیداری دنبال کرده و خط تداوم و چگونگی انتقال آنها را از نسلی به نسل دیگر بر بستر گذر زمان پیگیری می‌کند. از آنجائی که وجود چنین نگرشی در بررسی مقاطع مختلف تاریخی در نهایت مانع گسست در ذهنیت و آگاهی تاریخی است، لذا بسیار برجسته و در خور ستایش است؛ ما فکر می‌کنیم از همین منظرگاه است که در گفتگوی پیشین و در پاسخ به پرسش نهائی ما در مورد شرایط برآمدن رضا شاه و در دورهٔ رضا شاهی، شما به تحولات در حوزهٔ فرهنگی این دوره و بازتاب ایده‌های مدرن منورالفکران صدر مشروطه اشاره داشته و بر بروزات این ایده‌ها در سه سطح ادبیات، اندیشهٔ سیاسی و تاریخ‌نگاری در آن انگشت گذاشتید.

اما در ابتدای گفتگوی این بارمان، نخست بفرمائید: کدامیک از ایده‌های سازندهٔ ایدئولوژی مشروطیت توانست از میان دهه‌های آشفتگی، آشوب و فراز و فرودهای بسیار، راه خود را به نظام فکری ـ فرهنگی روشنفکری دورهٔ رضا شاهی بگشاید؟

– با تشکر از دقت نظری که به مطالب «اندیشه‌شناسی تاریخی» دارید، همانطور که اشاره کردید به باور من استمرار ایده‌های نوجویانه‌ی دوران

www.takbook.com

مشروطیت و پیش زمینه‌های آن با گذر از شرایط بحرانی چهارده ساله‌ی ـ از تشکیل اولین پارلمان در ایران تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ـ پایه‌های اولیه و ابتدایی خود را در عصر دولت سردار سپه استوار ساخت؛ به تعبیری بازخوانی تاریخ آن دوره ـ از استقرار مشروطیت و دوران بحران‌های چهارده ساله تا تغییر سلطنت همچون مدخلی برای دورهٔ مورد بررسی ـ حکایت از این مساله دارند که اندیشه‌های سیاسی با نهادمند شدن در نظام کشورداری و دگردیسی که در فرهنگ نخبگان به وجود آمده بود، بیش از هر ایده‌ای خود را در دورهٔ مورد بررسی ـ عصر رضا شاهی ـ نشان می‌دهند؛ با این حال نباید از ایده‌های اقتصادی، مقولات اجتماعی و باورهای مذهبی که به دنبال رویارویی با دنیای مدرن، فرصت بروز و درخواست تغییر یافته بودند، غافل بود.

به نظر من این همه نشات گرفته از نگاه واقع‌گرایانه‌ای بود که در میان روشنفکران و نخبگان سیاسی ـ فرهنگی ایران در برخورد با حوادث و رویدادهایی که در دورهٔ استقرار مشروطیت تا تغییر سلطنت به وقوع پیوست و اندیشه‌ها را در پاسخگویی به عینیات شکل می‌داد؛ اگر بخواهیم در اشاره‌ای اجمالی به ریشه‌ها بپردازیم، می‌توان به عنوان نمونه از نخستین طرح اقتصادی نام برد که صنیع‌الدوله در رسالهٔ «راه نجات» پی ریخته و پشت سر گذاشتن عقب ماندگی ایران را در ایجاد راه آهن دانسته است؛ گذشته از صحت و سقم این نظریه، می‌توان آن را در بازخوانی تاریخی اندیشه‌های مدرن در ایران به تأمل گذاشت؛ چرا که صنیع‌الدوله به درایت دریافته بود که بدون ساماندهی به امور حمل و نقل و تسریع در انتقال کالاها، سیستم معیشتی سنتی را نمی‌توان از سر گذرانده و به گردونهٔ مبادلات تجارت بین‌المللی وارد شد و به همین خاطر راه حل مشکلات اقتصادی ایران و تحول در امور تجاری را ساختن راه آهن می‌دانست؛ اگر چه این ایده پیش از صنیع‌الدوله در میان منورالفکرانی چون ملکم خان و... مطرح بوده، ولی آن چیزی که صنیع‌الدوله را به جد با فکر ایجاد راه آهن مشغول کرده بود، از یک طرف تغییری بود که در شیوهٔ کشورداری پدید آمده بود و از طرف دیگر

www.takbook.com

گسترش آگاهی‌ها از اصول و مبانی دنیای مدرن و آشنایی با اهمیت زیربنایی صنعت در تجارت بین‌المللی و ساماندهی به مسائل مالی بود.

بنابراین به اعتقاد من بایستی انتقال ایده‌های مدرن را از دورهٔ مشروطیت به دورهٔ رضا شاهی در کلیت آنها ـ با شدت و ضعف‌شان ـ به تأمل گذاشت. یکی از حلقه‌های واسط میان دوره‌ی اول مشروطیت و به حکومت رسیدن رضا شاه، جمع نخبگانی بودند که با ایده‌های مدرن، در پی انسجام و مدرنیزاسیون کشور بودند؛ یکی از این جمع‌ها که در «انجمن ایران جوان» متشکل شده بودند، با انتشار مرامنامه‌ای رؤوس برنامه‌های نوگرایانه‌ی خود را این گونه اعلام کرده بود:

ـ الغای کاپیتولاسیون.

ـ احداث راه‌آهن.

ـ استقلال گمرکی ایران.

ـ فرستادن دانشجوی دختر و پسر به اروپا.

ـ آزادی زنان.

ـ وضع قانون جزا.

ـ توجه به ترویج معارف و تعلیمات ابتدائی.

ـ تأسیس مدارس متوسطه و توجه به تحصیلات فنی و صنعتی.

ـ محروم کردن بی‌سوادان از حق رأی.

ـ تأسیس موزه‌ها و کتابخانه‌ها و تئاترها.

ـ اخذ و اقتباس قسمت خوب تمدن اروپا.

علی اکبر سیاسی ـ یکی از بنیانگذاران اصلی «ایران جوان» و از تحصیل

www.takbook.com

کردگان اروپایی در بخشی از خاطرات خود، به ماجرای دیدارشان با سردار سپه اشاره می‌کند که نقل آن برای روشن شدن پاسخ شما ضروری است.

دکتر سیاسی می‌نویسد: چیزی از تأسیس «ایران جوان» نمی‌گذشت که سردار سپه نخست وزیر نمایندگان ایران جوان را به حضور خواند. انجمن دعوت سردار سپه را پذیرفت ـ البته جز این هم نمی‌توانست بکند! اسماعیل مرآت، مشرّف نفیسی، محسن رئیس و من با اندکی بیمناکی به اقامتگاه او که در آن موقع در خیابان سپه تقریباً روبروی مدارس نظام (بعدها دانشکده افسری) بود رفتیم. در محوطه باغ ایستاده بودیم که او با شنلی که بر دوش داشت با قامت بلند و برافراشتهٔ خود از دور پیدا شد و روی نیمکتی نشست و به ما اشاره کرد نزدیک شویم و روی نیمکتی که نزدیک او بود جلوس کنیم. آن گاه گفت: «شما جوان‌های فرنگ رفته چه می‌گوئید؟ حرف حسابتان چیست؟ این انجمن ایران جوان چه معنی دارد؟» من گفتم: این انجمن از عده‌ای جوانان وطن پرست تشکیل شده است. ما از عقب‌ماندگی ایران و از فاصله عجیبی که ما را از کشورهای اروپا دور ساخته است رنج می‌بریم و آرزوی از بین بردن این فاصله و ترقی و تعالی ایران را داریم و مرام انجمن ما بر همین مبنی و اصول گذاشته شده است. گفت: «کدام مرام؟» من مرامنامهٔ چاپ شده انجمن را به او دادم. آن را گرفت و آهسته و به دقت خواند. آن گاه نگاه نافذ و گیرندهٔ خود را متوجه ما کرد و با کمال گشاده‌روئی گفت: «این‌ها که نوشته‌اید بسیار خوب است. می‌بینم که شما جوانان وطن‌پرست و ترقی‌خواه هستید و آرزوهای بزرگ و شیرین در سر دارید. ضرر ندارد که با ترویج مرام خودتان چشم و گوش‌ها را باز کنید و مردم را با این مطالب آشنا بسازید. حرف از شما ولی عمل از من خواهد بود... به شما اطمینان، بلکه بیش از اطمینان به شما قول می‌دهم که همهٔ این آرزوها را برآورم و مرام شما را که مرام خود من هم هست از اول تا آخر اجرا کنم... این نسخه مرامنامه را بگذارید نزد من باشد... چند سال دیگر خبرش را خواهید شنید.»

در واقع ایده‌های راه یافته‌ی مشروطیت به عصر رضا شاهی بیش از هر

www.takbook.com

نمادی، در ایجاد نهادهای اقتصادی ـ فرهنگی و پدیداری مفهوم دولت ـ ملت ظاهر شد؛ بلافاصله باید اضافه کرد هیچ کدام از این نهادها و مفاهیم نه بدون مقدمه واقع شدند و نه از سنت‌های ایرانی نشأت می‌گرفتند؛ تحولی که در اندیشه‌های عده‌ای از نخبگان فرهنگی ـ سیاسی دوران پیشامشروطه و استقرار آن در مواجهه با مدرنیته و گسست از آموزه‌های سنتی به وقوع پیوسته بود، پشتوانه‌های فکری ـ فرهنگی نهادسازی عصر رضا شاهی ـ و حتی پیش از آن یعنی استقرار پارلمان و... را در دوره‌ی اول مشروطیت ـ در خود جای داده بودند؛ اندیشمندانی که من افراد بنیان‌گذار و جریان‌ساز آن را «مدرن‌های کلاسیک ایرانی» خوانده‌ام، توانستند در گذار از باورهای سنتی و ادغام فرهنگ ایرانی در نظام رو به رشد و جهانی شونده‌ی مدرنیته، بر دوران سپری شده‌ی شیوه‌ی زیستی ـ فرهنگی سنت فائق آمده و دوران تازه‌ای برای جامعه و فرهنگ ایران زمین به ارمغان آورند؛ با تحول ذهنیت، بالتبع کنش‌ها و معیارهای زیستی نیز دچار دگردیسی می‌شوند.

بر این اساس بود که فکر ایجاد دولت منتظم ـ مشورت خانه ـ تدوین قوانین موضوعه و عرفی ـ تشکیل ارتش متحدالشکل ـ ایجاد راه‌آهن و خطوط تلگرافی و... و هر آن چیزی که به اصطلاح جنبه‌های عینی و مظاهر دنیای مدرن را تشکیل می‌دادند، آگاهان فرهنگی ـ سیاسی را به خود مشغول داشت و آنان به اقتضای درک و دریافت خود از لوازم و الزامات دنیای مدرن، به ابراز نظریاتی در خصوص تغییر ساختارهای اقتصادی ـ سیاسی و فرهنگی برای تأمین نیازهای ایرانیان روی آوردند؛ البته من اینجا از تحلیل تبارشناختی این آرمان‌ها و ذهنیت‌ها که از دوران برخوردهای نظامی ایران و روسیه و رسوخ نظام نوین اقتصادی به ایران آغاز می‌شود، می‌گذرم و فقط در حیطه‌ی جواب شما به اشاره مفاهیم و مضامین اقتصادی ـ سیاسی و فرهنگی را که منورالفکران عصر پایانی قاجاریه در آثار و تألیفات خود پرورانده بودند و به دوره‌ی رضا شاه نیز گسترش پیدا کردند، می‌پردازم.

مثلاً می‌توان از رساله‌ی «تنظیمات» میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله یاد کرد

www.takbook.com

که از ضرورت یک دولت مقتدر مرکزی سخن می‌گفت و استقرار پادشاهی سردار سپه، آن ایده را تا حدودی عملی کرد.

یا از زمان عباس میرزا، ایرانیان در آرزوی داشتن یک ارتش دائمی و متحدالشکل بودند و این آرزو در دوره‌ی رضا شاهی به عمل رسید؛ پیش از این دوره، دو تلاش برای ایجاد ارتش نوین در ایران انجام گرفته بود: یکی در دورهٔ امیر کبیر و دیگری در زمان میرزا حسین خان مشیرالدوله(سپهسالار) و در سالهای ۱۲۸۰ تا ۱۲۹۰ قمری. هر دو طرح برای تجدید کامل سازمان نظامی ایران ارائه شد، ولی هیچ کدام از آن بزرگان نتوانستند در انجام خواسته‌های خود موفق شوند. تا اینکه سردار سپه بعد از کودتای ۱۲۹۹ که تشکیلات نظامی ایران را چهار نیروی بریگارد قزاق ـ پلیس جنوب ـ ژاندارمری و بریگارد مرکزی تشکیل می‌دادند، با ایجاد سازمان نظامی واحد انسجام داد و در ١٤ آذر ۱۳۰۰ خورشیدی طی فرمانی تمام قشون ایران را دارای لباس متحدالشکل و صاحب تشکیلات واحد گردانید؛ تأسیس دانشکده افسری در بهمن ماه همان سال، اعزام ٦٠ نفر محصل نظامی به فرانسه، جذب امکانات مالی، افزایش تعداد کادر، خرید سلاحهای جدید و آموزشهای نوین، ارتش ایران را به قدرتی قابل توجه تبدیل و آرزوهای یک صد ساله را محقق ساخت. فون بلوخر ـ سفیر وقت آلمان در ایران ـ درباره‌ی روحیه‌ی نظامی‌گری رضا شاه و اهمیتی که به ارتش می‌داد، می‌نویسد: «... او ساده می‌زیست، ولی سخت‌گیری و توجه‌اش به مسایل نظامی منحصر به فرد بود. برای ارتش هر نوع کاری انجام داد و دشمن آنهایی بود که با هزینه‌های سربازان جیب خود را پر می‌کردند... وی به شکلی غیر عادی نسبت به دیگر ایرانیان و همقطارانش قد بلند، راست و باتوان بود. او همچنین تندخو، چابک، رک و نیز صفات درنده‌خویی داشت.»

باز می‌توان از مواردی چون ایجاد خط آهن یا مایه کوبی همگانی نام برد که از زمان ناصرالدین شاه قاجار حسرت دارا بودن آن به دل ایرانیان مانده بود و دولت رضا شاه توانست آن‌ها را عملی سازد؛ همان طور که اشاره کردم ایجاد راه‌آهن در میان آگاهان مشروطه‌خواه از چنان جایگاهی

www.takbook.com

برخوردار بود که مرد دنیا دیده‌ای چون صنیع‌الدوله ـ رئیس اول مجلس اول ـ علاج عقب ماندگی ایران و رشد اقتصادی کشور را در ایجاد آن و راه‌آهن را «راه نجات» ایران از بلای عقب ماندگی می‌دانست.

این آموزه‌ها بود که کنشگران عصر رضا شاهی به پشتوانه‌ی اجرایی وی، مرحله‌ی نهادمند ساختن آن‌ها را عملی ساختند؛ با آگاهی از اهمیت راه‌آهن رضا شاه خود در خاطراتش از سفر مازندران می‌نویسد: «امتداد خط آهن ایران و متصل ساختن بحر خزر به دریای آزاد و خلیج فارس جزو آمال و آرزوهای قطعی من است، آیا ممکن است که خط آهن با پول خود ایران و بدون استقراض خارجی و در تحت نظر مستقیم خود من تأسیس شود؟ آیا ممکن است مملکت پهناوری مثل ایران از ننگ نداشتن راه‌آهن خلاص شود؟...» و بالاخره این آرزوها جامه‌ی عمل می‌پوشد و با تصویب قانون انحصار دولتی قند و شکر و چای به منظور تهیهٔ سرمایهٔ ایجاد راه آهن، در نهم خرداد ۱۳۰٤ خورشیدی از سوی مجلس شورای ملی، رضا شاه در یادداشتی می‌نویسد: «... در همین اوان به کشیدن خط سراسری و متصل ساختن اجزای مهمه مملکت به یکدیگر همت گماشتم، بدون این که برای انجام این کار دیناری از خارجه قرض کنم، بلکه با انحصار قند و شکر از خود ملت گرفتم و صرف مصالح خود ملت کردم...» در ۲۳ مهر ۱۳۰٦ خورشیدی نخستین کلنگ ساختمان راه آهن در محلی که می‌بایست ایستگاه تهران ایجاد شود، به دست رضا شاه به زمین زده شد و در مدت کمی، ایران صاحب راه آهنی با طول اولیهٔ ۱٤۳۵ میلی متر شد. رضا شاه چنان علاقه‌ای به ایجاد راه آهن داشت که در طول ساخت آن، حدود ۸۱ بار از مراحل ساخت بازدید کرده بود.

وضعیت در دیگر زمینه‌های اقتصادی هم به همانگونه بود که ایجاد راه آهن را باعث شد؛ رضا شاه توانست با ایجاد کارخانجات متعدد و حمایت از صنایع نوپای داخلی، ایران را از مرحله‌ی کشاورزی به موقعیت صنعتی ارتقا دهد و کشور از روستازدگی به شهرنشینی سوق یابد؛ در این راستا طی دهه‌ی ۱۳۰۰ صنایع جدید رو به گسترش گذاشت و مجموعاً ٦۸۰ کارخانه ماشینی در ایران ایجاد که برای حدود ٤۵۰۰۰

www.takbook.com

نفر کارگر ایجاد شغل کرده بود؛ وضعیت در صنایع دیگر هم امیدوار کننده بود: ایجاد ۱۲۱ واحد صنعتی ریسندگی ـ بافندگی صنایع دستی با بیش از ٥٤ هزار شاغل در شهرهای مختلف کشور و فعالیت بیش از ۲۳ هزار نفر در ۱۸۳ معدن کشور و جذب سرمایه‌های خارجی با تصویب قوانینی در سال ۱۳۰۹ که به موجب آن، تسهیلات گمرکی در زمینه‌ی واردات ماشین‌آلات و معافیت مالیاتی ۵ ساله برای کارخانه‌ها پیش بینی شده بود، از دیگر مواردی هستند که عملی شدن ایده‌های مدرنیست‌های اقتصادی ـ سیاسی را در خود جای داده بودند و بالتبع این کنش‌ها، در تبار اندیشگی راه به تغییر ذهنیت می‌برد که از چندی پیش در میان برخی از نخبگان ایرانی، پدیدار شده بود.

نتیجه‌ی اقدامات آن دوره، افزایش شرکت‌های ثبت شده از ۹۳ عنوان در سال ۱۳۱۱ به ۱۷۳۵ عنوان در سال ۱۳۱۹ بود؛ یعنی در شرایطی که به روایت وارونه‌ی ایدئولوژیک نویسان، دوران استبداد و دیکتاتوری بود و کشور از مشکلات رنج می‌برد ـ از طرفی رضا شاه بر خلاف شاهان قاجار که به علت پرتی از شرایط نوین اقتصاد جهانی، قوانین غیر عادلانه‌ای را در روابط تجارتی با خارجیان به ایران تحمیل کرده بودند، با تصویب قانون تجارت در سال ۱۳۱۱ تجارت خارجی را در انحصار دولت درآورد و با مدیریت فرایند توسعه‌ی صنعتی و رعایت الزامات کنترلی آن، سیاست تجارت آزاد را از دست خارجیان بیرون آورد. از این موارد باز هم تاریخ به یاد سپرده است که چگونه در آن دوران طبق قانون کنترل اسعار خارجی، ورود کالاهای تجملی مستلزم کسب مجوز مخصوص گردید و بر اساس اصلاحیه‌ی این قانون، صادرکنندگان می‌بایست ۹۰ درصد ارز تحصیل شده را در ظرف یکسال به دولت می‌فروختند.

جریان نفت و قرارداد ایران و انگلیس هم مشهورتر از آن است که موافقان و مخالفان آن دوره از یاد برده باشند و نیازی به یادآوری آن نیست ـ حال اصحاب ایدئولوژی و تحریف کنندگان تاریخ بگویند آن دولت را انگلیسیان بر سر کار آوردند و انگلیسیان اداره‌اش کردند و انگلیسیان از صحنه‌ی سیاسی ایران خارج کردند ـ در این میان ایجاد آموزش و پرورش

www.takbook.com

عمومی که در نزد بیشتر روشنفکران اولیه‌ی ایرانی به درستی قدم اول و شرط ضروری مدرن سازی کشور تشخیص داده شده بود، در دهه‌ی اول حاکمیت رضا شاه عملی شد و فرزندان این مرز و بوم بدون تفکیک طبقاتی ـ جنسیتی و قومی از آن برخوردار شدند؛ حال بگذریم از این مساله که به گواهی گذشته‌ی تاریخی، ملت ایران هیچ وقت نتوانست تربیت‌پذیر شود و یاد بگیرد شرایط زندگی را به نظم و ترتیب درآورد و دل در گرو یافته‌های خرافی ذهن خودبین و خودخواه‌اش داشت و دارد؛ (البته رگ ملی‌گرایان از این حرف تیر نکشد و موضع‌گیری احساساتی نکنند که اگر این مساله به صورت مفصل باز شود، وضعیت خرابتر از آن خواهد بود که من در اینجا به آن اشاره کردم) گذشته از این مساله، حتی ساخت و سازهای فضاهای اداری و شهرسازی نیز متأثر از ایده‌هایی بودند که پیش از این دوره، در میان روشنفکران مطرح شده بودند.

فرایند مدرن‌سازی در آن دوره چنان همه جانبه بود که حتی بر شهرسازی و ساخت و سازها نیز تاثیر گذار بود؛ معماری دوره‌ی رضا شاه چهره‌ای ایرانی داشت که با الهام از آموزه‌های وطن پرستانه و ملی‌گرایانه، با سبک‌های مدرنیستی به هم آمیخته شده بودند؛ بالاخره بوروکراسی سراسری و نظام اداری که در کلیت خود محصول روشنگری نخبگان بود و همانند پدیده‌هایی چون: قانون ـ پارلمان ـ حقوق و... هیچ سابقه‌ای در فرهنگی سنتی ایران نداشتند، در دوره‌ی رضا شاه شکل گرفت و چهره‌ای جدید به سیستم اجرایی کشور داد. در مصاحبه‌ی قبلی به صورت موردی، اقدامات علی اکبر داور در تغییرات بنیادین نظام قضایی و ایجاد دادگستری نوین، نمونه‌ای از عملی شدن اندیشه‌های مدرن عصر مشروطه‌خواهی در عصر رضا شاهی را به بحث گذاشتیم؛ در دیگر زمینه‌های اقتصادی هم باز شاهد عملی شدن آرمان‌های مشروطیت و نخبگان دهه‌های گذشته در این دوره هستیم؛ تأسیس بانک ملی ایران که در دوران مظفرالدین شاه و حتی پیش از آن در دوره‌ی پایانی حکومت ناصرالدین شاه در میان فرهیختگان مطرح شده بود، از جمله نهادهایی بود که در دوره‌ی رضا شاه به مرحله‌ی عمل رسید.

www.takbook.com

می‌دانید که اولین بار ملکم خان بود که با زبانی ساده و به دور از تکلف و به هم ریختگی مفاهیم جدید و قدیم، در رساله‌ی «مذاکره دربارهٔ تشکیل بانک» از آن و جایگاهش در شرایط نوین اقتصادی سخن گفت و حکومت ایران را متوجه ضرورت تشکیل آن گردانید؛ در مجلس اول هم نمایندگان مفصل از اهمیت آن سخن گفتند و حتی اعلان تأسیس بانک ملی ایران را تهیه و منتشر کردند، اما ایجاد آن در سال ۱۳۰۷ خورشیدی به وقوع پیوست و تأثیرات ماندگاری بر اقتصاد کشور گذاشت؛ چرا که ایجاد بانک که در ارتباط مستقیم با سرمایه و تجارت بود، مستلزم تأمین امنیت و شرایطی نظیر سیستم پولی و مبادلات ارزی بود که این لوازم و الزامات تا پیش از برقراری دولتی مقتدر و مرکزی و تحقق امنیت ملی ایران در زمان سردار سپه، فراهم نشده بود.

بنابراین به یقین و بر پایه‌ی داده‌های تاریخی و مستند و تحلیل عقلانی جریانات و رویدادهایی که در آن دوران از صدور فرمان مشروطیت و حتی پیش از آن تا تغییر سلطنت و هویت یافتن مدرن ایران زمین، در تاریخ معاصر کشورمان ثبت شده است، می‌توان گفت که ایده‌های معوق مانده و اقدامات ناقص و تازه شروع شده‌ی مشروطه‌خواهان در تمامی زمینه‌های اجتماعی ـ فرهنگی ـ اقتصادی و سیاسی در دوره‌ی رضا شاه به تثبیت رسیده و ایده‌هایی که پیش از آن در مقام نظریه و آرمان بودند، نهادمند شدند.

در این میان برخی از ایده‌های اجرایی و مدرنیته‌ی سیاسی، به واسطه‌ی مسائلی که در دهه‌ی دوم سلطنت رضا شاه پیش آمد، در محاق فراموشی ماند و آن طور که لازمه‌ی مدرنیزاسیون همه جانبه و توسعه‌ی پایدار بود، تغییرات سیاسی نتوانست پا به پای توسعه‌ی اقتصادی و توسعه‌ی فرهنگی، عملی شود؛ بی‌توجهی به تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی ـ عدم رعایت قوانین مربوط به احزاب و مطبوعات و... از مواردی بودند که چهره‌ی سیاسی آن دوران را با آفت‌هایی جدی و قابل تأمل ترسیم می‌کنند. پارلمان هم در دوره‌ی دوم سلطنت پهلوی اول، از جایگاه قانونگذاری خود پس رانده شد و تا حدودی تفکیک قوای سه‌گانه‌ی

www.takbook.com

حکومتی با بی‌مبالاتی مواجه شدند.

این که چه عوامل و عللی باعث توقف توسعه‌ی سیاسی و مانع ایجاد مدرنیته‌ی سیاسی در ایران عصر رضا شاهی شدند و ساختار سیاسی دولت سردار سپه و رضا شاه در کدامین قالب اجرایی می‌گنجد، مباحثی هستند که فعلاً خارج از طرح و بررسی مسائل فرهنگی و تاثیرات اندیشگی دوره‌ی مشروطه بوده و با مطرح کردن واقع‌بینانه‌ی آن، می‌توان به ساختار ارگانیک و به هم پیوسته‌ی آن دوران حساس و حیاتی، به صورت جامع و شامل آگاه شد.

*شما در کتاب «فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطیت» بر بستر معرفی افکار و آراء فریدون آدمیت و به نقل از وی، تحولات فکری و فرهنگی جنبش مشروطه را مورد تفحص قرار داده و مقاطع مختلف این جنبش را حول معرفی نظام فکری تک چهره‌های برجستهٔ آن دوره‌ها بررسی نموده‌اید. در بخش اصلاحات امیر کبیر و با اقتباس از گفته‌های آدمیت به مسئلهٔ محدود ماندن «دگرگونیهای ذهنی» به طبقه اندیشمند جامعه اشاره داشته و از عدم سرایت این دگرگونیها به پیکرهٔ جامعه سخن گفته‌اید.

آیا همین قضاوت را می‌توان به فعالیت‌های فکری ـ فرهنگی دورهٔ رضا شاه سرایت داد؟

– نه خیر. چرا که اولاً بایستی هر مسئله‌ای را در ظرف زمانی و مکانی خود دید و از این منظر، شرایط زمانی ایران عصر ناصری با وضعیت ایران عصر پهلوی ـ اول ـ در کلیت آن متفاوت بود؛ دوم این که ناصرالدین شاه به استناد عملکرد او، هیچ وقت به صورت جدی و واقعی نتوانست با تغییر سیاست و تحول اجتماع کنار بیاید. در حالی که رضا شاه خود

www.takbook.com

پشتیبان تغییر در جامعه بود و تمام اهتمام خویش را در راه نوسازی ایران به کار گرفت و روشنفکران را در نهادینه کردن ایده‌های مدرن حمایت می‌کرد؛ برای اثبات این مسئله، خاطرات دکتر علی اکبر سیاسی که در پاسخ سؤال قبلی برایتان خواندم، یکی از موارد متعددی است که جدیت رضا شاه در ترقی و پیشرفت ایران را گزارش می‌کنند؛ بنابراین بر خلاف دورهٔ ناصرالدین شاه، نه تنها اندیشمندان در دورهٔ رضا شاه از حمایت و پشتیبانی او برخوردار بودند، بلکه توانستند ایده‌ها و اندیشه‌های خود را در نهادهای اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی نیز تثبیت کنند.

از سوی دیگر، در دوره‌ی پهلوی اول بر تعداد نخبگانی که به واقع ضرورت تحولات اساسی در ساختارهای کشور را درک کرده بودند، افزوده بود و روابط گسترش یافته میان ایران و دنیای جدید، ذهنیت‌های سنتی را به چالش می‌کشید و با قرار گرفتن روشنفکران عملگرا در سمت‌های اجرایی و تدوین قوانین جدید و ایجاد نهادهای دولتی ـ نظیر اقداماتی که داور در گذار از قضاوت شرعی به حقوق مدرن در ایجاد دادگستری نوین انجام داد. یا اقداماتی که تیمورتاش در ایجاد بوروکراسی اداری ایجاد کرد و.. ـ پیکره‌ی جامعه هم از مزایای مدرنیزاسیون برخوردار شده بودند؛ در حالی که چه در دوران امیر کبیر و چه در دوران میرزا حسین خان سپهسالار به واسطه‌ی پوسیدگی نظام حکومتی قاجاریه و اقتدار آموزه‌های قبیله‌ای که بر امور مالیاتی ـ سیاسی و فرهنگی حاکم بود، کنش‌های مدرن آنان با بن‌بست مواجه شد و به دنبال دوره‌ی تحول و اصلاح، دوره‌ی خمود و ثبات مستولی می‌شد.

شما می‌توانید تفاوت این دو دوره را از منظر دگرگونیهای ذهنی در دو شخصیت میرزا تقی خان امیر کبیر و عبدالحسین تیمورتاش به مقایسه گذارید؛ امیر کبیر با تمامی خدماتی که به نوسازی و اصلاح کشور انجام داد، اما از آن تحولات عمیق ذهنی و دگرگونی که در ذهنیت برای عملی کردن نوسازی لازم است، برخوردار نبود. همو در چارچوب حفظ نظم موجود قاجاریه ـ که شاه سایه‌ی خداوند و حاکم مطلق‌العنان جامعه و رعیت به مانند گوسفندان او بودند ـ می‌خواست اصلاحاتی انجام دهد.

www.takbook.com

از سویی امیر کبیر هیچگاه با تمامیت مدرنیته و تغییراتی که در زمینه‌های اقتصادی ـ سیاسی ـ اخلاقی ـ دینی ـ فرهنگی و... در سیر تحولی تمدن انسانی به وجود آمده بود، آشنا نبود و به همین خاطر نتوانست جامعه را از فرصت‌های به دست آمده در زمینه‌های دینی و اخلاقی، به تسامح و رواداری اعتقادی ارتقا دهد؛ در حالی که جریانات دگراندیش دینی آن دوران آخرین فرصت برای خلاصی از کهنه باورهای گذشتگان بود و بالتبع تاثیرات ژرفی در سیاست اجرایی کشور می‌توانست داشته باشد؛ همانطور که در جریان جنبش مشروطیت، بیشترین افراد دیندار شرکت کننده در تحرکات سیاسی و اجتماعی را دگراندیشان تشکیل می‌دادند. اگر چه همین دگراندیشان دینی خرافی‌تر از پیشینیان خود درآمدند و حلقه‌ی بسته‌ی ذهن ایرانی را بسته‌تر کردند.

همچنین می‌توان به عدم آگاهی امیر کبیر از دگرگونی اقتصاد جهانی اشاره کرد که با سیستم معیشتی سنتی نمی‌توانست چفت و بست شود و امیر بدون توجه به این امر، در پی ساخت و سازهای تازه‌ی اقتصادی بود؛ در حالی که تیمورتاش تحصیل کرده‌ی غرب بود و تمامی بنیان‌ها و اصول مدرنیته را می‌شناخت و زیسته بود و از طرفی به این نکته آگاه بود که تا مبانی تغییر نکنند، هرگونه تحول در لایه‌های فرعی، اثری در فرایند نوسازی نخواهد داشت؛ بنابراین با انتظام بخشیدن به سیستم اداری و دریافت اصول دیپلماتیک از یک سو و تنظیم عقلانی و واقع‌گرایانه‌ی حوزه‌های اجرایی بر پایه‌ی قانون اساسی و فراهم سازی زمینه‌های لازم برای آزادی اعتقادی و اخلاقی، به قول شما از «محدود ماندن دگرگونیهای ذهنی به طبقه‌ی اندیشمند جامعه» جلوگیری کرد و با حمایت و گسترش طبقه‌ی متوسط جدید، دگرگونیهای ذهنی را عمومی‌تر و ملموس‌تر کرد.

در واقع تیمورتاش با این اقدامات خود به عنوان روشنفکری کنشگر و عملگرایی مدرن، بر مشکل فرهنگ سازی آگاه و آن را تا حدودی که از عهده‌اش برمی‌آمد حل کرد؛ کافی است به اقدامات او در مقام وزیر دربار و برخوردهایی که با هیئت وزیران و نمایندگان پارلمان و سفرای

www.takbook.com

کشورهای خارجی داشت و برخوردی که با اهل هنر و فرهنگ مانند قمرالملوک و دیگر اندیشمندان و هنرمندان داشت، توجه کنید تا به تفاوت عمیق و مبنایی دو دوره‌ی ناصری و پهلوی اول در دیگر ساختارها و محدود ماندن یا گسترش دگرگونیهای ذهنی پی ببرید.

*در تلاشهای فکری ـ فرهنگی روشنفکران صدر مشروطه، کمتر عرصه‌ای از فرهنگ و تفکر سنتی ایرانی وجود داشت که مورد خطاب و نقد قرار نگرفته یا توسط آنها در نقطهٔ آغاز دگرگونی قرار داده نشده باشند.

با توجه به اینکه ما با انبوهی از آثار ادبی، تاریخی، فرهنگی چهره‌های صاحب نامی در دورهٔ رضا شاهی روبرو هستیم، از نظر شما رابطه و نسبت این دوره را با حیات فکری و فرهنگی صدر مشروطه چگونه باید سنجید؟

اگر فعالین عرصهٔ کارهای فرهنگی در صدر مشروطه همگی آغازگر و بنیان‌گذار بودند، چه صفتی به روشنفکران دوران رضا شاه می‌توان داد؟

– فکر می‌کنم پاسخ این سؤال را ـ به صورت کلی ـ در آغاز گفتگو داده‌ام؛ با این حال به باور من سیر فرهنگ و ادبیات از مشروطه و دورهٔ پیش زمینه‌های آن تا عصر رضا شاه را می‌توان به ترتیب دورهٔ دریافت ـ آگاهی ـ رشد ـ گسترش ـ بازخوانی و تثبیت مدرنیته در ایران دانست؛ بنابراین روشنفکران عصر رضا شاهی در واقع ادامه دهنده و تکمیل کننده‌ی جریانی بودند که از «مدرن‌های کلاسیک ایرانی» و دیگر آزاداندیشان آن دوران شروع شده بود و ایده‌های خود را در دایره‌ی تمدن تازه‌ی جهانی و در گسست و بازخوانی و انتقاد از میراث فرهنگی پیشینیان، تعریف می‌کرد.

www.takbook.com

در حقیقت اگر نسل‌های روشنفکری ایران را از آغاز تاکنون در نظر بگیریم، روشنفکری دوره‌ی رضا شاه در ذیل نسل اولی‌ها قرار می‌گیرد که همان ایده‌ها را گسترش داده و مطابق با نیازهای عصر خود، در لایه‌های مختلف جامعه‌ی ایرانی نهادینه کرد. این روشنفکران بیشتر مردان و زنان کنشگری بودند که یا در داخل نظام سیاسی، برنامه‌های فرهنگی و اقتصادی را اجرا می‌کردند و یا اینکه در جامعه به عنوان نویسندگان و روشنفکران آزاد ـ چه منتقد رژیم و چه موافق با آن ـ پروسه‌ی مدرنیته را در ایران یاری می‌دادند و در شفاف سازی مفاهیم و مضامین جدید تلاش می‌کردند؛ اگر در داخل نظام کسانی چون: محمد علی فروغی ـ علی اکبر داور ـ احمد کسروی ـ عبدالحسین تیمورتاش و... در ساختارها، فرایند مدرنیزاسیون را اجرایی می‌کردند. در سطوح مختلف جامعه هم کسانی چون: نیمایوشیج ـ صادق هدایت ـ علی اکبر دهخدا ـ تقی ارانی ـ مشفق کاشانی ـ کاظم‌زاده‌ی ایرانشهر و... از افرادی بودند که با وارد کردن ایده‌های مدرنیته در اشکال و صورت‌های ادبی ـ هنری و اندیشگی، ایران زمین را پذیرای مهمانی می‌نمودند که ریشه در اندیشه‌های همان روشنفکران بنیان‌گذار و همعصرانشان در دوره‌ی شکل گیری گفتمان روشنفکری و یا به تعبیر آن زمان «منورالفکری» داشت و از تعلق خاطر فکری به کاسه و کوزه‌های شکسته‌ی سنت، آسوده خاطر بودند.

پس روشنفکری دوره‌ی رضا شاه در امتداد گفتمان روشنفکری دوره‌ی پیشین قرار می‌گیرد و به تناسب گسترش امکانات جامعه، از قدرت عمل بیشتری نسبت به پیشکسوتان خود برخوردار بودند و به همین خاطر اطلاق «روشنفکران عملگرا» به آنان دور از حقیقت نیست. شاید خالی از لطف نباشد به این مساله هم اشاره کنم که نقش این گونه از روشنفکری با ورود ایران به دهه‌ی بیست به حاشیه رانده شد و جریانی در ایران معاصر شکل گرفت که تهی از اندیشه ـ چه بماند از فکر روشن بهره‌ای داشته باشند ـ و در خدمت سیاستمداران ـ در داخل نظام ـ و اهداف حزبی و باورهای اعتقادی درآمدند.

اینان که تا دهه‌ی پنجاه و شصت، سردمداران فرهنگ (ادب و هنر) و

www.takbook.com

اندیشه بودند، انحطاط واقعی را بر ایران زمین تحمیل کردند که کشنده‌تر از بن‌بست‌های معرفتی بود که قبل از تلاقی ایران و مدرنیته، ذهن و زبان ایرانی را از آن خود کرده بود؛ جریانی که اصحاب ایدئولوژی را تشکیل می‌دادند و با در هم آمیختگی دو ساحت زیستی کاملاً متفاوت جدید و قدیم، چرت و پرت‌هایی از سر خماری و خمودگی یا تعصبات خرافی، در لفافه‌های «غرب‌زدگی»، «در غربت غرب»، «افسون‌زدگی جدید»، «حکومت دموکراتیک دینی» و «تأویل هرمنوتیکی کتاب و سنت» و... به خورد خوانندگان خود می‌دهند و سیاست‌بازی و ایدئولوژی ورزی را به جای عقلانیت انتقادی ـ که مأمن اصلی روشنفکری است ـ قالب می‌زنند.

در نهایت اینکه این واژه امروزه در ایران چنان آلوده و تهوع‌آور شده است که من ترجیح می‌دهم برای بازخوانی اندیشه‌ها و تحلیل و تبارشناختی روشنفکران، از واژه‌ی «مدرنها» استفاده کنم، تا آلودگیهای جریان خوانده شده به روشنفکری دهه‌های گذشته و برخی از امروزیها دامنگیر نسل ما نشود.

*وجه تمایز این دو دوره چیست؟

به جز فاصله و تقدم و تأخر زمانی، چه نشانه‌های دیگری از نظر مضامین و سمت‌گیری‌های فکری و فرهنگی، این دو دوره را از هم تفکیک می‌کند؟

– همانطور که اشاره کردم، گسترش و تثبیت فرهنگ نوپیدای مدرنیته در ایران، دورهٔ رضا شاه را از دوران قبل از خود، متمایز می‌کند؛ ببینید در این دوره ایده‌هایی که در دوران پیشین به شکل نطفه‌ای ظاهر شده بودند، جوانه زده و ملموس‌تر و روشن‌تر، تبیین و نهادینه شدند؛ به عنوان مثال می‌توان باز هم به موضوع گفتگوی قبلی‌مان راجع به اقدامات علی اکبر داور در تحولات حقوقی اشاره کرد؛ در زمینه‌های دیگر هم

www.takbook.com

وضع کم و بیش به همان صورت بود؛ مثلاً در ساختارهای اقتصادی، ایده‌ها عینیت پیدا کردند. همان طرح صنیع‌الدوله در اهمیت راه آهن، به مرحلهٔ اجرا درآمد.

در روابط بین‌المللی و جهانی، ایران اصول دیپلماتیک نوین را به کار گرفت. اهل ادبیات هم در ارتباط با تحولات اجتماعی ـ سیاسی و حتی اقتصادی، مفاهیم جدیدی را وارد سبک‌های ادبی کردند؛ داستان‌های دورهٔ رضا شاهی، آمیخته با مضامینی هستند که با ـ به قول شما ـ سمت‌گیری‌های تازه که ناظر به شرایط عینی جامعه بودند، منتشر و پخش می‌شدند. حتی در اخلاقیات فردی و روابط اجتماعی نیز ما شاهد تغییرات مبنایی هستیم؛ مسئلهٔ بهداشت عمومی و ایجاد سازمان ثبت احوال و عرضهٔ شناسنامه به ایرانیان را نباید مسائلی کوچک و بی‌اهمیت در فرایند نوسازی‌های دورهٔ رضا شاهی به شمار آورد.

بی‌تردید اگر آن اقدامات ـ که از پشتوانهٔ تغییر در اندیشه‌ها برآمده بودند ـ در جامعهٔ ایران اجرا نشده بودند، امروزه نه من و نه شما بودیم و نه مدنیت نیم‌بند ایرانی بود که بشنینیم با هم راجع به مسائل تاریخی گفتگو کنیم. یعنی در واقع سمت‌گیری آن دوران، معطوف و مصّر به نوسازی ایران و حضور فرهنگ ایرانی در دنیای مدرنیته بود؛ اگر چه در برخی از زمینه‌ها این آرزو و آرمان، تاکنون در حالت تعلیق مانده و من به جرئت می‌توانم با توجه به افت و خیزهایی که اندیشهٔ مدرنیته در ایران از سر گذرانده است، به این نکته اشاره کنم که: حتی ما می‌توانیم بر خلاف تجویزهای ایدئولوژیک مبنی بر اینکه جنبش مشروطیت شکست خورده است، از «پروژهٔ ناتمام مشروطیت» نیز نام ببریم. چون این مسئله خارج از موضوع گفتگوی فعلی ماست، بحث آن را به فرصت دیگری محول می‌کنم.

*بطور خاص در عرصهٔ ادبیات چطور؟

در دورهٔ ادبی سالهای پس از جنبش مشروطه نه تنها سبک‌های ادبی،

www.takbook.com

ویژهٔ دوران مدرن پاگرفت، بلکه ژانرهای ادبی که اشکال محدودی از آن در چندین ده پیش توسط روشنفکرانی که در دورهٔ آغازین مشروطه با فرهنگ و ادبیات غربی آشنایی و انس و الفتی داشتند، به ایران آمده بود، گسترش یافت.

آیا دوران ادبی که با چهره کسانی نظیر نیما، دهخدا، جمالزاده، هدایت و... شناخته می‌شود، باید در جدائی و تفکیک از دورهٔ ادبی آخوندزاده، ملکم خان ارزیابی شود؟ یا در ادامه و تکمیل آن؟

– من پیش از ورود به جواب شما ناچار از این توضیح هستم که حوزه‌ی کاری من درک و شناخت و تحلیل مبانی اندیشه‌ها و بررسی عوامل و الزاماتی است که در رابطه با تحول واقعیت، اندیشه‌ای برکشیده و یا اندیشه‌ای به گذر تاریخی سپرده شده است؛ بنابراین وقتی از ادبیات سخن می‌گویم تنها می‌توانیم از این دیدگاه و با موضعی اندیشه‌شناسانه به فراز و فرود و تغییر و تحولات ادبیات ایرانی بپردازم و به اعتباری ادبیات را در گذار تاریخی و با رویکرد عقلانیت انتقادی و از بیرون ادبیات، بررسی می‌کنم؛ این توضیح لازم بود تا خوانندگان دچار این توهم نشوند که من هم مانند اکثر کسانی که در زمانه‌ی ما در همه چیز اظهار نظر می‌کنند، هستم؛ چرا که به باور من دوران علامه‌گی گذشته و رشته‌های فرهنگی و فکری انسان آن چنان گسترده شده‌اند که برای محقق و پژوهشگر هیچ راه خردمندانه‌ای نیست الا اینکه در هر رشته‌ای به صورت تخصصی وارد شود.

اما اینکه ادبیات دوره‌ی رضا شاهی، تکمیل و ادامه‌ی جریاناتی بوده که از عصر مشروطه‌خواهی شروع شد، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ ببینید آخوندزاده اولین کسی بوده که نقد ادبی را در ایران پایه‌گذاری کرد و از اهمیت آن برای نوزایی و تحول ادبیات فارسی سخن گفت؛ حال روشنفکران دوره‌ی مورد نظر بر پایه‌ی آشنایی با مقوله‌ی نقد ادبی بود

www.takbook.com

که ادبیات منتقدانه را به عرصه‌های اجتماعی ـ اخلاقی و سیاسی کشاندند و آثار و تألیفات مهمی را به وجود آوردند؛ چگونه می‌توان نوشته‌های نخبگان فرهنگی عصر ناصری نظیر آقا خان کرمانی یا ملکم خان را در روزنامه‌نگاری، از مقالات انتقادی علی اکبر دهخدا یا مسائلی که جمالزاده در دموکراسی ادبی مطرح کرده است، جدا ساخت؟

آیا می‌توان از وام‌داری صادق هدایت به پیشکسوتانش در میان داستان نویسانی که در دوره‌ی مشروطه مضامین اخلاقی را به تصویر می‌کشیدند و حتی آشنایی مستقیم هدایت را با ادبیات مدرنیستی که در واقع گسترش آگاهی ابتدایی نویسندگان دوره‌ی قبل از خودش به مفاهیم و مضامین تازه‌ای بود، به غیر از «ادامه و تکمیل» دوران پیشین تحلیل و فهم کرد؟ «بوف کور» نوشته‌ای از هر جهت مدرنیستی است که با به نمایش گذاشتن هبوط فرشته به عالم جسمانی و مرگ وی در این جهان، ختم متافیزیک عرفانی و عالم مثالین را با پرداختی از پیرمرد خنزرپنزری، مسخ و از قالب مرشد عرفانی و حکیم الهی تهی می‌کند؛ «جریان سیّال ذهن» و به کارگیری روش نوشتاری مدرن در آثار دیگر هدایت نیز تائیدی بر گسست از شیوه‌ی نوشته‌های سنتی و شکل‌گیری نوع جدیدی از ادبیات در ایران است.

به نظر من وضعیت در زمینه‌های شعری هم به همین گونه است؛ شما اشعار دوره‌ی مشروطیت را نگاه کنید؛ پر است از شکست فرم و محتوا. نیما و دیگر شاعران نوپرداز عصر رضا شاهی بر پایه‌ی این تحولات بود که به گذار از سبک سنتی شعر فارسی دست یافتند و ادبیات منظوم در خور شرایط نوپیدای جامعه‌ی ایران پدیدار ساختند؛ نیما آنجا که بر حافظ نهیب می‌زند و از پشمینه پوشی شکایت دارد، در حقیقت با به چالش گرفتن متافیزیک سنتی، از جایگاه والای انسان و برکشیدن انسان به مقام واقعی خود سخن می‌گوید:

«آن که پشمینه پوشید دی

www.takbook.com

نغمه‌ها زد همه جاودانه

عاشق زندگانی خود بود

بی خبر در لباس فسانه

خویشتن را فریبی همی داد

خنده زد عقل زیرک بر این حرف

کز پی این جهان هم جهانی ست

آدمی، زاده‌ی خاک ناچیز

بسته‌ی عشق‌های نهانی ست

عشوه‌ی زندگانی ست این حرف

حافظ، این چه کید و دروغ است

کز زبان می‌و جام و ساقی ست

نالی ار تا ابد باورم نیست

که بر آن عشق بازی که باقی ست

من بر آن عاشقم که رونده ست...

ببینید، نیما با تمام وجود در مقابل نماینده‌ی فرهنگی ایستاده است که تاکنون از زمان حافظ جلوتر نیامده و هویت آسمانی خود را با الهام از دیوان حافظ تعریف می‌کند؛ این گونه سنت شکنی‌ها برآمده از تحول ذهنیتی بود که ارمغان آشنایی با دنیای مدرن در دوره‌های به هم پیوسته‌ی مشروطیت و عصر پدید آمدن دولت رضا شاه بوده است. فرم و محتوای سنتی در شعر نیمایی و دیگر اشعار نوگرایانه از میان رفته و این گسست

www.takbook.com

آن چنان واقعی و تأمین کننده بوده که حتی آخرین ملک‌الشعرای سنت‌گرا هم نتوانسته به آن بی‌توجه باشد.

بر این اساس می‌توان به این نظر میل کرد سالهایی که سردار سپه، دولت مطلقه‌ی مدرن ایران را تشکیل داده بود و نهادهای جدید در حال استقرار بودند، به تعبیر شاهرخ مسکوب «یکی از چرخشهای دورانساز تاریخ معاصر ایران رخ داد. دنیایی فرو ریخت و دنیایی سر برکشید.» عینی‌ترین نمود فرهنگی و اندیشگی عرصه‌های این دگردیسی را ادبیات آن دوران در خود جای داده‌اند.

*خلق آثار ادبی بر محور ایده‌های اجتماعی ـ سیاسی یا نقش ابزاری ادبیات در نقد اجتماع که توسط «مدرن‌های کلاسیک» پایه‌گذاری شد، نه تنها در میان نسلهای بعدی ریشه دواند، بلکه تا امروز به عنوان یکی از قوی‌ترین گونه ادبی در همهٔ زمینه‌های داستان‌نویسی، رمان، طنز، شعر، نمایشنامه‌نویسی، فیلم‌نامه و... به خوبی جا افتاده و از جایگاه ویژه‌ای نیز برخوردار است.

با وجود این، آیا ادبیات اجتماعی ما را در تمام این دوره‌ها از صدر مشروطه تا به امروز تنها باید با معیاری یکسان سنجید؟

اینکه یک قطعهٔ ادبی به مسائل اجتماعی و نقد جامعه یا سیاست می‌پردازد یا نه، آیا کفایت می‌کند؟

اگر چنین است، پس تکلیف ارزشها و ایده‌آلهایی که در شعر، داستان، رمان و... از مجرای طرح مسائل اجتماعی تبلیغ می‌شوند، چیست؟

و به عنوان مثال آیا نباید میان ارزشها و ایده‌آلهایی که بر اکثریت بزرگ آثار ادبی ـ اجتماعی ما در دههٔ ۵۰ ـ ۴۰ سلطه داشت، با آنچه که در صدر مشروطه و پس از جنبش مشروطه تولید وترویج می‌شد، تفاوتی قائل شد؟

www.takbook.com

– از پاسخ سؤال قبلی معلوم شد که تغییر در نقش شاعران و کارکرد شعر و گونه‌های ادبی دیگر یا پدیداری اشکال جدید ادبیات، محصول وقوع جنبش مشروطیت و در ادامه‌ی آن استقرار دولت سردار سپه بود؛ این تغییرات هم در فرم و شکل اشعار پدید آمد و هم محتوای سابق آن‌ها را به چالش کشید که حکایت از دگردیسی در ذهنیت نویسندگان و شاعران آن دوران داشت؛ همان طور که اشاره شد تحول و پیدایش ژانرهای هنری چون: تئاتر ـ سینما ـ موسیقی و سبک‌های نقد ادبی و روزنامه‌نگاری نیز فرهنگ سنتی ایران را با مضامین و فضاهای تازه‌ای آشنا ساخت.

در واقع با شکل‌گیری این فضا، یکی از اساسی‌ترین بنیان‌های دنیای مدرن که ابراز هویت فردی و ارزش طبیعی فردیت است، در جامعه‌ی ایران که همیشه‌ی تاریخ با ایل و قبیله و جماعت خود را تعریف کرده بود، به عرصه رسید و با گسترش این انواع ادبی ـ هنری، حاق واقع «جریان سیال ذهن» و «تصویر متحرک» که زاده‌ی مدرنیسم بود، در فرهنگ ایران به وجود آمد. البته ناچار از اشاره به یک نکته در سؤال شما هستم که استمرار ادبیات مدرن «تا امروز» را باید عجالتاً به حالت تعلیق درآوریم؛ چرا که اگر ادبیات مدرن ـ به معنای واقعی آن که برآمده از مؤلفه‌های اجتماعی ـ اخلاقی و فرهنگی بوده باشد ـ در ایران امروز به جریانی تبدیل شده بود، ما امروزه بازار مکاره‌ای به نام رمان ایرانی ـ سینمای ایرانی و یا هر چرت و پرتی که در زمینه‌های شعری ـ تئاتری ـ داستان نویسی و... منتشر می‌شوند، دچار نبودیم.

امروز در جامعه‌ی ایران، حوزه‌ی ادبیات در همه‌ی زمینه‌هایش پر از آشغالاتی است که به صورت تقلیدی و بدون محتوا و بدون رعایت فرم‌ها، سبک‌ها و ژانرهای مدرنیستی و به دور از واقعیت ادبیات، به خورد خواننده داده می‌شوند و به نظر من، آن جریان مدرنیستی که ریشه در ایده‌ها و نوشته‌های کسانی که در دوره‌های مشروطیت ـ عصر رضا شاهی و بعد از آن، در داستان ـ شعر ـ تئاتر و سینما درخشیدند، همچنان

www.takbook.com

در حاشیه قرار گرفته و امروزه جریان ایدئولوژی ساز یا ادبیات متعهد دهه‌های چهل و پنجاه ـ قصه‌گویی سنتی و تعزیه‌گرانی و... در لباس کتاب و نمایشنامه و اخیراً نوشتار الکترونیکی و اینترنتی، مضحکه‌ای بی منطق و شرمنده ساز پدید آورده است.

اگر به غیر این بود، آخوندزاده ـ صادق هدایت ـ ابراهیم گلستان و دیگر معدود کسانی که با ذهن و زبان واقعاً مدرنیستی، ادبیات و هنر این مملکت را رشد و غنا دادند، بیشتر می‌شدند و ما امروز این وضع منحط و آشفته را نداشتیم.

*آزادیخواهی در حوزه‌های مختلف زیست انسانی، یکی از پایه‌ای‌ترین ارزشها و برجسته‌ترین مبانی فکری خلق آثار ادبی جهان مدرن به حساب می‌آید؛ بی‌تردید دریافت و پذیرش چنین ایده‌ای به عنوان مبانی فکری و ارزشی خلق آثار ادبی ـ فرهنگی مستلزم درک دیگری از انسان به عنوان فرد است، انسان به عنوان صاحب هویت فردی، صاحب حقوق، صاحب اراده و عقل و فاعل همهٔ حوادث و تحولات اجتماعی.

هر چند نطفه‌ها و جوانه‌های چنین درکی را می‌توان در اندیشه‌های مدرن روشنفکران صدر مشروطه مشاهده کرد، اما نزد روشنفکری نسلهای بعدی و تا دهه‌های اخیر برد زیادی نداشت و به جز استثناهایی بروزات فکری و فرهنگی چنین نگرشی در آثار آنها کمتر مشاهده می‌شد.

از زاویهٔ این نگرش به انسان، ادبیات دورهٔ پس از جنبش مشروطه تا دو سه دههٔ پس از آن را چگونه می‌توان ارزیابی کرد؟

– ادبیات دوره‌ی مشروطه و پس از آن تا دهه‌ی بیست را می‌توان در بیشتر تألیفات و آثار، ادبیاتی مدرنیستی دانست که عنصر آزادیخواهی در

www.takbook.com

آن بیش از دیگر عناصرش، جلوه‌گر است؛ چرا که ادبیات هر دوره آئینه‌ی تمام نمای عصر خود است و ادبیات مشروطیت نیز از این قاعده مستثنی نیست.

با این حال ادبیات مشروطیت با افت و خیزهایی به واسطه‌ی گرفتار شدن در چنگال ایدئولوژی‌گرایی، در دهه‌های بعد از شهریور ۰۲۳۱ تا چهار دهه بعد، روند سقوط را طی کرد و جریانی که می‌توانست فرهنگ مدرنیستی را در ادبیات و هنر ایرانی ایجاد کند، به حاشیه رانده شد. اما ادبیات مشروطیت در پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه شکل گرفت و توانست به دور از ایدئولوژی به معنای آگاهی کاذب ـ نه ایده داشتن ـ مدرنیسم ادبی و هنری را در ایران پدید آورد؛ شما تاریخ شعر نو را ببینید. تاریخ داستان‌های ایرانی را بخوانید. تاریخ تئاتر و سینما و یا نقد ادبی را ملاحظه کنید، همه ناظر بر شکل‌گیری جریانی تازه است و حکایت از یک تحول مبنایی و اساسی در فرهنگ و ادبیات ایرانی دارند.

همین دوره بود که به قول شما به عنصر پایه‌ای ادبیات مدرن یعنی به رسمیت شناختن و ارزش یافتن فردیت دست یافت و نویسنده در واقع در نوشته‌اش، لایه‌های پیدا و پنهان انسان واقعی و زیسته در جامعه و دارای احساس و عقل و روابط اجتماعی و اخلاقیات عینی را به تصویر می‌کشید. اما در دهه‌های بعدی که ورق برگشت و آموزه‌های حزبی و دستوری و باورهای اعتقادی ـ که از قالب واقعی تهی بودند و در خلاء فرهنگی و از رؤیاهای تعبیر نشده‌ی ایدئولوژیها سر بر آورده بودند ـ ادبیات را به تعهد و کنشهای چریکی و آموزه‌های عرفانی کشاندند و به جای ارزشهای انسانی و واقعیات اجتماعی که مدرنیستها در حوزه‌های فرهنگی (ادبیات و هنر) بنیان گذاشته بودند، بی‌شخصیتی و سردرگمی را جایگزین کردند.

نتیجه آن شد که در میانه‌ی جهان رشد یابنده به مدرنیته جهانی، بنیادگرایی در تمامی روایت‌های آن، در جغرافیای ایران پدیدار شد. آن استثناهایی که شما در نظر دارید مثل فروغ فرخزاد و ابراهیم گلستان و... نیز

www.takbook.com

جرقه‌هایی بودند که برآمده از همان دریافت فردیت و آزاداندیشی بود که آنان با بیرون کشیدن خود از انحطاط فرهنگی و زوال اندیشه‌ی ایرانی، به زبان فارسی جریان مدرنیسم را در کورسوهای خود نگه‌داشتند و آبرویی برای فرهنگ کهن تبار ایرانی در جهان معاصر دست و پا کردند که اگر اینان هم نبودند، برهوت فرهنگی زودتر از اینها ما را به تاریخ سپرده بود.

همین آزاداندیشی بود که در زیر خروارها خاک عدالت خواهی و استعمار ستیزی موهوم و توهم ایجاد عدالت اجتماعی، زنده به گور شد در حالی که نفس‌های اولیه خود را در حیات فرهنگی ایران زمین می‌کشید؛ اجازه دهید این اتفاق را با تمثیلی از رمان «دل کور» اسماعیل فصیح به پایان ببرم. آنجا که راوی می‌فهمد روستائیان ناصر تجدد را که دچار نارسایی تنفسی بود، مرده پنداشته و خاک کرده‌اند و راوی وقتی که خاکها را به کناری می‌زند، «ناصر تجدد» را با چشمانی باز، مرده می‌یابد.

پس از سالها بی‌توجهی به سیاستهای عملی و اقدامات انجام شده در دورهٔ رضا شاه، امروز به دنبال بازنگریهای گستردهٔ تاریخی که صورت می‌گیرد، بر روی اقداماتی که در جهت نهادینه کردن و عینیت بخشیدن برخی مفاهیم اساسی نظیر فرد و فردیت ـ که از صدر مشروطیت به عنوان ایده‌هایی مطرح بود ـ تکیه می‌شود. به عنوان نمونه امروز، اصلاحاتی به نفع زنان، گشایش راههای حضور اجتماعی برای آنان یا الزام قانونی در اخذ نام خانوادگی برای هر فرد و به موازات این سیاستها، ایجاد نهادهایی نظیر ثبت احوال، گسترش مدارس و مؤسسات آموزشی در جهت تقویت و گسترش مفهوم فرد در جامعه از جایگاه شایسته‌ای برخوردار شده است.

چنین اقدامات و سیاست‌هایی در زمان اجرا در آن دوره، تا چه میزان از پشتوانهٔ نظری برخوردار بود؟

همان طور که در پاسخ سؤالات قبلی اشاره شد، تمامی نهادسازیهای دوره‌ی رضا شاهی برآمده از اندیشه‌های مدرنی بودند که هیچ سابقه‌ای

www.takbook.com

در فرهنگ ایرانی نداشتند و به دنبال تلاقی دو دنیای جدید و قدیم و آگاهی‌هایی که نخبگان سیاسی ـ فرهنگی ایران در دوران بیداری پیشامشروطه تا تغییر سلطنت از مدرنیته به دست آورده بودند، «پشتوانه‌های نظری» کنش‌ها و برنامه‌های اجرایی را در دوره‌ی مورد بحث تشکیل می‌دادند؛ مثلاً حضور دختران در مدارس عمومی را در نظر بگیرید.

با اینکه سابقه‌ی مدارس دخترانه در حدود سال ۱۲۱۷ خورشیدی به ثبت رسیده است، اما تعلیمات اجباری در دوره‌ی رضا شاه واقع شد. میرزا فتحعلی آخوندزاده شصت سال پیش از همگانی شدن آموزش و پرورش در ایران، از ضرورت آموزش دختران در رساله‌ی «مکتوبات کمال‌الدوله» سخن گفته است؛ او به درستی دریافته بود که اساس تغییر جامعه در تربیت است و زنان به عنوان نیمه‌ای از جامعه‌ی انسانی از حق خواندن و نوشتن ـ که مقدمه‌ی حضور حقوقی ـ اخلاقی و سیاسی در اجتماع است ـ بایستی برخوردار باشند؛ اگر این تبار اندیشگی نبود، کجا زنان ایرانی می‌توانستند از حقوق خود حرف بزنند و کنگره‌ی نسوان شرق برگزار کنند و صاحب تریبونهای مطبوعاتی باشند و در گسترش آن به حق رأی و حق قضاوت و نشستن در صندلی مجلس سنا و رسیدن به مقام وزارت دست یابند و در یک کلام به هویت جنسی خود آگاه شوند؛ شما مطالبات زنان عصر رضا شاهی را ببینید تا معلوم شود که درخواست آزادی اجتماعی خود زنان بود که در ١٤ دی ماه ١٣١٤ خورشیدی فرمان کشف حجاب صادر شد.

درست است که شیوه‌ی برخورد با این مساله غیر منطقی بود و برآمده از ایده‌های مقتدرانه‌ی پدرسالاری سنتی بود، اما این نحوه‌ی برخورد نمی‌تواند به واقعیاتی که در آن زمان راجع به جایگاه حقوقی و اجتماعی زنان در ایران جریان داشت، پرده کشد و زحماتی که زنان و مردان آگاه آن دوره برای ارتقای موقعیت زنان انجام دادند، سرپوش گذارد.

من حتی می‌خواهم یک مقداری واقع‌بینانه‌تر و انتقادی‌تر با گذشته‌ی نزدیک ایران یعنی دوره‌ی مشروطه در رابطه با حقوق زنان برخورد کنم؛

www.takbook.com

ببینید در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی که به درستی دکتر آدمیت آن را مجلس مؤسس خوانده است، زنان طی نامه‌ای به نمایندگان خواستار حق رأی و حق آموزش برای خود شدند؛ این درخواست با مخالفت وکلا روبرو شد و زنان ایرانی از حق رأی تا ۵۷ سال دیگر و از حق آموزش همگانی تا ۲۰ سال بعد محروم شدند؛ این در حالی بود که زنان در مقاطع حساس اعتراضات و دفاع از مشروطیت و حتی در جمع‌آوری پول برای تأسیس بانک ملی، پا به پای مردان ایرانی حضور فعال داشتند.

در نهایت اینکه برای آشنایی از سیر تاریخی دستیابی زنان ایرانی به بخشی از حقوق اجتماعی و سیاسی خود می‌توانید به خاطرات و مصاحبه‌های خانم مهرانگیز منوچهریان ـ تاج‌السلطنه ـ مؤنس‌الدوله و دیگر خاطرات زنان ایرانی ـ از عصر مشروطیت تا دوره‌ی نزدیک به ما ـ مراجعه کنید تا هم ارزش اقدامات نوجویانه‌ی دوره‌ی رضا شاه راجع به زنان روشن شود و هم پشتوانه‌های نظری و ایده‌های فمینیستی را که آن اقدامات و دیگر کنشهایی که در زمان‌های بعدی وقوع یافته‌اند عقلانی می‌کردند، بشناسید.

از یاد نبرید که دستیابی به حقوق زنان در جامعه‌ای اتفاق افتاده بود که زن در آن چونان مایملک مرد بشمار می‌رفت و هیچ گونه حق و حقوقی برایش متصور نبود و در زیر اقتدار مردسالارانه‌ای زندگی می‌کرد که پیچیده در «متافیزیک جنسیت» بود.

می‌توان همین تحلیل تبارشناختی را در ظهور ـ رشد و نهادینه شدن ایده‌هایی چون: دانشگاه ـ چونان محل آموزش علم نوین ـ یا همان طور که اشاره کردید، اداره‌ی ثبت احوال و تعیین هویت فردی در اخذ نام خانوادگی هم به کار گرفت؛ تردیدی نیست که این مؤسسات و نهادها هم برآمده از تحولاتی بودند که با ارزش یافتن انسان و آگاهی از حقوق طبیعی و ایجاد قرارداد اجتماعی و تدوین قواعد و قوانین موضوعه و عرفی در سیر تمدنی انسان به وقوع پیوست و هیچ پیشینه‌ای برای این تحولات در گذشته‌ی دور یا نزدیک ایران که در جهان بسته‌ی متافیزیکی و از پیش

www.takbook.com

تعیین شده، مؤلفه‌های زیستی ـ فرهنگی را در خود جای داده بود، نمی‌توان پیدا کرد؛ پس «پشتوانه نظری» اقدامات آن دوره برآمده از تغییر ذهنیت و ورود عنصر تجددخواه در ایران بود و در گسست کامل از دنیای سنتی و دوران سپری شده‌ی فرهنگ پیشین، توانست ایده‌های مدرن را در نهادهای اجتماعی تثبیت کرده و چهره‌ای تازه به جامعه و فرهنگ ایران بخشد.

شما از اداره‌ی ثبت احوال و سجل می‌گویید که ایرانی را صاحب هویت کرد. من عالی‌تر از این مورد را به استناد مدارک تاریخی می‌خواهم بگویم که فرایند مدرنیزاسیون و پیشرفت و ترقی کشور تا جایی گسترش پیدا کرده بود که حتی شهرداری‌ها مؤظف بودند از درختان کنار خیابان‌ها حراست کنند تا عابری به آنها آسیب نرساند و یا آنها را از ریشه درنیاورد؛ فراموش نکنیم که این مورد بخشی از وظایف بلدیه بود که جزو مصوبات اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی در ۲۰ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری در «کتابچهٔ قانون بلدیه» پیش بینی و برای آن مقررات تعیین شده بود.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل که آن دو دهه‌ی سرنوشت ساز، چه جایگاهی در تاریخ طولانی ایران داشتند و کم‌نظیر یا بی‌نظیرترین دورانی است که در داخل کشور آرامش برقرار و تغییرات اساسی انجام گرفته و مرزهای مملکت از تعرض بیگانگان مصون مانده است.

دوره‌ای که برخی از نویسندگان خارجی آن را «رنسانس در ایران» خوانده‌اند. و بالاخره من با نوشته‌ی «پیو فیلیپانی رانکانی» همدل هستم که در یک جمع بندی واقع‌بینانه و محققانه از دوره‌ی رضا شاه در کتاب «سنت تقدس پادشاه در ایران» می‌نویسد: «... بی‌آنکه به دام ستایش و اسطوره‌سازی بیجا فرو افتیم،... حقایق ملموس زیر را بررسی می‌کنیم: قراردادن تمامی کشور زیر کنترل دولت مرکزی تازه ایجاد شده، نوسازی نهادهای آن، حفظ تمامیت ارضی آن در طول مرزها، تدوین قانون مدنی و کیفری جدید، ایجاد بانک ملی که مبنای پول ملی و تجارت کشوری است، طراحی الگوی جدید آموزش و پرورش، ایجاد دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها در تمام سطوح و مقطع‌ها، احداث راه‌آهنی که از بزرگترین

www.takbook.com

دستاوردهای معاصر است، بر پا کردن کارخانه‌های فراوان به منظور تولید کالاهای عمومی، توسعهٔ صنایع جدید، اصلاح بنیادی کشور، مبارزه با ـ اگر نگوییم ریشه کنی ـ سوءاستفاده‌های مالی و فساد، آزاد کردن زنان از حجاب، فراهم آوردن امکانات آموزشی و پیشرفت از هر نوع برای زنان، پایان دادن به بهره‌کشی منابع طبیعی سرزمین حاصلخیز و غنی ایران توسط خارجیان.»

حال مائیم و آن دوران تاریخی و نمی‌دانم در سخن از آن دوره، به قول ابراهیم گلستان «از روزگار رفته حکایت» می‌کنیم یا به سخن بیژن بیجاری در «تماشای یک رؤیای تباه شده» هستیم؟

*مفهوم ملت و ملت‌گرایی نیز هم‌چون مفهوم فرد نزد روشنفکران عصر مشروطه ـ چه «مدرنهای کلاسیک» و چه «کنشگران مدرن» از جایگاه برجسته‌ای برخوردار بود. بازتاب این گرایش را در ایده‌های آنان در مورد ایجاد دولت ملی، ضرورت تشکیل نهادهای قدرتمند اداره کشور، تقویت روحیه ملی از طریق گسترش آگاهی‌های تاریخی، تقویت زبان فارسی، توجه به تاریخ ایران باستان و دوره‌های اقتدار تاریخی ایرانیان مشاهده می‌شوند.

با توجه به اینکه ناسیونالیسم، همچنین معیار ارزیابی اقدامات رضا شاه و تفکر روشنفکری همرأی و همراه حکومت وی و روح زمان محسوب می‌شود، و با توجه به نهادسازی گسترده به ویژه ایجاد یا تکمیل نهادهای اداره جامعه، آیا می‌توان بر اهمیت نقش دولت در نهادمند کردن مفاهیم و ایده‌های ملی‌گرایانه مشروطه‌خواهان نخستین در دورهٔ رضا شاهی انگشت گذاشت؟

– بله؛ در واقع دولت آن دوره مجری بود و روشنفکران و نخبگان

www.takbook.com

می‌توانستند به پشتوانه‌ی حمایت نظام، ایده‌های خود را به مرحله‌ی عمل برسانند؛ در پاسخ سؤال اول با خواندن بخشی از خاطرات دکتر سیاسی، گفتم که خاستگاه دولت سردار سپه و رضا شاه بعدی، مدرنیته و با گرایش ناسیونالیستی بود و همین ایده‌های ملی‌گرایانه بودند که در برنامه‌ها و مراحل اجرایی و حتی ساخت و سازهای شهری و اداری، جلوه‌گر شده‌اند.

در راستای هویت بخشی مدرن به ایرانیان، دولت طی بخشنامه‌ای به تاریخ دی ماه ۱۳۱۳ خورشیدی، به کلیهٔ سفارتخانه‌های ایران در خارج از کشور و سفارتخانه‌های خارجی در داخل، ابلاغ کرد که «چون مملکت ما به اسم ایران خوانده می‌شود و سکنه آن ایرانی هستند، علتی ندارد که در ترجمهٔ اروپایی، ایران را پرس و ایرانی را پرسان بخوانند، حال آنکه پرس یا پارس یک قسمت از مملکت ایران است.»

*چه عرصه‌های دیگری را می‌توان به عنوان مکان تجلی گرایشات ملی و ناسیونالیستی این دوره نام برد؟

– به اصطلاح از نظر نرم‌افزاری می‌توان معماری آن دوره را تجلی گاه عینی ملی گرایی و مدرنیسم هنری دانست و به نقش ایجاد دانشگاه‌ها، فرهنگستان و برپایی هزاره‌ی فردوسی نیز در رابطه با گرایشات ناسیونالیستی اشاره کرد؛ معماری عصر رضا شاهی در گسست کامل از معماری دوره‌های پیش از خود است؛ فرم و مصالح کاملاً عوض شده و معماری مدرنیستی در ساختمان سازی و شهرسازی هویداست. دیگر از ساختمان‌های سنتی نظیر قهوه‌خانه ـ آب انبار ـ حمام ـ زورخانه و... خبری نیست و به جای آن ادارت دولتی ـ مراکز آموزشی و خیابان کشی به شیوه‌ی مدرن نشسته است.

www.takbook.com

تحول در معماری دوره‌ی پهلوی اول، گوناگونی کاربردی در فضاهای مختلف را موجب گردید؛ دکانها، تجارتخانه شدند. خانه‌های مسکونی مجاور بازارها به صورت انبار درآمدند و تمامی خیابانها خانه‌ها را به مراکز پزشکی یا اداری و یا تفریحی متصل ساختند؛ در فرایند مدرن‌سازی معماری و گسترش شهرنشینی، مهمانسراها و بیمارستانها و دانشگاه‌ها و دیگر مراکز بزرگ خدماتی و اداری با ابداع و نوآوری طرحهای معماری درهم آمیخته و چهره‌ای جدید به ایران داد که پیش از آن سابقه‌ای در معماری و شهرسازی نداشت؛ همزمان با تحول در فرم، مصالح نیز تغییر یافتند؛ اگر در معماری سنتی از چوب، سنگ و آجر در ساخت و سازها استفاده می‌کردند، در معماری نوین، چدن، آهن و فولاد نقش اصلی و سازه‌ای را بر عهده گرفتند.

نخستین معماری مدرن که با الهام از گذشته‌ی ایران شکل گرفته بود، در ساختمان بانک ملی ایران که در سال ۱۳۰۹ خورشیدی ساخته شد، ظاهر شد. در این بنا نقش فروهر دوباره پس از ۲۵۰۰ سال مورد استفاده قرار گرفته است. به تعبیر نویسنده‌ای:«معماری نوین ایران، ضمن اینکه نمی‌تواند به همهٔ سنتهای دو هزار و پانصد سالهٔ خود پشت کند، ناگزیر است حال که نظام اجتماعی ـ فرهنگی اروپا را کم و بیش پذیرفته است، فنون معماری اروپا را نیز بپذیرد تا بتواند ارکان نظام اجتماعی ـ فرهنگی اروپا را در آثار جدید خود جای دهد. از این روست که در معماری رضا شاهی عناصر بیشتر از معماری باستانی و سنتی گرفته شده‌اند و فنون از معماری تکامل یافتهٔ غرب.»

کاخ شهربانی ـ شهربانی دربند ـ مدارس فیروز و انوشیروان ـ ساختمان فرش ایران و... از جمله بناهایی هستند که در راستای عینی‌تر کردن اندیشه‌های ناسیونالیستی در آن دوره ساخته شدند. در این بناها، ستونها، سرستونها، پلکان و نقوش تزیینی و نظایر آن از دورهٔ هخامنشی و ساسانی برگرفته شده و نقشه و پلان و فضای معماری و عملکردها از آن معماری مدرنیستی است. متوجه هستید که این اقدامات سخن را فراتر از عملی شدن ایده‌های ناسیونالیستی می‌برد و ما را به شکوفایی توسعه‌ی عمرانی

www.takbook.com

ایران در آن دوران می‌رساند.

بزرگداشت مقام فرهنگی حکیم ابوالقاسم فردوسی و شناسایی مقبرهٔ او هم از مواردی است که در فرایند نوسازی ناسیونالیستی عصر رضا شاهی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ رضا شاه در رابطه با فردوسی که نماد هویت ملی ایرانی و پایه‌ای از ناسیونالیسم آن دوران بود، در زمان وزارت جنگ گفته بود: «امیدوارم پس از ترمیم خرابیهای اساسی مملکت که هم از آثار آن مردمان بی‌علاقه (یعنی قاجاریه) است، به تعمیر و احیای جاودانی آثار لایزال پیشینیان نیز بپردازم، خاصه قبر فردوسی که دیر زمانی است آرزوی عمارت آن را در دل دارم.»

باز می‌توان به تأسیس، فعالیت و سیاستگذاری «انجمن آثار ملی» اشاره کرد که در سال ۱۳۰٤ خورشیدی به ریاست رضا شاه و با برنامه‌های ۱ـ تأسیس موزه، ۲ـ تأسیس کتابخانه ملی، ۳ـ ثبت و طبقه‌بندی آثار ملی، ٤ـ صورت برداری از مجموعه‌های نفیس باستانی و تاریخی ایران، تشکیل شد و سمبلی از عملی شدن ایده‌های متجددانه ـ ناسیونالیستی روشنفکران آن دوران بود.

همچنین باید از تشکیل نخستین کنگرهٔ بین‌المللی هنر و باستان‌شناسی ایران نام برد که در سال ۱۳۰٦ خورشیدی در فیلادلفیا به کوشش پرفسور آرتور پوپ و با نمایندگی سید حسن تقی‌زاده و علی اکبر کاشف از سوی دولت ایران، افتتاح شد و موجب آشنایی باستان‌شناسان و ایران‌پژوهان با گنجینه‌های دست نخورده‌ی ایرانی شد؛ با فراهم شدن شرایط لازم برای انجام تحقیقات باستان‌شناسی در ایران، کسانی چون پوپ و آندره گدار و... روانه‌ی ایران شدند و ایرانیان را با گذشته‌ی فرهنگی خود آشنا ساختند؛ این هم از ایده‌هایی بود که پیش از دوره‌ی رضا شاهی، از آرمان‌های منورالفکرانی چون آقا خان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده و... بود و آنان با کمترین امکانات تحقیقاتی و متون تاریخی، از گذشته‌ی با عظمت ایرانی در سرآغازهای تاریخی این مرز و بوم سخن گفته بودند.

www.takbook.com

ایجاد فرهنگستان زبان فارسی و رویکرد به فارسی نویسی سره و معادل سازی برای مفاهیم جدید در زبان فارسی و... از دیگر عرصه‌هایی هستند که به نوعی گرایش‌های ناسیونالیستی را با عملکرد و وجود خود در جامعه تجلی بخشیده‌اند.

*کم نبوده و نیستند کسانی که بر خلاف نگاه مثبت به ناسیونالیسم روشنکفران مشروطه، از گرایشات ناسیونالیستی دوران رضا شاهی نه تنها به نیکی یاد نمی‌کنند، بلکه از آن به عنوان «میهن‌پرستی سنتی»، «ناسیونالیسم کاذب» یا «قوم‌گرایی ایرانی» سخن می‌گویند.

اصولاً چنین نگاه منفی نسبت به گرایشات ملی‌گرایانه این دوره از چه دیدگاهی برمی‌خیزد؟ و اساساً با توجه به گسترش گرایشات ناسیونالیستی ایرانی بسته و ضد غرب دوره‌های پس از رضا شاه، آیا چنین انتقاداتی وجهی از حقیقت را با خود حمل نمی‌کنند؟

– ببینید ناسیونالیسم برای خود تعریفی دارد و با مؤلفه‌هایی شناخته می‌شود؛ عرفی شدن سیاست ـ ظهور دولت‌های منطقه‌ای و ملی و شکل‌گیری حقوق شهروندی از عناصر پایه‌ای ایده‌های ناسیونالیستی است که به همراه شاخص‌های دیگری چون موقعیت جغرافیایی و دارا بودن پرچم و پیشینه‌ی تاریخی روشن و آداب و رسوم محلی و... به دنبال تحول در سیاست و اجتماع انسانی که آن هم برآمده از دگرگونی در ذهنیت و دانایی آدمیان بود، به وجود آمد و با پدید آمدن مفهوم همبسته‌ی دولت ـ ملت در گذر از حاکمیت‌های دینی و فراجغرافیایی قرون وسطی، و به زبان فارسی در پایان دوره‌ی «ممالک محروسه» در جوامع شکل گرفت؛ بنابراین هر آن ایده یا کنشی که در این قالب نگنجد، ناسیونالیسم نیست. در ایران دوره‌ی رضا شاه هم در واقع کسانی چون تقی زاده ـ کاظم‌زاده ایرانشهر و دیگر نویسندگان و اندیشمندانی

www.takbook.com

که جریان ناسیونالیستی را در مجلاتی نظیر: کاوه ـ ایرانشهر ـ آینده و نامهٔ فرنگستان هدایت می‌کردند، با تکیه بر آموزه‌های مدرنیته و سکولارسیم در جامعه و دستیابی به وحدت سیاسی، خواستار بازتعریف هویت ایرانی بر دو پایه‌ی الف) تاریخ ایران و ب) زبان فارسی، در راستای حضور در دنیای جدید بودند؛ همین ایده‌ها به شکل ادبی و هنری در داستان‌های آن دوران و تئاتریهایی که به روی صحنه می‌آمدند، دیده می‌شود. «یکی بود و یکی نبود» جمالزاده، «تهران مخوف» مشفق کاظمی، «زیبا» از حجازی و «جعفرخان از فرنگ آمده» حسن مقدم، بخشی از این ادبیات و فرهنگ ملی‌گرایانه‌ی آن دوران هستند؛ محفل روشنفکران ناسیونالیست دوره‌ی رضا شاهی نیز تبار به دوران قبلی می‌برد و ایده‌هایی که کسانی چون جلال‌الدین میرزا ـ میرزا آقا خان کرمانی و آخوندزاده در رابطه با بازیابی عظمت ایران و ترویج ایده‌های ملت‌گرایانه و ملیت‌خواهانه داشتند، به صورت پخته‌تر و رشد یافته در این محافل دیده می‌شود. در حقیقت ریشه‌ی باستانگرایی و ملی گرایی پیرنیا در نگارش «ایران باستان» را بایستی در تألیف «آئینهٔ سکندری» میرزا آقا خان کرمانی جستجو کرد که هر دو با تفاوتهایی که با هم دارند، برآمده از ایده‌های مدرن تاریخ نگاری و ملی‌گرایی و وطن پرستی هستند. پس هم اصطلاح «میهن پرستی سنتی» یک نوع پارادوکس را با خود به همراه دارد؛ چرا که دنیای سنتی اصلاً با مفهوم «میهن» آشنایی نداشت تا به پرستش آن بپردازد. میرزا فتحعلی آخوندزاده در رساله‌ی «مکتوبات کمال‌الدوله» جزو واژگان جدیدی که تعریف می‌کند، وطن پرست است؛ او می‌نویسد: «پاتریوت عبارت از آن کسی است که به جهت وطن پرستی و حب ملت از بذل مال و جان مضایقه نکرده و به جهت منافع و آزادی وطن و ملت خود ساعی و جفا کش باشد؛ این حالت و خاصیت همیشه در مردان غیرتمند بروز می‌کند.» همچنان که «قوم‌گرایی ایرانی» هم بعد از آمیختگی‌های تاریخی که توأم با تداخل فرهنگی با اقوام یونانی ـ اعراب ـ ترکان ـ مغولان و... به وجود آمده بود، به نوعی در محاق تأمل قرار می‌گیرد؛ به سخن فردوسی:

www.takbook.com

از ایران و ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، همه ترک و تازی بود

سخن‌ها به کردار، بازی بود

گذشته از اینکه هیچ گاه به خاطر شرایط اقلیمی و فرهنگی، ایرانیان به قومیت توجهی نداشتند و تمامی اقوامی که در جغرافیای ایران ـ چه در مرزهای باستانی و چه در مرزهای نوین آن ـ زندگی می‌کردند، اصالتاً و از نظر فرهنگی و اجتماعی خود را ایرانی می‌دانستند؛ حتی در ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان، هیچ نشانه‌ای از غیر ایرانی خواندن دموکراتها وجود ندارد، با اینکه آنان در مراحل پایانی اقدامات خود، خواستار جدایی از ایران بودند، ولی با این حال بر ایرانی بودن خود تأکید داشتند.

اما راجع به برخورد منفی نسبت به گرایشات ملی‌خواهانه‌ی آن دوران، به نظر من این گونه برخوردها در حقیقت در ذیل برخورد دنیای سپری شده‌ی سنت با جهان گسترش یابنده‌ی مدرن قرار می‌گیرد؛ بیشترین مخالفان آن دوران کسانی بودند که یا از مفاهیمی چون ملت و دولت و وطن بیگانه بودند و هویت خود را در داخل جماعت و یا مجمعهای متافیزیکی امت و باورهای فرقه‌ای تعریف می‌کردند و یا کسانی بودند که با شکل‌گیری مقولات ملت و دولت و پدیداری هویت مدرن ملی، یا به تعبیر دقیق پایه‌گذاری دولت ـ ملت در ایران، از دست‌اندازیهای خود بر ثروت و قدرت کشور بی‌نصیب می‌شدند؛ بنابراین دو صنف فوق در یک اتحاد نانوشته به مخالفت با ایده‌ها و کنش‌های ملی گرایانه در دوران رضا شاه برخاستند و هر گاه که نتوانستند که مخالفت خود را پیش ببرند، به تحریف آن ایده‌ها و عملکرد آن دوران پرداختند و مفاهیم بی سر و ته و بی معنای «قوم‌گرایی ایرانی»، «ناسیونالیسم کاذب» و «میهن پرستی سنتی» را جعل کردند تا اذهان را به انحراف بکشانند.

www.takbook.com

و اما گرایشات ناسیونالیستی دهه‌های بعد از رضا شاه، داستان دیگری دارد که ریشه در همان پسرفت روشنفکری به عمله‌های حزبی و سیاست‌زدگی و ایدئولوژی بازی دارد که چهار دهه، فرهنگ و اندیشه‌ی ایرانی رابه حال توهمی درآورد. گرایشات ناسیونالیستی هم بدون پشتوانه‌ی فکری و فرهنگی و از روی روزمرگی در این دوران شکل گرفت و بر خلاف دوره‌ی رضا شاهی که دارای جایگاه فکری و نمادهای عینی بود، دوران بعدی تهی از اندیشه و عاری از واقعیت بود و فقط دستوری برای مبارزات حزبی و ایدئولوژیک را از خود ظاهر می‌کرد. دستوری که برآمده از توهم استعمار ایران به دست بیگانگان و امپریالیستهای نفتی یا کالاهای مصرفی بودند. از یاد نبریم که همین ناسیونالیست بازی‌ها در سرآغازهای آن در جریان ملی کردن نفت ایران، با عملکرد اشتباه خود پای کنسرسیوم‌های چند ملیتی را به اکتشاف ـ استخراج و فروش نفت ایران باز کرد و صدماتی جبران‌ناپذیر بر اقتصاد ملی وارد آورد. در حالی که در همان دوران قوام‌السلطنه غیر ناسیونالیست، میهن‌پرستانه‌تر از هر ناسیونالیستی، با آگاهی از اصول دیپلماتیک و ورزیدگی که در سیاستمداری داشت، توانست آذربایجان را برای ایران نگهداشته و نفت شمال را از چنگ رژیم سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی بیرون آورد. پس با تثبیت هویت ملی ایرانیان و تغییراتی که در معادلات دیپلماتیک و سیاست بین‌المللی در دهه‌های بعد از دوره‌ی رضا شاه به وجود آمده بود و ایران نیز تا حدودی از ثبات سیاسی ـ اقتصادی در منطقه برخوردار شده بود، محلی برای آموزه‌های ناسیونالیستی باقی نمی‌ماند که حالا ما راجع به کم و کیف آن بحث کنیم.

*همانطور که قبلاً گفته شد، دهه‌ها تحت تاثیر اغراض سیاسی ـ ایدئولوژیک و بی‌توجه به دامن زدن به ذهنیت از هم گیسخته تاریخی، بررسی این دوره از تاریخ ایران از دستور کار بالکل کنار گذاشته شده بود؛ چنین برخوردی نه تنها هرگونه اقدام و سیاست این دوره در خدمت مصالح ملی را انکار می‌کرد، بلکه به ناچار حضور و حیات یک جریان

www.takbook.com

روشنفکری و تلاشهای همسوی فرهنگی، علمی و سیاسی را در پردهٔ ابهام قرار می‌داد.

در تحقیقات و بازنگری‌های اخیر که طی یک دههٔ گذشته انتشار یافته‌اند، ما نه تنها با واقعیت تداوم فعالیتهای فکری و فرهنگی ارزشمندی در خارج از حوزهٔ اقتدار دولتی در این دوره روبرو هستیم، بلکه همچنین شاهد حضور طیف گسترده‌ای از روشنفکران و کنشگران سیاسی در کنار و همراه حکومت رضا شاه می‌باشیم.

لطفاً بفرمائید در اصلاحات اجتماعی دورهٔ رضا شاه و در استقرار دولت مدرن و شکل دادن نهادهای مدنی، روشنفکران چه نقشی را ایفا نمودند؟

– ببینید من در مصاحبه‌ی قبلی هم گفتم: دوران رضا شاه با همه‌ی ضعف‌ها و نقص‌هایی که در عملکرد برخی حوزه‌های سیاسی نمود داشت، اگر نقاط قوت آن دوره را در زمینه‌های اجتماعی ـ فرهنگی ـ اقتصادی و... در نظر بگیریم، یکی از دوران‌های مشعشع و تاریخ ساز ایران بشمار می‌رود؛ مدارک و اسناد بر جای مانده از آن دوران و یافته‌ها و تحلیل‌هایی که مبتنی بر واقع بینی بوده و به دور از اغراض ایدئولوژیک ـ چه در دوره‌ی مورد نظر و چه در دوران بعد تا زمان حاضر ـ تألیف شده‌اند، مؤید اهمیت دوران ساز عصر رضا شاهی هستند؛ در این راستا هم رضا شاه شخصیتی بود که از دل این مملکت بیرون آمد و با گامهای بلندی کشور را به پیش برد، حال اگر در این پیشروی اشتباهاتی هم داشت، دلیل نمی‌شود که موفقیت‌های او را نادیده بگیریم؛ بنابراین من معتقدم: رضا شاه نه کبیر بود و نه خان؛ بلکه مردی بود خودساخته ـ وطن پرست و دغدغه‌ی پیشرفت و رشد ایران را در سر می‌پروراند و چون از دل این جامعه‌ی ناهنجار درآمده بود و دغلبازیهای سیاستمداران را دیده بود، راهی جز به کارگیری زور و اقتدار برای پیشبرد کارهای عمرانی و ساخت و سازهای اقتصادی و اجتماعی، پیش‌روی خود

www.takbook.com

نداشت و با توجه به روحیه‌ی احساسی و غیر عقلانی مردم و فراری بودن آنها از نظم و ترتیب و قانون، راهی هم جز این برای رضا شاه در عملی کردن ایده‌های مدرنیزاسیون باقی نمانده بود.

متأسفانه آفت‌های چپ‌گرایانه و تحریف حقایق تاریخی که نویسندگان حزبی یا حکومتی نوشته‌اند، هم دوران رضا شاه و هم دوران دیگری از تاریخ ایران را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و وقایع تاریخی و جریانات را وارونه گزارش کرده‌اند، تا بر اهداف حزبی ـ دستگاهی خود صحه گذارند؛ این تاریخ نگاری رسمی و دستوری تا امروز در پی لجن مال کردن روشنفکران و کنشگران ایرانی هستند که در خدمت به پیشرفت و ترقی کشور کوشا بوده‌اند. این تاریخ‌نگاری در حقیقت با بیان وارونه‌ی حقایق تاریخی، ابتذال و سرسپردگی سیاسی ـ ایدئولوژیک خود را در آئینه‌ی تألیفات دستوری نمایان ساخته‌اند؛ دیروز حوادث تاریخی گرفتار تحلیل‌های ایدئولوژیک حزب توده و سیاسی دستگاه سلطنتی بود و امروز تاریخ ایران زمین، دچار باورهای بنیادگرایانه است؛ در تاریخ نویسی دستوری دیروز، عصر رضا شاه از یک طرف مدینه‌ی فاضله‌ی عملی شده‌ای بود و از طرف دیگر مولفان حزبی و سازمانی، آن دوران را عصر شکوفایی جنبش‌های کارگری و مرحله شکل‌گیری حرکت‌های کمونیستی در ایران می‌دانستند و امروز در دستور نویسی تاریخی، همان دوران مرحله‌ی هبوط تمامیت کشور از مظاهر و مبانی اخلاقی معرفی می‌شود؛ در نهایت اینکه به تعبیر گویا و اندیشمندانه‌ی دکتر فریدون آدمیت این گونه نوشته‌ها حکایت از «آشفتگی در فکر تاریخی» دارند و نمایانگر «انحطاط تاریخ نگاری در ایران» هستند.

بنابراین به نظر من یکی از اولویت‌های تحقیقی در رابطه با هر مقطعی از تاریخ معاصر ایرن ـ خصوصاً به واسطه‌ی اهمیت دوران رضا شاه ـ آفت‌زدایی ذهنیت محقق از چپ‌گرایی و ایدئولوژی بافی و رعایت روش تحلیل عقلانیت انتقادی در تاریخ نگاری است؛ برای روشن شدن جایگاه تبیین عقلانی تاریخ ایران ناچار از این توضیح هستم که: تاریخ در منظومه‌ی ارگانیک اندیشه‌ی مدرن به مجموعه حوادث و رویدادهایی

www.takbook.com

اطلاق می‌شود که از یک سلسله علت‌ها به وجود آمده و بر یک جهت تکامل یابنده و پیشرونده تاکید دارند؛ به نوشته‌ی دکتر آدمیت «از نظرگاه تاریخی، مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدان‌گونه که وقوع یافته‌اند یعنی نه کم و نه بیش با همه زیر و بم و سایه و روشن آنها؛ شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عوامل آنها یعنی عللی که خصلت فاعلی دارند و عواملی که به درجات تأثیر فعلی داشته‌اند یا تعیین‌کننده بوده‌اند؛ و بالاخره تحلیل مجموع واقعیات و علل و عوامل است در تعقل جریان تاریخی. و همه اینها به راه یک مقصد است که گذشته قابل فهم و درک باشد. در این نگرش تاریخی، مأنوسات ذهنی کنار نهاده می‌شوند، همه جا شک دستوری به کار گرفته می‌شود که سره از ناسره بازشناخته گردد، افسانه راه نمی‌یابد و جلوه‌ای ندارد. لاجرم، واقعیات می‌مانند و نتیجه‌گیری‌های تاریخ. حال اگر ذات حقیقت، با مزاج افسانه‌پسند نساخت یا باب طبع افسانه‌پرداز نیفتاد، چه اعتنا. همچنین اگر نتیجه‌گیری‌های واقعیات عینی، مفروضات ذهنی و معادلات تاریخی را بر هم زد، چه باک.»

در نگاه جدید به جریانات تاریخ، سلسله‌ی علل و عوامل سازنده‌ی این جریانات است و آن چه از پس حوادث و رویدادها خوانده می‌شوند، در شرایط زمانی و مکانی خود و در افق دانایی و پارادایم گذر زمان قابل فهم و درک است؛ از این منظر که به سیر حوادث نگریسته شود، تمامی اندیشه‌ها، کنش‌ها، واکنش‌ها و دیگر وقایع رخ داده، دارای بار معنایی خاصی شده و حکایت از تغییر و تحولات عینی و زمانمند می‌دهند. بی‌تردید شکل‌گیری نظام دانایی سوژه‌باور در اندیشه‌های فلسفی و مشارکت آدمیان در تعیین و تغییر سرنوشت خویش، مهم‌ترین رکن ظهور تاریخ نگاری جدید بشمار می‌رود و آن را از وقایع‌نویسی سنتی که خارج از اصالت فردی و در بازتولید جماعت نگاشته می‌شدند، متفاوت می‌کند؛ در نگاه دنیای مدرن به تاریخ، انسان عامل مختار و فاعل با اراده‌ای است که بر مواد رخ داده، صورت می‌دهد و بر کنشگری و آزادی خویش صحه می‌گذارد؛ اندیشه‌ها در شکل ساختارها پدید می‌آیند

www.takbook.com

و نهادها موجد اندیشه‌های تازه‌ای می‌شوند؛ این همه تاثیر و تاثر اندیشه و جامعه را به وجود آورده و فرهنگ‌ها و تمدن‌های انسانی در سیر تاریخی خود پدیدار می‌شوند؛ تبیین عقلانی جریانات به وجود آورنده‌ی تاریخ و گذار از جبرگرایی و اسطوره‌باوری فراتاریخی، مسائل اولیه‌ی تاریخ نگاری مدرن و فلسفه‌های تحلیلی و انتقادی تاریخ را شکل داده‌اند؛ بنابراین همان طور که آدمیت می‌نویسد: «در تعقل تاریخی، تاریخ جریان است در توالی حوادث، حوادثی که نه در خلأ، وقوع می‌یابند و نه اسرار آمیزند بلکه قانون منطقی ترتب معلول حاکم بر سلسلهٔ حوادث است. هر حادثه تاریخی حادثه تاریخی دیگری را به دنبال می‌آورد. تنها از این نظرگاه است که قضیه و واقعه‌ای می‌تواند محتوم و پرهیزناپذیر باشد، ورنه هیچ واقعه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیست. چه بسا ممکن است معلول خود علت شود و به صورت علت فاعلی وقایع درآید، گرچه تشخیص دقیق علت فاعلی حوادث گاه مسأله پیچیدهٔ تاریخ است.»

بنابراین به قول شما «تحقیقات و بازنگری‌های اخیر که طی یک دهه‌ی گذشته انتشار یافته‌اند» باید با محک عقلانیت انتقادی بررسی شوند تا معلوم شود که چه اندازه از روش تاریخ‌نگاری و ارزیابی واقع‌بینانه بهره‌مند بوده‌اند؛ با این حال نباید خوشبینانه آفت‌های نگارش‌های دستوری و حزبی را دست کم بگیریم و هر نوشته‌ای را برآمده از عقلانیت و فلسفه‌ی تاریخ بدانیم؛ به نظر من ـ همانطور که به تناسب مباحثی که در سؤالات قبلی مطرح شد ـ امروزه دو طیف اصلی سنت‌گرایان و چپ‌گرایان که در تجدد ستیزی و شکست خوردگی ایده‌هایشان مشترک هستند، مخالفان طرح واقع‌گرایانه‌ی اقدامات و اندیشه‌های دوره‌ی رضا شاهی را تشکیل می‌دهند و بر تحریف حقایق آن دوران اصرار دارند، تا به این وسیله توجیهی برای پس ماندگی آموزه‌هایشان فراهم سازند؛ با به هم ریختن تاریخ نویسی دستوری و تحریف‌آمیز به استناد اسناد و مدارک آن دوران و بر پایه‌ی به کارگیری اسلوب عقلانیت و رعایت فاصله‌ی انتقادی از دوران مورد بحث، می‌توان به نقش روشنفکران در «اصلاحات اجتماعی» ـ «استقرار دولت مدرن» و «شکل دادن نهادهای مدنی»

www.takbook.com

پرداخت. نقشی که در این گفتگو من توانستم فقط گوشه‌ای از آن را بگویم؛ چرا که گستردگی کنش‌ها و اقدامات و ایده‌هایی که در آن دو دهه‌ی سرنوشت‌ساز به وقوع پیوست، فرصت بازگویی آنها را در یک مصاحبه نمی‌دهد و تحلیل همه جانبه و بررسی زمینه‌های سیاسی ـ اقتصادی ـ فرهنگی و اجتماعی آن دوران، تحقیقی جامع و روشمند را می‌طلبد.

شانزدهم خردادماه ۱۳۸٤ خورشیدی ـ تهران

www.takbook.com

www.takbook.com

جنبش مشروطیت ایران، واقعیت و چیستی آن در تکاپوی اندیشه‌ها و تاریخ

*آقای حقدار، موضوع صحبت این‌بار ما انقلاب مشروطیت، پیش‌زمینه‌ها و پیامدهای آن است. نگاهی به این انقلاب پس از یک سده! امروز هیچ بررسی و نگاهی به این رویداد بزرگ تاریخ میهنمان از بند توجه به حادثهٔ بزرگ دیگر یعنی رویداد ۱۳۵۷ و گفتمانی که آن را به ثمر رساند، رها نیست. با توجه به مناسبات حاکم در شرایط حاضر، آیا اقرار به شکست انقلاب مشروطیت و آرمان‌های آن اجتناب‌ناپذیر و واقع‌گرایانه نیست؟

– با تشکر از شما و تبریک یکصدمین سالگرد جنبش مشروطیت ایران، با صراحت و به استناد داده‌های عینی که در جامعهٔ فعلی ایران از زمان وقوع جنبش مشروطیت شاهدش هستیم، از همین آغاز گفتگویمان می‌توانیم به سؤال شما جواب بدهم که: نه خیر؛ جنبش مشروطیت نه شکست خورده است و نه آرمان‌های آن از بین رفته‌اند؛ برای اینکه بهتر بتوان به این مسأله شناخت پیدا کرد، بازخوانی آن جنبش و تحلیل عقلانی آرمانهایش بهترین راه را پیش روی ما می‌گذارد.

به نظر من تنها از این منظر می‌توان به اهمیت جنبش مشروطیت و الزاماتی که در فرهنگ و جامعهٔ ایران پدیدار ساخت، آگاه شد و سپس به جای شکست مشروطیت، از «پروژهٔ ناتمام مشروطیت» در ایران سخن

www.takbook.com

گفت؛ ــ من به تفصیل این مسأله را در کتابی با همین نام در دست انتشار دارم و در آنجا توضیح داده‌ام که چرا مشروطیت، پروژه‌ای ناتمام در سیر تاریخی خود است ــ بنابراین سویهٔ اول این تبیین، درک و دریافت گفتمان مشروطه و پیش‌زمینه‌ها و نتایج آن است، یعنی طرح پرسش از آن جنبش و این که «مشروطیت چیست؟» سویهٔ دوم این بحث کاوش از دستاوردهایی است که نتیجه و ثمرهٔ مشروطیت در لایه‌های مختلف زندگی ایرانیان است، یعنی پرسش از این مسأله که «مشروطیت چه دستاوردهایی داشت؟».

من سعی می‌کنم در سخن از سویهٔ اول ــ اگرچه به اجمال ــ شرایط درونی و موقعیت بین‌المللی ایران عصر مشروطه را برای فهم بهتر آرمان‌های مشروطه‌خواهان و علل استقرار آن در جامعه‌مان را ترسیم کنم؛ میدانید که مشروطیت پدیدهٔ خلق‌الساعه نبوده و ریشه در تحولاتی داشت که از نزدیک به یکصد سال پیش از آن، در لایه‌هایی از زندگی و سیاست و فرهنگ کشورمان به‌وقوع پیوسته بودند؛ درواقع با جنگ‌های ایران و روسیه که منجر به قرارداد ترکمانچای شد و جنگ درهرات با بریتانیا که قرارداد پاریس را درپی داشت، ایران‌زمین وارد معادلات نوین جهانی شد که باامکانات سنتی نمی‌توانست در آن دوام بیاورد.

این قراردادها گذشته از اینکه به قیمت ازدست رفتن بخش‌هایی از ایران منعقد شدند، در مبادلات تجاری نیز تأثیرگذار بودند. از نظر سیاسی هم حکومت قاجاریه آن توانایی را نداشت که در عرصه‌های تازهٔ دیپلماتیک و در سیاست داخلی از اهرم‌های مدرن بهره‌مند شود. این مسائل زمینه‌های بروز نخستین آگاهی‌های فرهنگی را از تحولات جهانی فراهم ساختند. تجار هم که ازانعقاد قراردادهای پیش‌گفته در آستانهٔ ورشکستگی قرار گرفته بودند و از طرف دیگر ارتباطات با کشورهای پیشرفته هم رخنه‌های جدی در ذهنیت سنتی پدیدار ساخته بود، اولین تکانه‌های اجتماعی خود را در جنبش ضد تنباکو نشان داد. در چنین شرایطی، ترور ناصرالدین شاه هم صلابت ظاهری قاجاریان را به زیر سؤال برد.

www.takbook.com

جلوس مظفرالدین شاه به تخت شاهی و ضعف‌هایی که آن ولیعهد مفلوک داشت، برخی از رجال نوگرا را که از دهه‌های قبل در دستگاه حکومتی حضور یافته بودند به تکاپو واداشت و به دنبال یک سلسله حوادث و رویدادهایی نظیر اعتراضات به ساخت بانک استقراضی در زمین وقفی ــ مهاجرت به عبدالعظیم ــ مهاجرت به قم و بست‌نشینی در سفارت انگلیس و... فرمان مشروطیت صادر و نخستین پارلمان ایران ایجاد و اولین قانون اساسی رسمی به تصویب رسید و به تعبیر متجددان «ایران در زمرهٔ ممالک کنستی توسیون» درآمد. از آن پس بود که نهادسازی در ایران شروع و قوانین عرفی تصویب و معادلات اجتماعی و سیاسی رنگی دیگر به خود گرفت که در آن نظام مطلقه به تفکیک قوا تغییر ــ پایگان ارباب و رعیتی به حقوق شهروندی تبدیل و نخستین جوانه‌های دنیای مدرنیته در ایران شکوفا شدند.

در سخن از سویهٔ دیگر مشروطه‌پژوهی یعنی پرسش از دستاوردهای مشروطیت به اهم مسائل آن اشاره‌ای می‌کنم: شکی نیست که ایران پیشامشروطه، کشوری بود که در حکومت آن نظام ملوک‌الطوایفی به‌صورت حاکمیت قبیله‌ای قاجاریه، توانسته بود نیروهای گریز از مرکز را با زور و ارعاب از تحرک بازدارد؛ در نظام حکومتی قاجار، شاه حاکم مطلقِ العنان بود و دربار محلی برای عیاشی و خوشگذرانی. درباریان نوعاً از افراد قبیله انتخاب می‌شدند و نیروهای نظامی که از هیچ نظم و انضباطی برخوردار نبودند، برای بقای شاه و دربار حضور داشتند.

برخی از مردان سیاست که در نظام حکومتی قاجار انجام وظیفه می‌کردند، به‌دنبال آشنایی که باتحولات دنیای سیاست در کشورهایی چون روسیه و عثمانی به هم رسانده بودند و با آگاهی که از سیستم کشورداری غربیان به‌دست آورده بودند، طرح دولت منتظم را برای ایران و ادارهٔ آن عنوان کردند؛ قائم‌مقام و امیرکبیر دو تن از کنشگران سیاسی ایران بودند که برای نخستین‌بار در مقامات اجرایی، سخن از انتظام امور کشورداری به میان آوردند و اذهان را به سوی تغییر رویهٔ کشورداری و محدود و مقیدکردن اقتدار فردی شاه و بی‌مبالاتی درباریان متوجه کردند. آنان به درستی دریافته

www.takbook.com

بودند که بقای کشور و دوام رعیت به حکومت منتظم است که در آن سیستم قضاء نشأت گرفته از قانون و ادارهٔ مملکت منوط به قانون‌گذاری و قبول مسئولیت وابسته به پاسخگویی مجریان است؛ این مسائل در ظرف زمانی نزدیک به پنجاه سال پیش از مشروطیت، با صدور فرمان مشروطیت و نهادهایی که به‌دنبال آن ساخته شدند، به بار نشست و نخستین دستاوردهای مدرنیته در ایران از کانال نوسازی سیاسی انجام گرفت.

در همان دورانی که سیاستمداران به کار ساخت و سازهای حکومت منتظم مشغول بودند، نخبگان فرهنگی نیز سخن از دگرگونی در فرهنگ سنتی و سنت فکری پیشینیان به میان آوردند که درواقع تکمیل‌کنندهٔ نوسازی بود که حاکمیت و دستگاه قبیله‌ای قاجاریه را به چالش کشیده بود؛ محور نوسازی فرهنگی، انتقاد از باورهایی بود که در بیگانگی از فردیت انسان و رعایت حقوق طبیعی او در طول تاریخ ایران‌زمین شکل گرفته و در گفتمان‌های سنتی مأوا گزیده بود. بخشی از آن نوسازی، شیوه‌های تازهٔ ادبی را به فرهنگ ایرانی تزریق کرد و اصلی‌ترین رسانهٔ سنتی یعنی شعر فارسی را در محتوا و قالب به هماوردی فراخواند. از سویی سبک‌های جدید نوشتاری، قصه‌سرایی سنتی را پشت سر گذاشت و نخستین رمان‌ها در زبان فارسی به‌وجود آمدند و راه را برای تحولات کسانی چون صادق هدایت در ادبیات داستانی و نیما یوشیج در شعر فارسی هموار نمودند.

تاریخ‌نگاری مدرن، جوانه‌های نخست خود را از دل وقایع‌نگاری به بار نشاند و حوزه‌های اخلاق و دین نیز به مسلخ سنجش و بازخوانی عقلانی گذاشته شدند. رهیافت‌های سنتی به سیاست نیز به تبع دگرگونی‌های ذهنی منورالفکران عصر ناصری و مشروطیت، به چالش کشیده شده و الزامات واقعی جامعه در توجه خردمندانه به «امر سیاسی» اولین متن‌های خود را شکل دادند. با گسترش این عرصه‌ها، ایران زمین شرایط مدرن زندگی و سیاست را به تجربه گذاشت و دوره‌ای دیگر در سیر تاریخی این کهن دیار به‌وجود آمد، که با آرمان‌های مشروطیت ازدوران پیشین قابل تشخیص بود. بنابراین جنبش مشروطیت و آرمان‌هایی که این

www.takbook.com

جنبش ملی به فرهنگ و جامعهٔ ایرانی ارزانی داشت، شکستی را تجربه نکرد، اگرچه آن آرمان‌ها در طول یکصد سال گذشته، به شکل کامل هم تثبیت نشدند؛ بلکه مشروطیت به پروژه‌ای ناتمام در فرهنگ و اجتماع ایرانی تبدیل شد. این سخن همان‌طور که اشاره کردم جایگاه مستقلی می‌طلبد که من از آن، در کتاب در آستانهٔ انتشارم یعنی «پروژهٔ ناتمام مشروطیت» به تفصیل سخن گفته‌ام.

ناچار از گفتن این مسأله هم هستم که دو گروه بیش از همه بر شکست‌خوردن جنبش مشروطیت تأکید دارند، تا بتوانند بر عقیم‌بودن افکار خویش سرپوش بگذارند: از یک سو چپ‌گرایان هستند که همیشه بن‌بست‌های به‌وجود آمده برایشان در ایران را به مشروطیت و آرمان‌های آن فرافکنی می‌کنند؛ نمونه‌ای از این‌گونه به تعبیر رسای فریدون آدمیت چیزنویسی‌ها، کتاب «مشروطهٔ ایرانی» ماشاءالله آجودانی است که با تحریف تاریخ مشروطیت و بدون صلاحیت علمی در نظریه‌پردازی راجع به سیر سیاست و فرهنگ ایرانی در دورهٔ معاصر، سخن از شکست و ناکامی مشروطیت به میان آورده و با استفادهٔ غیرمتعارف از تحقیقات صاحب نظرانی مثل آدمیت، عقده‌های فروخوردهٔ دوران چپگرایی خویش را به قالب تحلیل مشروطیت زده است و به پیروی از غلط مشهوری که از سوی سنت‌گرایان و اتحاد شازده‌ها و ناکامان از مدرن‌شدن ایران در دهه‌های گذشته ساز شده است، علت عقب‌ماندگی ایران را روشنفکران و مشروطیت راشکست خورده خوانده است.

از سوی دیگر سنت‌گرایان هستند که به خاطر ازدست دادن فضایی که از آن ارتزاق می‌کردند، از شکست‌خوردن مشروطیت سخن گفته‌اند، تا هم بر روحیهٔ نوگرایی که محصول مشروطیت است، فائق شوند و هم برای وجود خویش در دوران پسامشروطه و تثبیت نهادهایی که محصول مشروطیت در این سرزمین هستند، محملی ارزشی و غیرواقعی دست و پا کنند؛ در این رابطه مشتی از خروار می‌توان به نوشته‌ای رسمی و غیر روشمند اشاره کرد که در دهه‌های گذشته به‌صورت دستوری ـ حزبی و ارزشی، بدون اینکه به اصول اولیه و اساسی تاریخ‌نگاری آگاه داشته

www.takbook.com

باشند یا از اسناد و متون دوران مشروطیت شناختی داشته باشند، منتشر شده‌اند و بر تحریفات تاریخ ایران‌زمین بی‌شمار افزوده‌اند.

شاید طرح این مسأله هم بی‌مورد نباشد که گروه‌های چپ که سخن از شکست مشروطیت می‌گویند، تبار به نیروهای تندرو مشروطیت می‌برند. آنانی که به تعبیر رسای احتشام‌السلطنه در تقلای روبسپربازی و دالتون‌آرایی بودند و بر کالسکهٔ محمدعلی شاه نارنجک انداختند، به ترور بهبهانی دست زدند، شیخ فضل‌الله نوری را به نام مشروطیت که جنبشی پیام‌آور صلح و همبستگی بود، به دار آویختند. گروه‌های سنتی هم که برای حفظ سیادت سنتی خویش و از بد حادثه در غرقاب مشروطیت افتاده بودند، با به‌دست آوردن فرصت مناسب در طول یک سدهٔ گذشته، داستان شکست مشروطیت را در تاریخ‌سرایی رسمی و حزبی ساز کردند، تا انتقام امتیازات نامتعارف و اشراقی باستانی خویش را از متجددان و مشروطه‌خواهان بگیرند؛ به دنبال این تحریفات بود که عده‌ای نادانسته و ناخواسته در گرداب توهم شکست مشروطیت افتادند و به تکرار ترهات دو گروه گفته شده، پرداختند.

به نظرم کسانی که سخن از شکست مشروطیت می‌رانند، اگر سوادی در مطالعهٔ تاریخ معاصرایران ندارند، حداقل چشمان خود را باز نموده و از مؤسساتی که در این مملکت بعد از دوران مشروطیت ساخته شده‌اند و قبل از آن در تاریخ طولانی ایران زمین سابقه‌ای نداشتند، دیداری داشته باشند؛ منظور همین نهادهای قانونگذاری است که نیم‌بند به حیات خود ادامه می‌دهند و در یک سدهٔ گذشته هیچ ارگان یا فردی نتوانسته آنها را ازبین ببرد: پارلمان ــ قوانینی که در موضوعات عرفی، قضایی و... به تصویب رسیده‌اند ــ نهادهای آموزشی که از میراث اصلی مشروطیت و آشنایی با مدرنیته در این مرز و بوم هستند ــ انضباط عمومی و... نمونه‌ای از نتایج مشروطیت هستند که ما در شرایط کنونی شاهد وجود آنهادر جامعه و حضورشان در لایه‌های زندگی ایرانیان هستیم؛ بگذریم از این سخن که تا چه اندازه این نهادها در کارکرد خود موفق بوده‌اند؟ مکانیسم وجودشان تاچه اندازه با ماهیت‌شان هماهنگی دارد؟ چه موانعی

www.takbook.com

در گسترش و تثبیت تمام و کامل آنها مؤثر بوده‌اند؟ و... که این همه را تحقیقات روشمند تاریخی و مشروطه‌پژوهی در مجالی جداگانه و مستقل باید روشن کند تا بخش نرم‌افزاری این پژوهش را ارتقا دهد.

*البته مشکل آنجاست که حتی اگر ما بپذیریم پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار حکومت شرعی نقطهٔ نهایی آشکارشدن شکست انقلاب مشروطیت و نافرجام ماندن اندیشهٔ تجدد و آزادیخواهی ماست، اما به نظر نمی‌رسد با این حکم بتوانیم کنار آییم. خاطرهٔ آن مطالبات و آن جنبش ما را آرام نمی‌گذارد. اتفاقاً امروز در اوج این شکست، توجه و رویکرد به تاریخ و جنبش و انقلاب مشروطه دامنهٔ وسیعی پیدا کرده است. به نظر شما علت این رویکرد گسترده چیست؟ آیا ــ آن‌گونه که آرامش دوستدار در خصلت و خوی ماایرانیان در برخورد به گذشته و تاریخ و فرهنگمان تشخیص داده است ــ این توجه و بازخوانی وسیع، بازهم به منظور تصویرسازی نمایشی و برای تهیهٔ «نسخ زربفت» و غنودن در توهم آن نیست؟

– ببنید اولاً استقرار حکومت شرعی با سپری‌شدن حدود هفتاد سال از مشروطیت، اصلاً به‌معنای «آشکارشدن شکست انقلاب مشروطیت» و «نافرجام ماندن اندیشهٔ تجددخواهی و آزادیخواهی» در ایران نیست؛ به نظر من رویداد سال ۱۳۵۷ و تشکیل جمهوری اسلامی را هم باید در راستای پروسه‌ای به نظاره گذاشت که برآمده از جنبش مشروطیت و ایده‌هایی بود که آن جنبش و پیش‌زمینه‌هایش، به این کشور آورد؛ مگر شما می‌توانید مفهوم «انقلاب» یا «جمهوریت» را در میراث سنتی سیاست و شریعت ایرانی پیدا کنید؟ مگر می‌شود از نظر باورهای شریعت‌خواهانه در پارلمان به وضع و تدوین قوانین عرفی مبادرت کرد؟ (از یادنبریم که یکی از پایه‌های اصلی مخالفت شیخ فضل‌الله نوری با نظام مشروطیت،

www.takbook.com

وضع همین قوانین بود.) مگر در سنت دینی و شریعت اسلامی، ارگان‌هایی چون ارتش و نهادهایی چون دانشگاه است که ارکان نظامی و فرهنگی یک دولت برآمده از تفکیک قوای اجرایی ـ قضایی و مقننه را تشکیل دهند؟ یا مگر جز این بود که حتی در دوران مشروطیت، با سیطرهٔ سنت‌گرایان قانونی‌کردن حقوق زنان به محاق تعلیق رفت، تا چند دهه‌ای بعد، آن حقوق به رسمیت شناخته شد و در شرایط فعلی جامعه ــ اگرچه به‌صورت ناقص ــ زنان حداقل حضوری ظاهری در جامعه دارند و در مشاغل اجرایی مستقر شده‌اند؛ شما این وضعیت را مقایسه کنید با برخوردی که از سوی مجلسیان با درخواست زنان برای حضور در صحنه‌های تعلیم و تربیت.

آیا می‌توان این مسائل و دیگر مسائلی که نیازی به گفتن آنهادر اینجا نیست، را دید و بازهم شرایط فعلی را به معنای «شکست انقلاب مشروطیت» خواند؟ به نظرم پدیدهٔ جمهوری اسلامی به نوعی تکمیل‌کنندهٔ ایده‌های مشروطه‌خواهانه‌ای است که در یکصد سال گذشته فرصت آزمون و خطای آنها فراهم نشده بود و امروزه آن ایده‌هایی که در رسالات مشروعه‌خواهان و مخالفان مشروطیت برای حفظ اخلاق و دیانت و... تجویز می‌شد، رسماً و ملموس‌تر به تجربه درآمده و باعملی‌شدن آن ایده‌ها در امروز ایران، پس از این نمی‌توان از قوه‌های معطل‌ماندهٔ سنت در معنای عام و کامل آن سخن گفت و بر تحمیل مشروطیت بر فرهنگ و اجتماعی ایرانی مویه کرد.

اما در رابطه با ذیل سؤال شما که ناظر به رویکرد گسترده به مشروطیت است و به نظر من همین مسأله ناظر به عدم نافرجامی اندیشهٔ تجددخواهی و آزادیخواهی است، باید گفت: رویداد مشروطیت باتحلیل و ارزیابی آن، دو مقولهٔ متفاوت است. یک جا می‌خواهیم بگوییم واقعه‌ای در تاریخ ایران اتفاق افتاده است ــ گذشته از اینکه آیا به شکست انجامیده است یا به نحو کامل موفق بوده است ــ جایی دیگر سخن از تحلیل حادثه‌ای است که در زمانی معین رخ داده است. در بحث و بررسی مشروطیت هم درست است که در شأن آن رویداد تحقیقاتی نشده است و به استناد

www.takbook.com

کتابشناسی‌هایی که راجع به مشروطیت منتشر شده‌اند در یکصد سال گذشته محققان و اندیشمندان! بدهکار تاریخ هستند، اما حکم کلی این نیست که هرآنچه که دربارهٔ مشروطیت گفته شده یا نوشته شده‌اند حکایت توهمی است که در تهیهٔ «نسخ زربفت» به‌کار رفته است.

از طرفی به قول شما همین رویکرد گسترده به مشروطیت، فکر نمی‌کنید که گوشه‌ای از ذهنیت ایرانیان را بعد از رویدادهای سدهٔ گذشته به تلاطم واداشته و آن جنبش و خاطره‌ای را که بر تاریخ ایران‌زمین نهاده است، در واقع حکایت از حضور آن و زنده‌بودنش در شرایط کنونی دارد؟ من فکر می‌کنم جدا از کسانی که در همان مدار ایدئولوژیک و دستوری به مشروطیت نگاه می‌کنند، امروزه تأمل در ایده‌های مشروطه‌خواهی و بازنگری آن در شرایطی که داریم، یک نوع واقع‌بینی به ما داده است؛ چراکه ما در حال حاضر تجربهٔ ضد مشروطیت را به محک آزمون گذاشته‌ایم؛ یعنی همان آموزه‌هایی که در آن دوران مشروعه‌خواهان خواستارآن بودند، امروزه در جامعه رسمیت یافته و آن خواسته‌ها را به مواجهه با نیازهای عینی و ملموس جامعه ـ سیاست ـ فرهنگ و اقتصاد برده است.

به همین خاطر نمی‌توان از «تصویرسازی نمایشی» مشروطیت و «غنودن در توهم» آن سخن گفت؛ البته لازم به یادآوری است که بازنگری در مشروطیت همانند هر حادثهٔ دیگر تاریخی از دیدگاه دکتر دوستدار، بلاموضوع است و براساس مبانی فلسفی و معرفت‌شناختی و روش‌شناختی ایشان، به تعبیری مشروطیت توهمی از پدیداری دنیای جدید در ایران دارای فرهنگ سراسر دین‌خو بوده و در شرایط امتناع تفکری که از نظرگاه ایشان بر فرهنگ ایرانی سیطره داشته و دارد، نمی‌توان دست به تجدد و توابع سیاسی آن مثل مشروطیت یا لوازم فرهنگی‌اش چون تحول ذهنیت و دیگر عرصه‌ها زد. باید از دکتر دوستدار پرسید که اگر با جنبش مشروطیت، اقتدار همه‌جانبهٔ فرهنگ دینی و دین‌خویی به سنجش گرفته شد و در گذار از واقعیات تاریخی، پایان و اختتام خود را به محک آزمون عملی گذاشت، باتوجه به پروژهٔ فکری شما در قرائت تاریخ ایران زمین که آن را از آغاز تا امروز، سراسر دین‌خویانه تأویل می‌کنید،

www.takbook.com

تحولات دوران مشروطیت را در چه رابطه‌ای با سنت دین‌خویی قرار می‌دهید؟ آیا به‌واقع آن رویداد حامل گسست از سنت پیشینیان نبوده است؟ یا اینکه رویداد مشروطه هم بخشی از دین‌خویی ایرانیان را ظاهر می‌ساخت و در استمرار امتناع تفکری قرار می‌گیرد که شما آن را در فرهنگ دینی ایرانیان شناسایی کرده‌اید؟ تردیدی نیست که مشروطیت حاصل و محصول رویارویی ایران با دنیای جدید بود و به این خاطر نمی‌توان آن پدیده را برآمده از فرهنگ سنتی و به تعبیر ایشان دین‌خویانه دانست.

بنابراین ایده‌های بنیادین مشروطیت پایان‌بخش سنت پیشین بود و راه تازه‌ای پیش روی فرهنگ ایران می‌گذاشت که لااقل در بخش‌های وسیعی از آن، عاری از دین‌خویی سنت و خارج از امتناعی بود که آن فرهنگ بر تفکر ایرانی تحمیل کرده بود.

به‌عنوان مثال می‌توان به ادبیات و اندیشه‌هایی اشاره کرد که در گسست از سنت دینی به‌وجود آمد. ازجمله مفاهیمی که منورالفکران اولیه به فرهنگ و اندیشهٔ ایرانی ارزانی داشتند، به‌واسطهٔ شرایط آن دوران که علل و عوامل عقب‌ماندگی ایران و زوال تفکر را در دو شاخهٔ جهل و استبداد می‌دانستند، مفهوم قانون و آزادی بودکه کسانی چون آخوندزاده، ملکم خان و میرزا آقاخان کرمانی و تنی چند ازدیگر تحصیل‌کردگان آن دوره با آگاهی از اندیشه‌های دنیای مدرن مطرح می‌کردند. باید ببینیم به نظر دکتر دوستدار، آنان چه تعبیری از این مفاهیم داشتند؟ و مکانیسم‌های اجرایی سیاست مدرن در جامعهٔ ایران را ایشان دارای چه تحولاتی می‌دانند که خارج از معیارهای دین‌خویی پیشین شکل گرفتند؟

حالا بگذریم از این مسأله که واقعاً ملت ایران را می‌توان ملتی دینی و فرهنگ آن را به معنای واقعی دین‌خو نامید؟ در مقام طرح تئوریک مسأله، اگر به تعاریف وجودی، جامعه‌شناختی، روانشناختی، پدیده‌شناختی، و... نسبت به دین هم نظر کنیم، خواهیم دید که در این مقولهٔ دین‌خویی سراسری ایرانیان به دیدهٔ تردید باید نگریسته شود.

www.takbook.com

چون دیدگاه دکتر دوستدار فلسفی است، می‌توان به تبیین فلسفی از دین نظر کرد و آن را بر رفتار و کنش ایرانیان در سده‌های گذشته تطبیق نمود؛ دین از نگرهٔ فلسفی به ارتباط شخصی با امر متعالی یا امر قدسی اطلاق می‌شود که به تناسب هر زمان و فرهنگی، آن امر قدسی به نامی خوانده شده است؛ در دین‌شناسی فلسفی سخن از این مسائل است که این جوهره در نمادها و شعائر به چه صورت ظاهر می‌شود؟ و در اخلاقیات فردی و اجتماعی از چه جایگاه کنشی و ارتباطی می‌تواند برخوردار باشد؟ اگر این مسائل و دیگر مسائل دین‌شناسی فلسفی را بر رفتارهای فردی و اجتماعی ایرانیان در طول سده‌های گذشته محک بزنیم، به تحقیق کنش و اعتقادی ظاهر خواهد شد که از آن جوهرهٔ دینی که در کیفیت ارتباط شخص متدین با امر قدسی است، به غایت دور و سر در گرو خرافات و باورهای غیرمقدسانه دارد؛ از نظر کنش‌های تاریخی هم به نظر می‌رسد که داده‌های عینی چیزی خلاف این را ثابت می‌کنند و بر دین‌بازی ایرانیان بیشتر دلالت دارد، تا دینداری آنها! ریاکاری ایرانیان که نشأت گرفته از همان دستورات اخلاق سنت است؛ یا باورهای خرافی و دمدمی بودن میان اعتقادات چندگانه و هر از گاهی با هجوم اقوام و ملل بیگانه، تغییر دین و مذهب‌دادن، چه معنایی می‌تواند داشته باشد، جز بی‌دینی و ادای دینداری را درآوردن؟ در این زمینه آثار و تألیفات چندی نوشته شده که از جمله می‌توان به «سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ» از زین‌العابدین مراغه‌ای و «حاجی آقا»ی صادق هدایت اشاره کرد که از نمونه‌های عالی بازخوانی روانشناسی اجتماعی ایرانیان در دوران معاصر و با بیان مدرن هستند. این بحث را خلاصه کنم؛ می‌توانیم قصهٔ دینداری ایرانیان را همانند تلاش و اهتمام به کار و فعالیت مردمان این سرزمین بدانیم که بیشتر شبیه به «توهمی از زربفت غنودن» در توهم پیشرفت و ترقی است تا واقعیت بی‌همتی و بیکاری و خواب‌آلودگی مردمان این خطهٔ جهان. در این مورد هم نمی‌توان سخن از پشتکار ایرانی به‌میان آورد و ساختمان تئوری‌پردازی را بر روی آن بنا کرد.

پس در جواب شما که از دیدگاه دکتر دوستدار طرح پرسش در هستی

www.takbook.com

مشروطیت است، باید اولاً به واقعیت جنبش و دوماً اثراتی که از خود برجای گذاشته است توجه داشت؛ اصل مسأله را که نمی‌توان با هیچ دیدگاهی نادیده گرفت، مگر اینکه به ایده‌آلیسم معتقد باشید. تا آنجا که من می‌فهمم، نه دکتر دوستدار و نه شما که در مجله و تحقیقات فرهنگی تلاش دارید، به این مکتب فلسفی باور ندارید و سعی می‌کنید از دریچهٔ واقعیات به مسائل بنگرید. می‌ماند نگاهی از پس یک سده به مشروطیت که آنهم بحث دیگری است و شاید بتوان تاحدودی ــ با توجه به تجربیات گذشته درمیان نخبگان ایرانی که اکثراً اندیشیدن را کنار گذاشته و دنبال ایدئولوژی‌بازی و حزب‌سازی بودند ــ از احتیاط دکتر دوستدار و دستاویزساختن مشروطیت اظهار نگرانی کرد.

بنابراین اگر از پس یک سده، مشروطیت همچنان ذهن و زبان ما را به خود مشغول داشته و به تعبیر شما رویکرد گسترده‌ای را به این واقعهٔ تاریخی شاهدیم، درواقع حکایتگر وجود پدیده‌ای واقعی است و نشانگر تلاطم ذهنی که در برخی از اذهان شروع به فعالیت نموده است؛ بگذریم از اینکه چالش‌های سنتگرایان با اصول و آموزه‌های مشروطیت در درازای یکصد سال گذشته که جدالی مداوم و پی‌درپی را شکل داده، دلیلی دیگر بر واقعی‌بودن آن جنبش و این جدال‌ها و عاری‌بودن مشروطیت و رویکرد به آن از «تصویرسازی نمایشی» و «غنودن در توهم آن» و «تهیهٔ نسخ زربفت» آن است.

*در سراسر دوران مشروطه بر مطالباتی نظیر تأسیس عدالتخانه، استقرار حکومت قانون، ایجاد نهادهای جدید ادارهٔ کشور، ضرورت آموزش و... تکیه می‌شد. اینها در اصل مظاهر تمدن جدید غرب بود که از مجرای برخورد و آشنایی ایرانیان با این تمدن به اندیشهٔ روشنفکران عصر مشروطیت راه یافت و به‌عنوان راه حل مشکل عقب‌ماندگی ایران شناخته شد. درهرحال این مطالبات در اعتراضات مردم و در انقلاب مشروطه پی گرفته شد و در پاسخگویی به بعضی از آنها فرمان مشروطیت صادر و

www.takbook.com

اولین مجلس قانونگذاری رسمی ایران تأسیس شد. قوانین عرفی تدوین و پایهٔ استقلال دادگستری و نظام قضایی گذاشته و از حیطهٔ قدرت و اختیار شرع و متولیان دین خارج گردید. لطفاً بفرمایید جایگاه این تحولات را چگونه باید ارزیابی نمود؟ آیا به اعتبار آنها می‌توان جنبش مشروطه را حامل عناصر و اساساً کلید رمز گسست از سنت، مناسبات و روابط سنتی در ایران دانست؟

– بی‌تردید همین‌طور است. داده‌های معرفتی و کنش‌های آن دوران هم ناظر به این گسست است. در ارزیابی مواردی که اشاره کردید، سنت ایرانی عقیم بود و نمی‌شد از دل آن سنت به پایان رسیده، نهادهایی چون پارلمان و قوای قانونگذار به وجود آورد. یا سیستم اجرایی قضایی را که برآمده از قوانین موضوعه و ناظر به حقوق تازه شناخته شدهٔ انسانی است، پدیدار ساخت؛ می‌دانید که پیش از مشروطیت، قضاوت به‌معنای واقعی از سیستم مکانیسمی عقلانی برخوردار نبود و همان‌طور که در نوشته‌های آن دوران نظیر «خاطرات حاج سیاح» و... آمده است، قضا منسوب به ناسخ و منسوخ شرع و معطوف به تکالیف آسمانی بود.

من در گفتگویی که با شما راجع به اقدامات علی‌اکبر داور و پیشینه‌های سنتی قضاوت در ایران و تحول آن به دادگستری نوین داشتم، به بخش‌هایی از این گسست در حوزه‌های قضایی و عدالت پرداخته‌ام و در اینجا نیازی به تکرار آن نیست. اما در رابطه با مفاهیمی که مشروطیت یا آنها را از میان برداشت، مثل اتکا به آرای ناسخ و منسوخ در قضاوت. یا اینکه به آن مفاهیم، تعاریف تازه‌ای داد مثل عدالت که از حوزهٔ اعتقادی و دینی به عرصه‌های اجتماعی و سیاسی وارد کرد و درواقع به فرایند سکولاریسم رسمیت داده و با گسست از مصادیق سنتی، آن را درحقوق و قانونگذاری به فرهنگ و اجتماع ایرانی ارزانی داشت؛ همین فرایند رادر بازخوانی و تجددخواهی مفاهیم دیگر هم می‌توان دید.

www.takbook.com

*دربارهٔ علل شکست این انقلاب و پیامدهای آن گفته می‌شود که مبانی فکری مشروطه‌خواهی هرگز نه‌تنها به‌صورت یک نظریهٔ سیاسی تدوین نشد، بلکه این مبانی حتی فهمیده نشد. با وجود این هیچ‌کس بر واقعیت وجودی جدال و چالشی که از آغاز جنبش بیداری ایرانیان میان طرفداران سنت و روشنفکران درگیر شد، چشم نپوشیده و اثرات آن را نفی نمی‌کند. تنها از زاویهٔ نگرش اندیشمند گرامی ما، آرامش دوستدار و از نگاه کلی که به سراسر تاریخ ایران از دوران باستان تاکنونش (به‌ویژه امروزش که حقاً شاهدی است از غیب) دارند و آن را سراسر زیر سلطهٔ دین‌خویی فرهنگی و لاجرم مسدودبودن راه تفکر و استمرار امتناع ایرانیان از تفکر می‌بیند، چنین چالشی اساساً جز نمایشی بیش نیست و نمی‌تواند محور توجه برای بررسی دوره‌ای خاص از تاریخ ایران و ماهیتاً متفاوت از سایر دوره‌های آن و بیرون از اندیشهٔ سنتی و فرهنگ دین‌خویی قرار گیرد. در اینجا نخستین پرسشی که پیش می‌آید، این است که آیا می‌توان «بود» این جدال را موکول به نتایجش و موجودیت و وقوع آن را مشروط به فهم آن و لاجرم تداوم آن از سوی نسل‌های بعدی نمود؟

– ببنید وقتی بحث مشروطیت و جایگاه آن در سیر تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران به میان می‌آید، جدال‌هایی شروع می‌شود که هرکدام از طرفین، به روایتی از آن جنبش ملی دست می‌زنند؛ به نظرم در تألیفات دکتر طباطبایی است که در «مبانی مشروطه‌خواهی» به دیدهٔ تردید می‌نگرند. درحالی که اگر جنبشی از مبانی برنیامده بود و یا به آن مبانی آگاهی نداشت، چه‌طور می‌توانست نهادهایی را از خود به یادگار گذارد که در مقاطعی از تاریخ واقعاً در کارکرد خود موفق بودند و توانستند چهرهٔ تازه‌ای به سیاست و اجتماع ایرانی بدهند؟ از طرفی، رسالات و نوشته‌هایی که از متجددان و مشروطه‌خواهان برجای مانده است، دلیلی روشن و متقن بر تدوین نظریه‌ای سیاسی از سوی متجددان است و مدعای فهمیده‌نشدن مبانی را بی‌ادعا جلوه می‌دهد؛ مگراینکه انتظار داشته باشیم که تدوین نظریه‌ای جدید در سیاست، بایستی از سنت

www.takbook.com

سیاسی برمی‌آمد که این انتظاری بی‌وجه و ادعایی خام است؛ چراکه به سخن خود دکتر طباطبایی در جایی دیگر از آثارشان، در دوران مشروطیت مدتی بود که سنت فکری و فرهنگی ایران توان خود را برای ارزیابی عقلانی و بازسازی اندیشهٔ سیاسی ازدست داده بود؛ بنابراین متجددان آن دوران به درستی فهمیده بودند که تدوین نظریه‌ای در سیاست و نوسازی در فکر و فرهنگ، از مدخل آشنایی و شناخت دنیای مدرن می‌گذرد و همین کار را هم درحد توان خود پایه‌گذاری کرده و ثمره‌ای از آن اندیشه‌ها را در به‌بار نشستن مشروطیت و ایجاد پارلمان و تدوین قانون اساسی به عینه شاهد هستیم.

در سویهٔ دیگری که نمی‌توان از اصطلاح اندیشمند استفاده کرد، سیاسی‌کارانی چون ماشاءالله آجودانی قرار دارند که از سر بی‌سوادی و بی‌اطلاعی از سیر اندیشهٔ سیاسی و علل و عوامل تحول آن در دوران مشروطیت و از سر عقده‌گشایی وارد آمده است، مشروطیت را به روایت وارونه‌ای قرائت می‌کنند و مداخله‌جویانه در مباحثی وارد می‌شوندکه نه معلومات آن را دارند و نه توان اظهار نظر روشمند در آن را؛ اینان گروهی را تشکیل می‌دهند که در همسویی با ایدئولوژی‌های روز، از شکست مشروطیت سخن می‌گویند و به تقلید از سنتگرایان، عوامل آن را در طرز فکر متجددان و موانع آن را در ناآگاهی روشنفکران از سنت و تجدد می‌دانند. وضع و حال این افراد شبیه «واکنش اردک‌های موجود در انبار کاهی» است که در رمان «عشق سال‌های وبا»ی گابریل گارسیا مارکز، بوق اتومبیل دکتر آریلیو دازا و همسرش را که صدایی شبیه صدای مرغابی داشت، اشتباه گرفته بودند و از خود در مقابل آن واکنش نشان می‌داند؛ این گروه را بیش و پیش از هر اقدامی باید به مطالعهٔ نوشته‌های متجددان دوران مشروطیت دعوت کرد؛ خواندنی که از روی تأمل باشد و بدور از آفت‌های ایدئولوژی‌هایی که در دوره‌های مختلف زندگی خویش با آنها بسر برده‌اند.

اما اندیشمندانی هم هستند که به تعبیر شما، براساس دریافت فلسفی که از سیر تاریخ ایران دارند، اصل مشروطیت را زیر سؤال می‌برند. اینان با

www.takbook.com

اینکه در طرح مسألهٔ اندیشمندانه وارد شده‌اند، اما به نظر می‌رسد که گرفتار قالب‌های تنوری‌پردازی خویش هستند و به‌همین خاطر رویدادی را که در تاریخ خاصی اتفاق افتاده است، چون با آن تئوری پایه‌ای خویش نمی‌توانند به تأمل بگذارند، از اساس منکر می‌شوند؛ در این زمینه هم راه عقلانی این است که در تئوری تجدید نظر شود، تا اینکه واقعیتی نادیده گرفته شود؛ به یاد بیاوریم که هگل در «اصول فلسفهٔ حق» به‌درستی گفته است که: اندیشه به مانند جغد مینروایی است که بعد از حوادث می‌آید. با لحاظ این مسائل، من فکر می‌کنم که پاسخ شما در همان سؤال جای دارد؛ ببینید اگر از دوران مشروطیت جدالی میان سنتگرایان و مدرن‌ها جریان دارد که درواقع این جدال با شدت و حدت هرچه تمامتر در جریان است، پس سخن از شکست مشروطیت دیگر چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟

همان‌طور که در جواب سؤال دوم گفتم، دیدگاه دکتر دوستدار با سؤالات جدی معرفتی و تاریخی مواجه است و اصلاً نمی‌توان با دیدگاه ایشان به پدیده‌شناسی مشروطیت و پرسش از آن جنبش اتفاق افتاده دست زد. بنابراین برای اینکه بتوان از مشروطیت بحث کرد و آن را به محک آزمون‌های معرفتی و تاریخی گذاشت، باید از توهم شکست آن دست کشید و واقعیت رویداد را به نظاره گذاشت و از چیستی و ثمرات و پیش‌زمینه‌های آن پرسید؛ درواقع به تکرار می‌گویم: چالش سنت و مدرنیته که با مشروطیت در این مرز و بوم آغاز شده و تاکنون هم ادامه دارد، نه اینکه نمایشی نیست، بلکه یکی از بنیانی‌ترین و واقعی‌ترین بحران‌هایی است که تمامی لایه‌های زیستی و فرهنگی ایران زمین را دربر گرفته است.

اما دربارهٔ اینکه موجودیت جدال سنت و مدرنیته را که در گفتگوی ما تعبیر درستِ آن، چالش مشروطیت و سنتگرایی باید باشد، منوط کنیم به فهم آن از سَوی نسل‌های بعدی؟ به نظر من همان‌طور که پیش از این گفتم، به قول شما «بود» مشروطیت حکایت از رویدادی می‌کند و «فهم» آن ساحتی دیگر را تشکیل می‌دهد که برآمده از آن واقعیت و ناظر به

www.takbook.com

بررسی و تحلیل و ارزیابی رویدادی است که یکصد سال پیش به‌وقوع پیوسته است. بنابراین نمی‌توان به این نتیجه رسید که مثلاً چون فهمی درست از مشروطیت انجام نگرفته یا اینکه در نهادینه‌کردن برخی از اهداف، مشروطیت با موانعی برخورد کرده است، پس اصل قضیه و رویدادی که در زمانی خاص اتفاق افتاده است نیز بلاموضوع و از واقعیت عاری باشد.

*پرسش بعد اینکه، اساساً چگونه ممکن است که امروزه گروه قابل توجهی از اندیشمندان مااز جمله شما و همچنین آرامش دوستدار در جستجوی پاسخ به پرسش از علل «عقب‌ماندگی» ایران از مجرای یک نگاه کلی به سراسر تاریخ، به‌ویژه با نگاه به امروز و تحولاتی که به وقوع پیوسته، بر ناتوانی از تفکر و زوال اندیشه، صرف نظر از نقطهٔ آغاز این زوال‌یابندگی، به‌عنوان علت‌العلل توافق دارید، اما در برخورد و ارزیابی از انقلاب مشروطیت و پیش‌درآمدها و پیامدهای آن یکسان نمی‌نگرید و آن را از بقیه تاریخ ایران استثناء می‌کنید؟

– این تفاوت دریافت‌ها، مربوط به اختلاف مبانی و دیدگاه‌هایی است که هرکدام از پژوهندگان براساس آن به بازخوانی مشروطیت و کلاً سنت پرداخته‌اند؛ آن چیزی که من در برخورد با سنت و ورود به این‌گونه بحث‌ها مد نظر دارم این است که سیر تمدنی تاریخ انسان با گذر از مراحل و مکان‌های مختلف، در دوران رنسانس سر از ایتالیا درآورد و بنیان‌های تمدنی را گذاشت که در مراحل بعدی تکامل خود، اصلاح دینی، انقلاب صنعتی، ایجاد نظام‌های دموکراتیک و... در دیگر مکان‌های جغرافیایی را براساس دگردیسی در نظام اندیشگی آدمی بر آگاهی از حدود شناخت خرد انسانی و ظهور پدیدهٔ روشنفکری که محصول دوران روشنگری و حامل اندیشهٔ مدرنیته بودند، منظومه‌ای را برای دنیای

www.takbook.com

انسان‌ها به ارمغان آورند که تاکنون با افت و خیزها و شدت و ضعف‌هایش بر سراسر زندگی انسانی سایه افکنده و پاسخگوی نیازهای اوست؛ اگر پایهٔ معرفتی و نگرش تاریخی خویش را بر این نگاه تمدنی بگذاریم و مدرنیته را در تمامیت آن و با لایه‌های فرهنگی ـ اقتصادی ـ سیاسی و اجتماعی آن ببینیم، در این حالت، ورود ایران‌زمین به گردونهٔ تمدن مدرن و راهسپاری برخی از نخبگان فرهنگی و سیای آن به‌سوی نهادینه‌کردن مؤلفه‌های مدرنیته در فرهنگ و جامعهٔ ایران، صورتی دیگر پیدا می‌کند و بالتبع این نوع نگاه، لوازم و الزاماتی دارد که پدیدهٔ تاریخی مشروطیت را غیر از آنی می‌فهمد که معتقدان به مشروطیت براساس نگاه معرفتی دیگری، آن را فهمیده‌اند؛ این دیدگاه از یک طرف بر واقعیات عینی و عملگرایی استوار شده و از طرف دیگر، بنیان‌های معرفتی خود را در نگاه تمدنی و منظومه‌ای بودن تمدن مدرن می‌فهمد که برخلاف آشفته‌گویی‌های بعضی‌ها، چونان ورود به سوپرمارکت و انتخاب کالای مورد نیاز، نمی‌توان با مدرنیته برخورد کرد؛ به نظرم مدرنیته، تمدنی است که لایه‌های مختلف آن همدیگر را تکمیل می‌کنند و بر نیازهای نوشوندهٔ انسانی پای می‌فشارد. این تمدن اکنون دیگر به سرنوشت سیاره‌ای انسان‌ها تبدیل شده و کارکردهای تاریخی خود را در زمینه‌های زیستی و فرهنگی آدمیان به آزمون و تجربهٔ همگانی گذاشته است.

همین تمدن بود که دربرابر فرهنگ و تمدن سنتی ایران در دوران مشروطه و یکصد سال پیش از آن قرار گرفت و تمامی لایه‌های زیستی و فرهنگی ایران زمین را به چالش گرفت. پس اگر نگاه تمدنی را به مدرنیته داشته باشیم، کنش‌های مشروطه‌خواهان را در راستای نوسازی و طی‌کردن فرایند مدرنیزاسیون و ورود به پروسهٔ مدرنیته خواهیم دید که با تعلیقی در ایده‌ها و کنش‌هایش چند دهه‌ای است که از حرکت ایستاده و بر تکمیل خود اصرار دارد؛ چراکه همان‌طور که گفتم در شرایطی که مدرنیته دوران جهانی‌شدن خود را سپری می‌کند، نمی‌توان پروژهٔ مشروطیت را که درواقع پروسهٔ مدرنیته در ایران است، به کناری گذاشت و طرحی دیگر در اجتماع و فرهنگ این مرز و بوم درانداخت؛ این دیدگاه ما را به

www.takbook.com

سوی شفافیت‌بخشی به دوگانگی عقب‌ماندگی ایران و ترقی و پیشرفت جهان دیگران راهبر می‌شود و برخلاف اندیشمندانی که از تمام‌شدن ایران و فرهنگ آن سخن می‌گویند، از این نظرگاه، می‌توان با آگاهی و شناخت مؤلفه‌های مدرنیته، به نوسازی در فرهنگ و اجتماع ایران و پروسهٔ مدرنیته در «اندیشه‌های ایرانی» اذعان داشته و به این ترتیب با گذار از نافرجامی کنش‌های مدرن و مویه بر حذف فرهنگ ایرانی از جهان که به نظر من رگه‌هایی از سنتگرایی در آن نهفته است، چراکه به باوری که مدرنیته را کارکرد واقعی جهان کنونی انسان‌ها می‌داند، آنچه که از بین رفته و به لبهٔ پرتگاه حذف و انحطاط رسیده است، نه فرهنگ ایرانی که اکنون با جغرافیای آن تعریف می‌شود، بلکه سنتی است که در گفتمان‌های قدمایی از موضوعیت برخوردار بود و اکنون جای بر اندیشه‌ها و کنش‌های مدرن باید بدهد.

به نظرم تفکیک این دو مسأله از همدیگر از ضرورت‌های سخن از انحطاط ایران و زوال اندیشه و امتناع تفکر و پرسش از علل و عوامل عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران به‌شمار می‌رود که در کمتر متنی به آن برخورد می‌کنیم و به سبک سنتی باستانی ایرانی، مسأله را سیاه و سفید و آمیخته با خیر و شر می‌بینیم، که این شیوه برخورد با مسأله، محور موضوع مدرنیته در ایران را به محاق بحث‌های ایدئولوژیک و روزمره برده است.

از یاد نبریم که انسان موجودی است که در هر شرایطی و در هر وضعیتی مستعد آموختن و ترقی است و سراسر تاریخ انسانی گواهی بر این مسأله است و اگر جز این بود به نظرم انسان‌های اولیه و غارنشین نمی‌توانستند از آن حالت بیرون آمده و مراحل مختلف رشد تاریخی و سیر تمدنی خود را به دوران رسانه‌ای و فراصنعتی برسانند. بنابراین سخن از جنبش مشروطیت و تبیین جایگاه آن در تاریخ ایران هم از قواعد و مبانی معرفتی‌شناختی، روش‌شناختی و... پیروی می‌کند که اندیشمند و پژوهنده‌ای با تکیه بر آنها به تحلیل و بازخوانی مشروطیت و یا هر رویداد تاریخی دیگر می‌پردازد و از آن در متن خود سخن می‌گوید.

www.takbook.com

من اتفاقاً در فصل اول تک‌نگاری که راجع به اندیشه‌های دکتر آرامش دوستدار در دست تهیه دارم، در شرایط فعلی مقولهٔ سخن از «عقب‌ماندگی ایران را از کفر ابلیس معروف‌تر و ملموس‌تر» خوانده‌ام؛ شاید بیراه نباشد سخن از عقب‌ماندگی ایران را در میان قشر وسیعی از تحصیل‌کردگان ایران، نزدیک به مد بخوانیم تا دغدغهٔ فکری! کمتر کسی به استناد آثار و نوشته‌هایی که در معرض انتشار قرار گرفته‌اند مثل آرامش دوستدار، از سر تأمل فلسفی و برپایهٔ معضل معرفتی با این مقوله برخورد کرده‌اند؛ باقی همه فسانه است و افسون، برای رنگ‌کردن جوانان و اظهار لحیه در بدیهیات و واقعیات ایران‌زمین؛ پیش از این فریدون آدمیت با تکیه بر روش تاریخ نگاری مدرن و بر بنیان مشروطه‌پژوهی، سخن از برخی عوامل انحطاط ایران رانده بود؛ در دهه‌ای که پشت سر گذاشتیم، در داخل ایران بیشترین اهتمام را در این مسأله، دکتر طباطبایی با بازخوانی تاریخ اندیشهٔ سیاسی و برآمده از نگاهی فلسفی از آن خود کرده است و «زوال اندیشه و انحطاط ایران» را به محور تحقیقات‌اش تبدیل نموده است؛ در این رابطه نوشته‌های دکتر کاظم علمداری نیز بهره‌ای از تأملات تاریخی و قابل توجهی را به خواننده منتقل می‌کند؛ اما دوستدار در این میان، درد مزمن انحطاط ایران را از منظری فلسفی به مداقه می‌گذارد و رواج فرهنگ دینی را عامل امتناع تفکر ــ نه اندیشه که ایشان بر به‌کارگیری آن خرده‌هایی دارند که جای سخن از آن این‌جا نیست ــ در این مرز و بوم می‌شمارد؛ من اینجا وارد بحث از آراء و اندیشه‌های دوستدار نمی‌شوم و خوانندگان شمارا به کتاب در آستانهٔ انتشارم راجع به ایشان ارجاع می‌دهم.

*منورالفکران صدر مشروطیت علت و عوامل اصلی عقب‌ماندگی ایران را در دو شاخهٔ جهل و استبداد جستجو می‌کردند؛ کسانی چون آخوندزاده، کرمانی، ملکم و... بر بستر جدال‌های فکری و قلمی خود با این دو عامل، مفاهیمی را به فرهنگ و اندیشهٔ ایرانی ارزانی داشتند. برخی از این مفاهیم نو و برخی نیز هرچند نه جدید اما با مضمونی تازه بودند. اگر

www.takbook.com

اجازه دهید به یاری شما به مضمون برخی از مهمترین این مفاهیم نگاهی بیندازیم. به‌عنوان نمونه عدالت؛ عدالتی که مورد نظر مشروطه‌خواهان بود، در معنا و شکل به‌صورت حکومت قانون جامه عمل به خود می‌پوشید. به‌عبارت دیگر از نظر آنان چنین عدالتی از مجرای آزادی کسب می‌شد. امااین آزادی باید از راه عینیت‌یافتن و تثبیت در قانون و از راه استقرار حکومت چنین قانونی تأمین و تضمین می‌گردید. به این ترتیب و با چنین درکی، آزادی دربرابر استبداد بوده و امری می‌شود قابل تأسیس و خودبخود دارای ماهیتی حقوقی و سیاسی. شاید به همین دلیل بود که در اندیشهٔ مشروطه‌خواهان دورهٔ انقلاب و تأسیس مجلس، آنچه در اولویت قرار گرفت و پررنگ‌تر شد، امر بنیانگذاری نهاد قانون و سازماندهی تشکیلات ادارهٔ کشور بود و افزایش کارآیی آن در تضمین حقوق ملت و دفاع از برابری آحاد ملت در برابر قانون و عدالت در اجرای قانون. آیا از نظر شما چنین درکی از آزادی از مفهوم واقعی آن سراسر بیگانه است؟

– همان‌طور که شما اشاره کردید، درخواست عدالت از اصلی‌ترین مطالبات مشروطه‌خواهان بود و این خواسته حتی در اولین اعتراضات یعنی پیش از این‌که نظام سیاسی مشروطیت به‌صورت وسیع مطرح شود، مورد توجه بود؛ می‌دانید که مشروطه‌خواهان زمانی در عبدالعظیم متحصن و با عین‌الدوله به مواجهه برخاسته بودند، بند چهار آن «بنای عدالتخانه‌ای در تمام شهرهای ایران برای جلوگیری از ستمگری‌های حکام» بود که توسط سفیر عثمانی به وزیر امور خارجه وقت ایران تسلیم شد تا به حضور مظفرالدین شاه رسانده شود.

درواقع این درک، غیر از آن درک سنتی از عدالت بود که «وضع شی فی موضع» و نظایر اینها بود و ارتباطی با واقعیات سیاسی و اجتماعی نداشت؛ همان‌طور که از مضمون این خواسته برمی‌آید، مشروطه‌خواهان عدالت مورد نظر خود را خارج از باورهای متافیزیکی و در راستای

www.takbook.com

تحقق عینی و اجتماعی آن می‌خواستند و اگر آن فرض را بپذیریم که مشروطیت و مفاهیم آن نشأت گرفته از دگرگونی زمانه و ورود اندیشه‌های مدرن به ایران بود، پس جای شک و تردیدی باقی نمی‌ماند که گسستی به غایت واقعی از سنت فکری و سیاسی در میان مشروطه‌خواهان ایجاد شده بود، که راه به نهادسازی و تغییر در روش حکومتی و نوسازی آن با تأسیسات سیاسی می‌برد؛ همین درک و دریافت از مفهوم عدالت را می‌توان در پای‌بندی مشروطه‌خواهان به مقولهٔ آزادی هم دید؛ مفهومی که یکی از اساسی‌ترین اختلافات را میان سنتگرایان و متجددان به‌وجود آورده بود و بیشترین حجم رسالات مخالفان مشروطیت و مدافعات مشروعیت را ورود مفهوم مدرن آزادی به خود اختصاص داده بود؛ برای اینکه بهتر بتوان به مدرن‌بودن درک و آگاهی مشروطه‌خواهان از آزادی پی برد، از یک طرف می‌توان به لوایح شیخ فضل‌الله نوری و دیگر مشروعه‌خواهان مراجعه کرد و از طرف دیگر، تلقی کسانی چون میرزای نائینی را در رابطه باآزادی دید که نشأت گرفته از سنت قدمایی بود و راهی در میان متجددان و مشروطه‌خواهان نتوانست باز کند و با بن‌بست‌های جدی معرفتی و روش‌شناختی مواجه شد بنابراین اگرمنظور شما از مفهوم واقعی آزادی معطوف به تلقی مدرن و غیرمتافیزیکی از آن است، به تحقیق می‌توان به این نظر تمایل یافت که دریافت مشروطه‌خواهان از آزادی هم واقعی بود و هم مدرن. همان‌طور که نهادینه‌کردن عدالت در نهادهای قانونگذاری و رعایت آزادی‌های اجتماعی و سیاسی هم که در مجلس اول شورای ملی و در برهه‌هایی دیگر از حیات مشروطیت شاهد آن هستیم، نه‌تنها بیگانه از مفهوم واقعی آزادی نبود، بلکه با آگاهی واقعی از آن طرح و ارائه می‌شد.

*درک بیان شده در پرسش پیشین از قانون و حکومت آن، برپایهٔ نظری است که قانون را یک نهاد مستقل از قانونگذار می‌پندارد. این یعنی چه؟ اگر اجازه دهید بگویم من معنی آن را نمی‌فهمم! نمی‌فهمم به این معناکه قانون و نظام حقوقی تدوین شده که خود ساخته و پرداخته دست انسان

www.takbook.com

و متأثر از شرایط فرهنگی و عرف و عادت روزگار خود است، چگونه می‌تواند به نهاد مستقلی بدل شود و مکانیزم و حرکت خاص خود را بیابد؛ یعنی ازمناسبات اجتماعی و نیازهای جامعه تأثیرپذیر بوده و به موازات این تأثیرپذیری خود تغییر یافته و همچنین برهمان مناسبات تأثیرگذار شده و آنها را تغییر دهد؟

– ببینید فرایند قانونگذاری در یک جامعه از مراحل مختلفی عبور می‌کند؛ نخست ایده‌ای مطرح می‌شود. سپس آن ایده به سنجش و ارزیابی کشیده می‌شود. پس از آن ایده‌ای که در محاق سنجش و گفتگوست، به‌صورت نهادینه در قانون‌های موضوعه در مراجع تدوین و برای اجرا به لایه‌های کاربردی تبدیل می‌شود. اگر این فرایند را به تصویب قوانین مدرن در دوران مشروطیت تطبیق کنیم، روشن می‌شود که ایده‌های قانون‌خواهی که متجددان و کنشگران مدرن سیاسی پیش از مشروطیت از لزوم شناخت واجرای آنها در ایران سخن گفته‌اند، درحقیقت توجه به نیازهای اجتماعی و فرهنگی داشته‌اند؛ همان‌طور که ایده‌ها متغیراند و در فرایند سیر تاریخی دچار تحول می‌شوند، به همان‌صورت نیازها و مناسبات اجتماعی هم از دگردیسی و تغییرات در امان نیستند و در پروسهٔ تاریخ جوامع به دفعات شاهد این دگرگونی‌ها بوده‌ایم همان‌طور که در پاسخ سؤالی به اشاره گفتم، اصلاً بدون این تحولات در اندیشه و تغییرات در اجتماع، انسان نمی‌توانست از آن حالت غارنشینی بیرون آمده و بعد از پشت سر گذاشتن تمدن‌های مختلف، اکنون در وضعیت رسانه‌ای جای بگیرد؛ بنابراین بدون طی‌کردن پروسهٔ ایده‌پردازی ـ نهادسازی و پاسخگویی به نیازهای جامعه، به یقین نمی‌توان از فرایند قانونگذاری و تحول در سیاست و فرهنگ اجتماع سخن گفت.

در مشروطیت هم همین فرایند اتفاق افتاد. اگر شما مجلس اول را می‌بینید که در آن صحبت از تدوین قانون و منتظم‌کردن حکومت است، به یقین این مذاکرات برآمده از ایده‌ها و افکاری است که امثال ملکم‌خان‌ها

www.takbook.com

در رسالاتشان از آنها نوشته‌اند و سپهسالارها از اجرای آن در حد امکانات زمانه‌شان دریغ نداشته‌اند؛ می‌دانید که قانون اساسی مشروطیت درواقع سومین قانونی بود که از دوران ناصری در ایران تدوین شد و از جهت اجرا و نهادینه‌شدن اولین قانون اساسی ایران به‌شمار می‌رود. در آن قانونگذاری فرایندی که قانون اساسی مشروطیت طی کرد، موفق نبود و بنابراین قانون‌های دورهٔ ناصری درحد حرف و متن باقی ماندند. ولی چون قانون اساسی مشروطیت در پارلمان مطرح و به تعبیر شما متأثر از شرایط فرهنگی و عرف و نیازهای جامعه بود، توانست استقرار یابد و از سرنوشت قانون‌های قبلی رها شد. پس قانون نهاد مستقلی از قانونگذار نیست و هر قانونی که در جامعه تصویب و به مورد اجرا گذاشته می‌شود، برآمده از شرایط فرهنگی و اجتماعی است که ضرورت تدوین آنها را موضوعیت داده است.

اما اینکه قانون را با مفاهیمی نظیر «ساخته و پرداختهٔ دست انسان»بخوانیم، به نظر من ممکن است باعث سوء تعبیر شود. بهتر است که از زبان مدرن در بازگویی این مقولات استفاده کنیم و از قراردادهای اجتماعی سخن بگوییم که درواقع کاربردی‌کردن حقوق طبیعی انسان‌ها در اجتماع و انتظام‌دهنده به زندگی و زیست آدمی در جامعه هستند، در شکل تدوین قوانین موضوعه و عرفی و تصویب آنها برای مناسبات اجتماعی.

*اما در نگاه دیگری به مفهوم آزادی، سعی می‌کنم از سخن آرامش دوستدار ــ اگر درست فهمیده باشم ــ برای ارائهٔ تعبیری از آن یاری گیرم. ایشان در تعریف آزادی در درجهٔ نخست به معنای درونی آن نظر دارند، یعنی به استقلال انسان و به منزلهٔ مختاربودن وی در «سنجیدن و گزیدن راه شخصی و رفتن به راه خود». با چنین درکی از آزادی طبعاً باید راه تعمق بر سر مفهوم استقلال فرد نیز گشوده می‌شد. آیا اساساً وجود چنین درکی از آزادی به‌معنای انسان مستقل و خودمختار یا نشانه‌هایی از آن را می‌توان در نظام اندیشگی مشروطه‌خواهان مشاهده نمود؟

www.takbook.com

– دریافت دکتر دوستدار از آزادی ناظر به مفهوم کانتی آن است که رهایی انسان را از قید و بندهای سنتی در لایه‌های مختلف اندیشه و زندگی و حتی دینداری در نظر دارد و برگرفته از جمله‌ای مشهور از رسالهٔ «روشنگری چیست؟» کانت است؛ آنجا که کانت در جواب مندلسزون می‌نویسد: «روشنگری، خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن خود». و نابالغی، ناتوانی در به‌کارگرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری. به تقصیر خویشتن است این نابالغی، وقتی که علت آن نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلیری در به‌کارگرفتن آن باشد بدون هدایت دیگری. «دلیر باش در به‌کارگرفتن فهم خویش!» این است شعار روشنگری. اتفاقاً این درک و دریافت ــ اگرچه با واسطه و به راه‌های دیگری ــ در میان بنیانگذاران اندیشهٔ مدرن در ایران مشاهده می‌شود و از مطالعهٔ آثار و تألیفات آنان می‌توان به این درک بنیانی از آزادی که از استقلال فردی و تشخص اجتماعی و سیاسی به‌دست می‌آید، رسید.

من توجه شما را به سندی از دوران مشروطیت جلب می‌کنم که کمتر خوانده شده و شایدبه دلایلی عمداً مورد غفلت قرار گرفته است؛ می‌دانید که یکی از انجمن‌های متجدد و مشروطه‌خواهی که در پیش‌زمینه‌های سیاسی و فرهنگی مشروطیت از اهمیت خاصی برخوردار بوده و توانست تاحد زیادی آموزه‌های سیاسی و فرهنگی مدرن را به ایرانیان معرفی کند، «جامع آدمیت» بود که توسط عباسقلی‌خان آدمیت بیست سال پیش از صدور فرمان مشروطیت به تأسی از ملکم‌خان تأسیس شد و در جریانات مشروطه و بعد از آن، نقش فعالی داشت؛ در یکی از نامه‌هایی که بنیانگذار «جامع آدمیت» خطاب به سید محمد طباطبایی نوشته، اصول اساسی سیاست و فرهنگ مدرن را به زبانی گویا و واضح بیان کرده است؛ در بخشی از آن نامه آمده است: «جهد باید کرد تا در ایران سلطنت مشروطه، پارلمان ملی، وزرای مسئول، استقلال دیوان قضا برپا گردد».

به تحقیق شما هم قبول دارید که این مفاهیم برآمده از همان آزادی و فردیتی است که در دنیای مدرن پدید آمده بود و روشنفکران ایرانی از آن خبر داشتند؛ همو در نامه‌ای دیگر که به مظفرالدین شاه روز بعد از صدور

www.takbook.com

فرمان مشروطیت نوشته و تحت عنوان «یادآوری خیرخواهانه» منتشر شده است، از جمله مواردی که گوشزد کرده به «حق مشروع» مردم اشاره کرده و برای تکمیل فرایند مشروطیت و آفت‌زدایی از آن می‌نویسد: «... جلوگیری از خیالات مفسدین که همه وقت مهمد خرابی مملکت و گدایی ملت و ضعف سلطنت و پراکندگی جمعیت و سرگرمی مذموم پادشاه و حجب حقایق بشری و سد باب معارف و آزادی افکار بوده‌اند از اهم فرائض ترقی‌خواهان و معظم‌ترین واجبات آدمیان است و دقیقه‌ای نباید در این مهم اکبر غفلت گردد». ازطرفی فراموش نکنیم که در همان دوران بود که رساله‌هایی از نخبگان فرهنگی و سیاسی در موضوعات حقوق بشر، حقوق اساسی، حقوق دیپلماتیک و... منتشر می‌شد که حکایت از روحیهٔ آزادیخواهی و فردباوری متجددانهٔ آنان داشتند. از دیگر موارد می‌توان به تأکید آخوندزاده بر تقویت «قوهٔ خیال» اشاره کرد که بنیاد هرگونه تحولی درجامعه، سیاست و فرهنگی سنتی می‌داند؛ آخوندزاده که به درستی تشخیص داده بود تمدن مدرن برآمده از عقلانیت خوداتکاء و علم تجربی است، در این رابطه می‌نویسد: «.. اتخاذ تجربهٔ دیگران حاصلی نخواهد بخشید وقتی که انسان به اساس خیال و طرح‌اندازی عقول ارباب تجربه پی نبرده باشد...» او تا جایی این اولویت ورود به مدنیت نوین را استمرار می‌دهد که باسوادی همگانی را از شرایط اولیه و اساسی آن می‌شمارد و در نقد «یک کلمه» ی مستشارالدوله تغییرات اساسی را که به تعبیر او «باید این اساس ظاهر بالکلیه از بیخ و بن برکنده شود» را منوط به همان تحول در قوهٔ خیال و دستیابی به آزادی فردی که نقطهٔ مقابل فرهنگ و اعتقادات قبیله‌ای سنت است می‌خواند.

درواقع پروژهٔ آخوندزاده، برپایهٔ:

الف. کسب آگاهی آغازشده؛

به ب. تحول در سیاست رسیده؛

و از آن به ج. تغییر در اجتماع کشیده؛

www.takbook.com

و درنهایت به د. مدرنیته دست می‌یابد.

همین موارد را می‌توان در نوشته‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و میرزا آقاخان کرمانی، میرزا عبدالرحیم طالبوف و دیگران هم به‌دست آورد؛ بنابراین به تحقیق می‌توان از آگاهی روشنفکران دوران مشروطیت از مفاهیم مدرن آزادی و فردیت سخن گفت و فرایند نهادینه‌کردن آن مفاهیم رادر پروسهٔ استقرار نظام جدید اجرایی به عینه دید.

*در غرب مفاهیمی چون آزادی و فهم آن در رابطه با مفهوم استقلال فرد، بنابه تعبیر فوق، بستر شکل‌گیری حقوق شهروندی و جامعهٔ مدنی مستقل از قدرت سیاسی قرار گرفت و با موفقیتی که شاهدش هستیم، بنیان‌های جوامع آزاد و پیشرفتهٔ غربی ساخته شد. اما بی‌تردید دستیابی به اندیشه و سپس نظام اجتماعی‌ای مبتنی بر چنین مفاهیمی در غرب نیز یک شبه صورت نگرفت. آیا باور به شکست انقلاب مشروطه و بی‌اثر دانستن آن و نفی یا ناچیزگرفتن دستاوردها و پیامدهای آن، بیانگر سلطهٔ نگاهی نابگرا به مفاهیم اساسی اندیشهٔ مشروطه‌خواهی نیست؟ آیافکر نمی‌کنید تن‌دادن به سلطهٔ چنین نگاهی بار دیگر ما را از درک اهمیت نگاه تاریخی به رویدادها و امر مهم دیگر و نشأت گرفته از آن یعنی درک مفهوم تداوم دور نمی‌سازد؟

– این سوال را باید از کسانی پرسید که قائل به شکست مشروطه هستند؛ من که به دفعات گفته‌ام: جنبش مشروطیت، یک پروژهٔ ناتمام در سیر تاریخی ایران است و برای تکمیل و پرداخت ــ چه در نهادسازی و چه در تحقیقات ــ کاملاً باز و قابل تأمل است؛ اتفاقاً من هم برای مقابله با پروسه‌ای که حیات خود رادر اعلام شکست مشروطیت می‌داند، براساس داده‌های عینی و رویدادهای تاریخی سخن از ناتمام بودن مشروطیت و تکمیل آن با دستاوردهای جدید اندیشه‌های انسانی و در راستای

www.takbook.com

پاسخگویی به نیازهای جامعه و سیاست و فرهنگ ایرانی می‌گویم و درواقع، حکایت شکست مشروطیت راساخته و پرداختهٔ اذهانی می‌دانم که در محیطی غیرمشروط و خارج از معیارهای قانونی، سیطرهٔ فرازمینی خود را می‌خواهند و همان‌طور که پیش از این گفتم، بر امتیازهای ازدست رفتهٔ شازدگی و... خود ناله می‌کنند؛ پس برای اینکه بتوان به ناتمام‌ماندن مشروطیت آگاه شد و از آفت‌های فکری و سیاسی آن را دور ساخت و به تکمیل آن کمک کرد، راهی جز بازنگری در آموزه‌ها و سیر تاریخی مشروطیت در ایران‌زمین نیست و همانا برخورد عقلانی و واقعی با افت و خیزهای مشروطیت است که می‌تواند هم ما رااز زیرنگاه تمامیت‌خواهانه به آن نجات دهد و هم به شفاف‌سازی دستاوردها و پیامدهای جنبش مشروطیت یاری رساند.

*آرامش دوستدار راه رهایی از فرهنگ دین‌خویی را رفتن به اعماق بنیان‌های فرهنگی به‌منظور شناخت و روشن‌ساختن تاریکی‌های دوام‌یافته تا «حال» و سپس نقد و بریدن از آن می‌داند. ایشان برای رسیدن به این رهایی، به هر نسلی «سنجیدن و گزیدن راه خود» یعنی رفتن به راه مستقل خود را توصیه نموده و آنرا به اجمال چنین تصویر می‌کند:

۱. از نو شناختن و برآورد گذشتهٔ خود؛

۲. آن هم با نگاهی پرسنده و بر پایگاه آگاهی کنونی ــ همزمانی ــ خود؛

۳. با پرسش و نقد این گذشته، یعنی نه «حافظ آن بودن، بلکه «عامل به تاریخ سپردن» آن شدن.

٤. و در این رهگذر برای خود و موجودیت خود استقلال آفریدن.

خوب اگر ما ــ به‌عنوان یکی از نسل‌های پس از مشروطه که از قضا در اوج بحران و ناروشنی آیندهٔ خود به این گذشته روی آورده است ــ

www.takbook.com

بخواهیم به راه توصیه شده آرامش دوستدار برویم، باید:

با انقلاب مشروطه چه کنیم؟

راه سپردن آن به تاریخ چیست؟

نقد آن به‌معنای درک و دریافت بنیان‌های پیام آزادیخواهانه و تجددخواهانه آن و تداوم آن؟

یانقد آن به‌معنای روشن‌ساختن تاریکی‌های دوام‌یافتهٔ آن و اعراض و بریدن از آن؟

– فکر می‌کنم باتوجه به تأثیراتی که جنبش مشروطیت در ذهن و زبان ایرانیان گذاشته است «اعراض و بریدن از آن» از اساس منتفی است. «سپردن آن به تاریخ» هم به نظر من در «نقد آن به معنای درک و دریافت بنیان‌های پیام آزادیخواهانه و تجددخواهانهٔ آن و تداوم آن» است که درواقع همان «نقد آن به‌معنای روشن‌ساختن تاریکی‌های دوام یافتهٔ آن» است.

یعنی کاری که ما از پس یک سده با مشروطیت داریم زدودن کج‌راهه‌هایی است که در استبداد و جهل به ماهیت و الزامات آن دامن‌گیر فرهنگ و جامعهٔ ایران است. درحقیقت شاید از احتیاط به دور نباشد که تناسب میان ایران با مشروطیت را در همان آفاتی بدانیم که منورالفکران عصر ناصری ــ همان‌طور که خودتان در یکی از سؤالات اشاره داشتید ــ در عقب‌ماندگی ایران می‌دانستند: جهل و استبداد. بلافاصله باید اشاره کرد که این‌بار جهل معطوف به ماهیت مشروطیت است و استبداد در کنار نظام‌های سیاسی از سوی برخی ازنخبگان هم مشروطیت را دچار وقفه کرده است.

در جمع‌بندی از مطالبی که راجع به مشروطیت به گفتگو گذاشتیم، ناچار

www.takbook.com

از این یادآوری هستم که برخورد معقول و واقع‌بینانه با جنبش مشروطیت و تحلیل اهداف و آرمان‌های آن، تبیین و ارزیابی سیاست و فرهنگ ایرانی است که در یک سده‌ای که از استقرار مشروطیت گذشته، به موانع تکمیل و گسترش فرایند مشروطیت تبدیل شدند و آن را ازماهیت اصلی ایده‌ها و اهدافش دور ساختند؛ بی‌تردید در این بحث امروز ایران را به اصطلاح اهل پدیدارشناسی باید به حالت تعلیق درآوریم؛ چراکه شرایط امروز چه از نظر سیاست و چه از نظر فرهنگ، هم از مشروطیت و هم مدنیت مرخص است و ارزیابی‌های ما بایستی معطوف به موانع اجرایی و فکری باشند که در سده‌ای گذشته به عوامل توقف و ناتمام ماندن مشروطیت تبدیل شدند.

این موانع بخشی به بی‌توجهی به فرهنگ‌سازی برای آن جنبش مربوط می‌شوند و بخش دیگری به دست‌اندازی‌هایی برمی‌گردند که در اصلی‌ترین نتایج مشروطیت یعنی قانون اساسی و پارلمان در حکومت‌های وقت ظاهر شدند و آن نهادهای ارمغان دادهٔ مشروطیت را از واقعیت وجودی و ماهوی خود تهی ساختند؛ در این رابطه اولین انحراف به تندروی‌هایی برمی‌گردد که در فردای سقوط استبداد محمدعلی شاهی از سوی برخی از مشروطه خواهانی به ظهور رسید که تحت تأثیر افکار آنارشیستی حوزهٔ قفقاز بودند.

انحراف دیگر زمانی به عمل آمد که در دهه‌ای از پالمان به طویله‌ای تعبیر شده که چند رأسی گوسفند در آن جمع شده‌اند. باز انحرافی دیگر زمانی به‌وقوع پیوست که تجدید نظرهای بی‌مورد و غیرلازم در مواردی از قانون اساسی، راه را برای دخالت‌های پادشاه در امور اجرایی هموار کرد، درحالی که از معنا و محتوای مشروطیت، مقید و محدودکردن قدرت پادشاه مراد بود. در این رابطه توجه شما را به سندی جلب می‌کنم که مانندیگر اسناد مهم کمتر خوانده شده و در تحقیقات تاریخی به آن بی‌توجهی شده است؛ در جریان تجدید نظر سال ۱۳۲۸ در قانون اساسی، قوام‌السلطنه در نامه‌ای به محمدرضا شاه بعد از اشاره به اهمیت قانون اساسی و زحماتی که برای آن از مشروطیت تا آن دوران کشیده شده و

www.takbook.com

با اشاره به گسترش فرهنگ حقوق بشر در جهان، می‌نویسد: «... اینک با صدور منشور ملل متفق و اعلامیهٔ عمومی حقوق بشر که از طرف ممالک معظمه منتشر گردیده و دنیاحقوق بیشتری برای مردم گیتی شناخته است، اعلیحضرت همایونی که حفظ و صیانت قانون اساسی را برعهده گرفته و سوگند یاد فرموده‌اند، چگونه امر می‌فرمایند این وثیقهٔ محکم را که در دست مردم ایران است، از ریشه و بنیان برهم زنند و قوانین مصوبهٔ مجلس شورای ملی را که از در بند مجلس سنا هم با اشکالات متصوره بگذرد، قابل تعویق یا تعلیق یا توقیف گرداند و توجه نفرمایند که وقوع چنین فکر در حکم تعطیل قوانین و محو و الغای مشروطیت است و بالفرض اگر امروز به سکوت بگذرد و معدودی برای خوش‌آمد اعلیحضرت یا درنتیجه تهدید و تطمیع در پیشرفت آن موافقت نمایند، وای به حال امروز و آتیهٔ آنها که سکوت و موافقت کرده و اعلیحضرت را به مخاطرات عظیم آن متوجه ننموده‌اند».

متأسفانه حرف‌های قوام گوش شنوایی نداشت و دربار با تجدید نظر در قانون اساسی و اعطای حق انحلال مجلسین به شاه در اصل ۸٤ بدعتی را پایه‌گذاری کرد که بیش از همه دامن‌گیر محمدرضا شاه شد؛ ازعجایب روزگار است که در آن شرایط مشروطه‌خواهان هیچ اعتراضی به دربار نکردند و در مواردی همان‌طور که قوام تشخیص داده بود، به همراهی و همرأیی با شاه کوشیدند؛ حکیم‌الملک که از فعالان صدر مشروطیت بود، در مصاحبه‌ای با اشاره به مسألهٔ تجدید نظر گفت: «نقض بزرگ قانون اساسی و مشروطیت مااین است که اختیارات لازم را به شاه جهت انحلال مجلس نداده است. به نظر من هرگاه این ماده بر قانون اساسی اضافه شود، قانون اساسی ما نقض نخواهد داشت».

حکیم‌الملک و دیگر مشروطه‌خواهان نظیر تقی‌زاده و مستشارالدوله از یاد برده بودند که مشروطیت برای مقید و محدودکردن قدرت پادشاه است و این تجدید نظر همان‌طور که قوام‌السلطنه نوشته بود، در حکم تعلیق و تعطیل مشروطیت بود. بازهم می‌توان به مسائلی اشاره کرد که کوتاهی در فرهنگ‌سازی برای مشروطیت و اهداف و ایده‌های آن را

www.takbook.com

سرلوحهٔ برنامه‌ریزی کاربردی برای آموزش و پرورش همگانی قرارداده بودند و یا به تعبیر درست‌تر، برای جنبشی که برهه‌ای حساس و سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران‌زمین به‌شمار می‌رفت، نخبگان سیاسی و فرهنگی که اکثر آنهادر جریانات مشروطیت هم نقش فعالی داشتند، نتوانست پروسهٔ فرهنگ‌سازی را نهادینه کنند.

به نظر من کنکاش روشمند در این مسائل و روشنگری در موانع نهادینه‌شدن مشروطیت می‌تواند هم دلیلی بر واقعی‌بودن ناتمام ماندن مشروطیت باشد و هم ذهنیت جستجوگری را که درپی کاوش از علل و عوامل عقب‌ماندگی ایران و پرسش از چرایی ناموفق بودن مدرنیته در ایران را به پروژهٔ تحقیقاتی و مطالعاتی تبدیل کرده است، راهگشا باشد.

مردادماه ۱۳۸۵ خورشیدی- یکصدمین سالگرد جنبش مشروطیت ایران

www.takbook.com

اندیشه های ایرانی و تاریخ اندیشه

* در سال های اخیر شاهد انتشار مجموعه کتابهایی با نام «اندیشه های ایرانی» از سوی شما بودیم که هر کدام از عناوین این مجموعه به بررسی اندیشه ها و افکار اندیشمندی می پردازد؛ چه عاملی باعث شد که شما وارد این حوزه شوید و این مباحث و نکات را منتشر کنید؟

– این سلسله کتاب ها نتیجه مطالعات و تحقیقاتی است که من در بیش از یک دهه گذشته داشتم، می دانید که تحصیلات اولیه من در فلسفه بود و از همین منظر وارد تاریخ شدم. به دنبال تحقیق در فلسفه تاریخ، سعی داشتم که مطالعاتم را عینی تر کنم و به همین خاطر به مسائل فکری و فرهنگی ایران پرداختم. در این راستا بحث های مدرنیته و تجدد در ایران، کاوش از علل ناکامی تجدد، در دو سده ای که با آن آشنا شده ایم به تدریج مرا به سمت تحقیق از مشروطه کشاند. در مطالعاتم از مشروطیت بیشتر از هر مساله ای به زمینه های فکری و فرهنگی آن توجه داشتم و آن چه را که آموخته بودم در سبک تک نگاری و با تحلیل افکار و ایده های روشنفکران منتشر کردم. به نظر من معمول ترین روش و سبکی که می توان استدلال ها را بیان کرد از طریق تاریخ نگاری اندیشه است. چرا که بر اساس مبانی که در فلسفه تاریخ دارم، معتقدم به دلایل فنی امکان نوشتن تاریخ عمومی فکر در ایران یا تاریخ روشنفکری

www.takbook.com

ممکن نیست، به تاریخ نگاری اندیشه روی آوردم.

* تفاوت تاریخ روشنفکری و تاریخ اندیشه در چیست؟

– تاریخ اندیشه بصورت موردی عوامل را بررسی می کند که یک اندیشه را در غالب زمانی و مکانی خود می بیند. این نوع تحقیق اندیشه را در تعامل با زمینه های تاریخی و اجتماعی آن می بیند. اما تاریخ روشنفکری دارای یک پیش زمینه است و چند نفر را مورد بررسی قرار می دهد. مانند اثر مهرزاد بروجردی یا تحقیقی که قیصری انجام داده است. این نوع کارها در حوزه تاریخ نگاری روشنفکری است. اما من یک به یک روشنفکران را در فضایی که از آن برآمده و بالیده اند مورد بررسی قرار دادم. در اساس من می خواستم به تاریخ امروز برسم. در حقیقت هر کدام از کتاب های من به نوعی نقد وضعیت فرهنگ و اجتماع امروز است. با تألیف تک نگاری ها این سئوالات به ذهن می می آید که چرا بجای آخوندزاده ها، میرزا ملکم خان ها، فروغی ها ،و...ما امروز کسانی را داریم که سطح فکری خیلی پایینی دارند و یا بصورت مد به فرهنگ نگاه می کنند. همه این عوامل باعث شد که من به این نوع نوشتار برسم. البته قبل از این در سال ۸۰ من کتابی نوشته بودم بنام «فراسوی پست مدرنیته» این کتاب شامل دو بخش است: آغاز مدرنینه جهانی، پایان فلسفه سنتی، و درآن کتاب مشخص کردم که چرا امروز پایان فلسفه سنتی است و اصلاً سنت به پایان رسیده است و جهان مدرن دارای مؤلفه هایی است. تا حدودی هم مواردی تاریخی از برخورد جهان سنتی ایران را با دنیای مدرن عنوان کرده بودم. بر اساس آغازهایی که در آن کتاب داشتم به این نتیجه رسیدم که جدال سنت و تجدد در زمان مشروطه بوقوع پیوسته است و امروزه هر بحثی نشات گرفته از رویدادهای آن زمان است.

* چرا احساس می کنید که در دوره مشروطه این تضاد برقرار شده است؟

www.takbook.com

– ببینید دوره مشروطه یا دوره پیشامشروطه که از جنگ های ایران ـ روس شروع می شود در حقیقت برخورد دو دنیا است. دنیای مدرنی که با ابزارآلات پیشرفته نظامی ظاهر می شود و دنیای سنتی که از پوسته خود نتوانسته در بیاید. شکست هایی که ما در آن جنگ ها خوردیم این تلنگر را به ما زد که یک دنیای دیگری در اطراف ما است که غیر از دنیای زندگی ماست. قبل از جنگ های ایران و روس باور عمومی بر این بود که همه جهان در یک دنیا بودند. اما بعد از جنگ روشن شد که دو دنیا در مقابل هم ایستادند. در مشروطه این درگیری ها بیشتر ظاهر شد تقابل سنت و مدرنیته و یا عدم تقابل آن بارزتر شد. البته باید به این نکته توجه داشت که هر کسی بر پایه اصول معرفتی اش به رویارویی سنت و مدرنیته نظر دارد و در واقع زاویه دیدگاهها متفاوت است و بعضی ها معتقدند که هر مدرنیته از دل سنت برمی آید و این بحث قابل تامل است. عده دیگر به گسست کامل معتقد هستند و این مسائل را باید در مبنای معرفتی نگاه کنیم. اما راجع به فرهنگ و اجتماع ایران مهم این است که این اتفاق در عصر مشروطه رخ داده است. قطعاً در آن زنان نظام سیاسی و معرفتی ما مورد چالش جدی قرار گرفته و بلکه ایده جدیدی آمده که بهتر و جذابتر و پاسخگوتر به نیاز انسان ایرانی است. به همین دلیل مشروطه و مسائل فرهنگی آن را اساس تأمل در وضعیت فرهنگ امروزی ایران و تبیین برخورد سنت و مدرنیته می بینیم.

* یکی از موضوعاتی که شما بدان توجه داشتید مجموعه آثار فریدون آدمیت است. البته من شخصاً اعتقاد دارم که ایشان افکار دیگران را منعکس کرده اند و مانند پاره ای از اندیشمندان ایرانی از خود اثری را بر جا نگذاشته است. به واقع اندیشه ورز نیستند. شما اینها را چگونه از هم تفکیک می کنید؟ کسانی که انعکاس دهنده آراء دیگرانند با اندیشمندانی که اندیشه ورزند؟

ـ اتفاقا آدمیت مبنای فکری قوی دارد و وامدار تجدد، لیبرال دموکراسی

www.takbook.com

و سکولاریسم است. درست است که ایشان کتاب تئوریکی ندارد. اما زمانی که شما آثار ایشان را می خوانید یک تفاوتی با کتاب مورخان دیگر دیده می شود و این ناشی از مبنای معرفتی ایشان است که نشات گرفته از همان روحیه اندیشه ورزی ایشان است. این را در جای جای کتاب های مختلف دکتر آدمیت می بینید. زمانی که ایشان اندیشه ترقی را مطرح می کند ظاهرا دوره سپهسالار را مورد بررسی قرار می دهد اما در واقع پروسه نهادهای مدرن را تحلیل می کنند. یا در فکر آزادی چگونگی ورود فرهنگ مدرنیته را مطرح می کند. اصولاً امکان ندارد که بدون داشتن مبنای معرفتی وارد تاریخ شد خصوصاً بحث سنت و مدرنیته که به تبع وقوع مشروطیت در ایران مطرح شد.

* دلمشغولی فریدون آدمیت در تألیفاتشان بیشتر در چه حوزه ایی است؟

– تحلیل آدمیت این است که خود را مورخ تاریخ مشروطه می دانند. فکر ایشان مشروطه است و نهاد فکرشان بر مبنای اصول فکری و اجتماعی مشروطه بنا شده است و در کتابهای خود هم همین فکر را عرضه می کنند. در واقع تألیفات دکتر آدمیت در رابطه با مشروطیت نظریه پردازان آن و رویدادهایی که به وقوع پیوسته یک پل ارتباطی است بین وقوع مشروطیت و تحلیل مشروطیت که خواننده امروز را به زمان مشروطیت متصل می کند. از این جهت کتاب های آقای آدمیت، در حوزه مشروطیت کتاب های کلاسیکی است.

* اما توجه ایشان در مورد سیر تحولات فکری فتحعلی آخوندزاده، احمد طالبوف و یوسف خان مستشارالدوله را در بر می گیرد، یعنی بیشتر به دوره پیش از مشروطه می پردازد؟

– ببینید مشروطه یک رویداد ناگهانی در تاریخ فرهنگ و سیاست ایران

www.takbook.com

نبود. بلکه جنبش مشروطیت مثل هر پدیده اجتماعی که در یک جامعه رخ می دهد دارای پیش زمینه هایی بوده است مانند جنگ های ایران و روس که اولین تلاطم را در ذهن ایرانی ها وارد کرد و بعد از آن یک سری نخبگانی که مرتبط با دنیای مدرن بودند متوجه شدند که فرهنگ سنتی در شرایطی که به وجود آمده پاسخ گوی مسائل تازه در سیاست، فرهنگ و اقتصاد ایران نیست. مجموع اینها یک دوران در حال گذر را در ایران آن دوران بوجود آورد که قبل از مشروطه شکل گرفته بود. بخش عمده ای از شکل گیری فرهنگ جدید در ایران را ما مدیون کسانی هستیم که در آن دوران منورالفکر خوانده می شدند و با انتقال مفاهیم جدید، نظام فکری قدیم را به چالش می گرفتند. در واقع با اندیشه ها و نوشته های آخوند زاده، میرزا ملکم خان، مستشارالدوله و طیف خاصی از نخبگان خاص آن دوران بودند که جریان منورالفکری در فرهنگ ایرانی پدید آمد و به عصر استقرار مشروطیت منتهی شد. در کنار منور الفکران عده دیگری بودند که دانش آموخته معارف سنتی بودند و بدون آگاهی از مبانی تجدد و تحولی که در تمدن انسانی به وقوع پیوسته بود، مجبور شدند که با جریان مشروطه خواهی و تجددطلبی پیش بیایند. همانند آن چیزی که بدون تحقیق و دقت لازم گفته شده علمای نو اندیش. در آن زمان علمای سنتی با مبنای معرفتی تجدد و مدرنیته آشنا نبودند و فکر می کردند که نظام جدید می تواند بهتر از نظام قدیم باشند.

* چه کسانی معتقد به این ایده ها بودند؟

ـ اسناد و آثار برجای مانده از دوران مشروطیت همانطور که اشاره کردم، تقابل دو اندیشه قدیم و جدید را روایت می کنند. عده ای که منورالفکر بودند و متجدد و منتقد سنت و عده دیگری که وام دار سنت قدمایی بودند، برخی از این افراد هیچ تحولی را نمی پذیرفتند و مدافع وضع موجود بودند نظیر شیخ فصل الله نوری، شیخ حسن کربلایی و... اما عده دیگری از سنتگرایان با آگاهی که از افکار و ایده های منورالفکری به

www.takbook.com

دست آورده بودند، احساس می کردند که با تغییر وضعیت سیاسی، موقعیت آنان هم بهتر خواهد شد - البته باید عوامل این ذهنیت در راستای شرایطی که علما در عصر قاجاریه داشتند به تامل گذاشت و سخن از آن بحث جداگانه و مفصلی می طلبد - به هر حال این دوگانگی موجب شد که یک سو تعبیر مبنی بر تقسیم علمای سنتی به مشروطه خواه و مشروعه خواه به وجود آید که با در نظر گرفتن سیر تمدنی بشریت و تحولات فرهنگی که در اندیشه انسانی پدید آمده بود، در حقیقت علمای مشروطه خواه هم در بنیان های فکری خویش مشروعه خواه بودند و از واقعیت نظام سیاسی مشروطیت که محصول ترقی اندیشه آزادیخواهی و برآمده از رشد نهاد پارلمان در غرب بود، بی اطلاع بودند و مشروطه خواهی آنان در حد ظاهر متوقف بود. مثلا سید محمد آقای طباطبائی در مجلس اول گفته است: «ما نمی دانستم مشروطه چیست. بعضی از مطلعین مزایای آن را به ما گفتند ما بررسی کردیم دیدم چیز خوبی است و امنیت می آورد. بخاطر همین گفتیم که مشروطه بیاید» و یا در صحبت های سید عبدالله بهبهانی هم داریم که قسم می خورد «به والله ما نه دنبال مخالفت با شاه هستیم و نه مستبد هستیم. ما فکر می کنیم که مشروطه چیز خوبی است امنیت می آورد و می خواهیم با آن احکام اسلام را خوب پیاده کنیم. بخاطر همین مشروطه را می پذیریم» نظیر این دیدگاه را حتی می توان در رسالات علمای به اصطلاح مشروطه خواه مثل نائینی و خراسانی هم دید. بنظر می رسد عده ای که امروزه می گویند در مشروطیت علمای نو اندیش حضور داشتند دارای اشکال است. اگر نگاه ما نگاه فلسفی و معرفتی باشد و مبنایی را در نظر بگیریم تجدد دارای مبنایی است که این افراد از آن مبنا با خبر نبودند و ما هم انتظار نداریم که حتماً همه آنجا متجدد باشند. من با فاصله ۰۰۱سال به آن دوران نگاه می کنم و به این نتیجه می رسم. همانطور که آقای آدمیت با فاصله ٦٠و ٧٠ساله نگاه می کرد و به مسائل دیگری رسیدند. با این حال توجه به مبنا در کار من مهم است. به گفته آقای طباطبائی مشکل مبانی در مسائل تاریخی و فکری، رکن اساسی است و بدون توجه به آن دچار اشتباه در بازخوانی جایگاه اشخاص و قرائت تألیفات

www.takbook.com

و آثارشان خواهیم شد. بر این اساس آیا می شود نائینی را که بعنوان نمونه عالی ترین عالم نواندیش مطرح است با شناخت مدرنیته بیاید این مطلب را در کتابش بنویسد که تمام پیشرفت های دنیای غرب نشات گرفته از احادیث اسلامی است. این مسائل است که ما را به تامل وا می دارد که امروز یک بازخوانی جدیدی در مورد مشروطه و جریانات فکری، افرادی که نقشی در جریانات مشروطه داشتند و اصلا خود رویداد مشروطه بکنیم این ما را وارد یک بحث دیگر می کند که آیا مشروطه شکست خورده است یا نه.

* در ایران هنوز چندان نمی توان به خوبی دریافت که بالاخره مشروطه شکست خورده یا نه به حیات خود ادامه می دهد؟ می خواهم بدانم چه کسانی ابتدا به شکست مشروطه معتقد شدند.

– چپ گرایان و سنت گرایان معتقدند که مشروطه شکست خورده است اما من که در همین جامعه زندگی می کنم، اثرات مشروطه را در آن می بینم. این جامعه با گذشت یک قرن از مشروطه و حوادثی که از سر گذرانده، مجبور است حداقل به صورت ظاهری هم شده، پارلمان، تفکیک قوا و قانون اساسی مدونی داشته باشد. البته اینکه عمل واقعی نهادها در جامعه مراعات نمی شود و بر روی مکانیسم انجام نمی شود مطلب دیگری است. این چیزی که به ظاهر وجود دارد نشان می دهد که مشروطه یک پروژه ناتمام است نه شکست خورده است. نه کاملاً پیروز شده است بلکه فرایند تاریخی خود را طی می کند.

* در بحث از سیر بعدی مشروطیت، اعتقاد بر اینست که وقتی یک نهادی از قبل تاسیس شده و یا یک نهادی به کارخود ادامه می دهد، در واقع گذشتگان کار خود را انجام داده اند اگر دو دهه بعد انحرافاتی در سیر مشروطه خواهی روی می دهد ربطی به پایه گذاران مشروطه ندارد؟

www.takbook.com

– دقیقاً همین گونه است، ببینید ما در برخورد با پدیده ای یک بار از منظر وجودی آن را نگاه می کنیم یعنی یک اتفاقی رخ داده در سال ۱۲۸۵ خورشیدی، فرمان مشروطیت صادر شده اولین پارلمان در ایران تاسیس می شود، اولین قانون اساسی عرفی تدوین می شود و یک بار دیگر از منظر معرفتی مشروطیت بررسی می شود و هر کسی با پیش فرض های خود، با علایق شخصی، با وابستگی های حزبی خود به آن نگاهی می کند و یک استنباطی می کند

* محمدعلی فروغی شخصیتی ادیب، فیلسوف و سیاستمردی است که به عمق سیاست و جامعه نظر داشته است، در مورد او گفته اند که وی فرد متنفذی بود اما حیطه اختیارات خود را محدود نگه می داشت و خیلی فیلسوفانه واکنش نشان می داد و تنها مقطعی که خیلی منشا اثر بود و یا احساس می شود که خیلی از خود جسارت به خرج داد در اشغال ایران از سوی متفقین است که مامور می شود دو پادشاه را با هم تعویض کند. چیزی که در کتاب شما نمایان نیست رفتار شناسی فروغی است و بیشتر آرای فلسفی او آشکار است. برآیندی که از جایگاه آقای فروغی دیده می شود چیست و حاصل چه نوع دیدگاهی است؟

– من فروغی را در غالب آن کتاب با توجه به روش تاریخ نگاری اندیشه در همان غالب زمانی و مکانی خودش دیدام و از این نظر منزلت تاریخی فروغی حاصل مشروطه بوده و او تربیت شده مکتب مشروطه خواهان است و به نظر من ماجرای دهه ۰۲ تنها یکی از خدمات فروغی بود که باعث شد با نفوذ خود از فروپاشیدن جغرافیایی ایران جلوگیری کند. قبل از آن خدمات زیادی فروغی انجام داده بود، او یک دوره رئیس مجلس بود. در دوره اول در دبیرخانه مجلس مشغول به کار بود و اولین کتاب اقتصاد سیاسی و حقوق اساسی در ادبیات فارسی به تحریر آقای فروغی است.

www.takbook.com

* در بین مکاتب فکری نمی توانم درک کنم که فروغی متعلق به چه مکتبی بود؟

– منش و تألیفات فروغی ثابت می کنند که او تربیت شده مکتب تجدد بوده است. ما می توانیم نقش فروغی را در ساختارهای فرهنگی و مدنی جدید جامعه ببینیم مانند بنیاد دانشگاه، فرهنگستان و.... از طرفی همانطور که گفتم فروغی از نظر تئوریک و فرهنگی هم مبنای تجدد و ارگانسیم آن را درک می کرد. زمانی که می گفت من به فلسفه تکامل داروین معتقد هستم در مسائل سیاسی هم آن را پیاده می کرد. در واقع فروغی نهاد سازی می کرد و از این جهت شخصیت مهمی است و جایگاه او در تاریخ اندیشی از ۲جهت قابل اهمیت است ۱ـ اندیشه ورز بود ۲ـ عمل گرا بود و بنابر این خصایل حلقه و حد واصل بین دوره روشنفکری مشروطه و بعد از آن بوده است.

* در عصررضا شاه اشخاصی مانند فروغی ، داور، تیمور تاش که فصل مشترکی بین روشنفکران، دولت و مردم بودند چرا نتوانستند مشروطه را به فرجام منطقی خود برسانند؟

– اولا این مساله را در نظر داشته باشید که عصر رضا شاه دوره مهمی است که باید به دور از حب و بغض های ارزشی به آن در همه جوانبش پرداخته شود. اما در رابطه با سوال شما که بیشتر ناظر بر عملگرایی روشنفکران است، ما شاهد دوره ای هستیم که تا حدود زیادی آرمانها و اهداف مشروطیت در جامعه اجرا می شود، همانطور که بعضی از تلاش های مشروطه خواهانه ناکام می مانند، مثل از موضوعیت افتادن استقلال پارلمان ضعفی است که در عصر رضا شاه می بینیم. با این حال در زمینه های گسترده نهاد سازی آن دوران یکی از سرنوشت ساز ترین دوران تاریخ ایران زمین است. در همین رابطه می توان به اقدامات داور در ایجاد دادگستری نوین اشاره کرد. علی اکبر داور یکی از آرمانهای

www.takbook.com

مشروطه را توانست پیاده کند که منحل کردن عدلیه قدیم است و با توجه به شرایط آن روز کار بسیار مشکلی بود. شما فکر کنید که در یک جامعه سنتی قدیم که تمام محاکمات در دست علما است و یک مکلایی از اروپا برگشته و می گوید برای اینکه این وضعیت نابهنجار از بین برود باید دادگستری تاسیس شود و این کار را انجام داده و حتی تا امروز هم ما مدیون داور هستیم. داور در کنار قوانین عرفی جدید که پی ریزی کرد حتی ساختمانهای جدید و مفاهیم جدید علم حقوق را وارد این کشور کرد و آن را نهادینه کرد. در کنار داور و اقداماتش در دادگستری، در نهادسازی دوران رضا شاه، تیمور تاش را داریم که بنیان گذار بورکراسی مدرن در ایران است. به نظر من علت اصلی که از این موارد غافل بوده ایم، سیطره اسطوره باوری و اسطوره سازی در ذهنیت ایرانی و دوری او از روش تاریخ نگری است، یعنی ایرانی ها همیشه اسطوره ای به گذشته و حال خود نگاه می کنند و به این دلیل نمی توانند به تحلیل وقایع و دریافت جایگاه اشخاص دست یابند.

* در اندیشه و عمل فروغی چه عاملی شاخص بود؟

– فروغی کسی بود که زمانه خود را شناخت و در خیلی از مواقع می گفت که زمانه عوض شده و این جمله، جمله انتزاعی نبود، بلکه آن را فروغی در مبنای معرفتی درک می کرد که زمانه عوض شده و دگرگونی زمانه را تا مسائل دیپلماتیک و سیاسی پیش می برد. وقتی کتاب «سیر حکمت در اروپا» را می نویسد. در واقع با این کار او بر می گردد به تربیت های دوران جوانی خود در مکتب پدر و مشروطه. زمانی که ایشان در ایجاد نهاد دانشگاه همراهی می کند به این دلیل است که درک کرده بود تولید علم در دانشگاه صورت می گیرد و زمانی که فرهنگستان را می سازد درک کرده بود که نیازهای امروز را باید با زبان جدید مطرح کرد، یعنی در کل آن دریافت دگرگونی زمانه و همراه شدن با روح زمانه بود که فروغی را متمایز از دیگران نشان می داد و او را یک روشنفکر واقعی و عملگرا معرفی می کند.

www.takbook.com

* مسئله ای که در کتاب اندیشه سید جواد طباطبایی با آن مواجه می شویم و کمی هم آزار دهنده است پاورقی هایی است که علیه عبدالکریم سروش نوشته شده است. این احساس به خواننده دست می دهد که شما هم مانند سید جواد طباطبائی نگاه خصمانه ای نسبت به سروش دارید آیا این رویه خاص شماست یا از آقای طباطبائی برگرفته اید؟

– نه من از آقای سیدجواد طباطبائی در این زمینه متاثر نیستم. اما زمانی که بحث می شود که یکی از موانع تجدد در ایران معاصر ایدئولوژیک کردن دین است یا وارونه گفتن مسائل تجدد است، بالطبع پای سروش به میان کشیده می شود من معتقد هستم که سروش یک وقفه ای در اندیشه ایرانی ایجاد کرده است که باز خورد الان وجود دارد و این به فاصله من با روشنفکری دینی باز می گردد. من معتقدم که ما روشنفکر دینی نداریم یا دیندار داریم یا روشنفکر داریم چون روشنفکری یک تعریفی دارد که اگر با این تعریف به سراغ آقای سروش برویم، آقای سروش و امثال ایشان نه روشنفکر هستند و نه متجدد بلکه متشرعانی هستند و فهمیده اند که در دنیای سکولار امروز دین باید در حوزه شخصی باشد حال به این موضوع یک رنگ دیگری داده اند که بحث جداگانه ای لازم دارد و من در این فرصت کم وارد آن نمی شوم.

* آن چیزی که شما از سید جواد درک می کنید بعنوان یک اندیشمند ایرانی چه مشخصات مهمی دارد ؟

– به نظر من آقای طباطبائی یک کار اساسی در ایران کرده و آن این است که بعد از دوران ایدئولوژیک شدن روشنفکری با طرح مشکل مبانی ما را متوجه روشنفکری واقعی کرد. بحث انحطاط و عقب ماندگی ایران از همان دوره جنگ های روس مشخص بوده ولی جلوه های خیلی جزئی داشته است. یکی از منظر سیاسی آن را مطرح می کرده برای مثال برخی معتقد بودند که عامل بدبختی ما اینست که حاکمیت ما مستقل نیست و

www.takbook.com

یا عده ای دیگر آن را از منظر آموزش و پرورش طرح می کردند، اما دکتر طباطبائی یک حسنی که دارد و او را ممتاز از دیگرا ن نشان می دهد مشکل انحطاط ما را از نظر فلسفی مطرح کرد و من در این زمینه وامدار ایشان هستم که مشکل مبانی را برای ما ملموس کرد.

* داریوش شایگان و تحلیل افکارش یکی دیگر از تک نگاریهای شماست. سوال این چرا شایگان و چرا بحران معنویت سنتی؟

- کتابی که راجع به دکتر شایگان من در مجموعه اندیشه های ایرانی نوشتم مثل دیگر کتابهایم در واقع سنجش ایده هایی است که خودم روزگاری با آنها احساس همدلی می کردم. با تألیف این کتاب، من به تفاوت دو دنیای قدیم و مدرن در حوزه های حسی و معنوی پرداختم و با پشت سر گذاشتن معنویت سنتی که امروزه شایگان قرائتی تازه از آن ارائه می کند، به این نتیجه رسیدم که بدون خلط مفاهیم، دنیای مدرن خود دارای معنویت است. حالا معنویت را به عنوان یک دستگاه منسجم فرهنگی بگیریم که گذشتگان در اشراقیگری و باطنیگری آن را می خواستند و یا اینکه معنویت را در معنای زندگی بگیریم، من بر این باورم که مدرنیته هم نظام فرهنگی معنویت خاص خود را دارد و هم به زندگی معنایی انسانی تر داده است. بر این اساس در کتاب داریوش شایگان و بحران معنویت سنتی به معنادار بودن مدرنیته و خاتمه معنویت سنتی در تمامی اشکال و انواع آن پرداختم.

* در ایران بین وقایع نگاری، شرح حال نویسی، تاریخ اندیشه کمتر تفاوتی قائل می شوند. طرح تاریخ اندیشه ایرانی را چه کسی ارائه داد است؟ و در اندیشه ایرانی از جمله ملکم خان، فروغی، آدمیت، داریوش

www.takbook.com

شایگان به اندیشمندانی چون سید جواد طباطبائی تنه می زنند که مایه های دینی و سنتی بیشتری دارند. خصوصاً در سخنرانی اخیر خود در سیمنار مشروطه احساس می شود که به غالب سنتی بیشتر نزدیک شده و مجموع مطالعاتش آن را به این حوزه نزدیک می کند اما در هیچ کتابی دیده نمی شود که نهاد روحانیت و دین را مورد انتقاد قرار دهد و احساس می شود که دلیلش اینست که ایشان بیشتر سنت گرا هستند.

– در رابطه با دکتر طباطبایی تا آن جا که من از نوشته هایشان فهمیده ام ایشان بیشتر وامدار مدرنیته هستند. بیش از این را باید از خود دکتر طباطبایی پرسید که چرا روحانیت و دین را مورد انتقاد قرار نداده اند. اما در رابطه با سخنرانی ایشان در سمینار مشروطه، تا جایی که من اطلاع دارم گزارشگران دست به گزینش مطلب ایشان زده و مطلبی که بخش کوچکی از تحقیقات دکتر طباطبایی بوده را بدون توجه به صدر و ذیل آن منتشر کردند. اما در رابطه با طرح اندیشه های ایرانی، اصل موضوع ایده من بود که در اواخر سال ۱۳۸۰ آن را با مدیریت نشر کویر در میان گذاشتم و با استقبال ایشان کار تدوین شروع شد و در ادامه دوستانی دیگر، اشخاص و افراد دیگری را تألیف و منتشر کردند. در کل زمینه طرح اندیشه های ایرانی، گشودن راهی به افکار و اندیشه های مدرنی بود که در دو سده گذشته فرهنگ ایران را به وجود آورده و یا مورد ارزیابی و نقد قرار داده بودند و بسترهای لازم را برای تغییر در ذهنیت و فکر ایرانی فراهم می ساختند، در واقع من در تألیف تک نگاری هایم بیشتر وضعیت فعلی فرهنگ ایرانی را پایه قرار می دهم و وقتی که تاریخ اندیشه می نویسم و بر این اساس بحث اندیشه های ایرانی شکل گرفت. دیگر آنکه دغدغه های معرفتی خود من بوده که اصلاً اندیشه را در گفتگوی بین الاذهانی می دانم. من زمانی که در مورد فریدون آدمیت می نویسم در عین حال با او گفتگو می کنم. و با سبک تک نگاری حقیقت ذهن خود را بیان می کنم و در واقع حرف خودم را از زبان طرفین گفتگو بیان می کنم. یعنی زمانی که من می گویم آزادیخواهی مهم است و دکتر

www.takbook.com

آدمیت آزادیخواه است در واقع پایبندی خودم را به آزادی گوشزد می کنم. وقتی تاریخ و مبنای مشروطه را می نویسم در واقع علاقه خودم را به مشروطه خواهی اظهار می کنم. زمانی که من از اندیشه های فروغی می نویسم، در حقیقت می خواهم بگویم کسی مورد قبول من است که روشنفکر و در عین حال عملگرا است و فقط تئوری پرداز نیست و این مسائل باز هم بر می گردد به پیش فرضها و علایق ذهنی من، همانطور که آن کسی که علایقش سنتی است بدنبال تک نگاری ملاصدرا، ابن سینا و سهروردی است و در مورد این افراد می نویسد. در خاتمه لازم است این نکته را یادآوری کنم که تمام کتاب های من نشات گرفته از دلمشغولی های فکری و معرفتی خودم است.

تهران ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸٦

www.takbook.com

پایگان دیانت در مواجهه با سیاست نوین عصر مشروطیت

۱ ـ در ایران کنونی رابطه دین و سیاست یکی از گسترده ترین بحث های جاری در جامعه اهل فکر و فرهنگ، به ویژه در حوزه اندیشه سیاسی است. کم نیستند کسانی که می گویند در ایران تقریباً بدون استثناء درهمه دوره های تاریخی، این دو رکن جامعه کم و بیش در بند یکدیگر اسیر و تار وپودشان در هم تنیده بوده است. اما برآمد جریانی که برای نخستین بار ضرورت جدائی این دو را طرح کرده و آن را راه توفیق سیاست و اقبال دین می داند، شاید بتوان به آغاز جنبش مشروطه نسبت داد.

اما پیش از پرداختن به موضوع فوق بفرمائید، در آستانه بیداری ایرانیان و دوره فراهم شدن مقدمات این جنبش، رابطه دین و سیاست چگونه و یا به قول دکتر جواد طباطبائی میان دیانت و سیاست در ایران چه نسبتی برقرار بوده است؟ آیا اساساً در آن زمان نگرش دینی یکدستی به سیاست، در میان پایگان مذهبی ـ آخوندها ـ سلطه داشت؟

www.takbook.com

ج ۱- دوران قاجاریه همانطور که از نظر تحول فرهنگی و اجتماعی ایران دارای اهمیت است، از نظر دگرگونی که در جایگاه دینداران به وجود آمد و رابطه آنان با دربار و اقشار مردم را تحت تاثیر قرار داد هم دارای اهمیت است و برخوردهایی که در آن دوران از سوی پایگان دینی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی به وقوع می پیوست، علمای دینی را با چالش های تازه ای مواجه ساخته بود؛ بخشی از این چالشها و هماوردیها از سوی دینداران بود که از درون دین قدمائی برمی آمدند و جریان های دینی نوآئینی را پایه گذاشتند که بر جریان دینی بعد از خود، در زمینه های اعتقادی، اجتماعی و سیاسی تاثیرات بسزایی گذاشت. اما چالش دیگری هم که فرهنگ دینی را با مشکلات جدی مواجه ساخته بود، از بیرون آموزه های دینی برمی خاست و نشأت گرفته از درک و دریافتهایی بود که برخی از نخبگان سیاسی و فرهنگی تجددگرا و منورالفکر به دنبال آشنایی با فرهنگ و تمدن مدرن، در برابر علمای سنتی قرار می دادند. شاید بتوان هر دو چالش را در نگرشهای دینی به سیاست دخیل دانست.

برای اینکه بهتر بتوان به شرایط آن دوران پی برد، آگاهی از سیر رهیافتهای علمای دینی به سیاست ضروری است. سیری که در تبار نزدیک خود به دوران صفویه و رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران برمی گردد و در زمینه های باستانی اش در ایده های ایرانی فره ایزدی و آموزه های اسلامی ، جای دارد. در حقیقت کنشها، واکنشها و ایده هایی که علمای سنتی در برابر حوادث عصر قاجاریه و بخصوص پدیداری مشروطیت در ایران از خود ظاهر می ساختند، معطوف به گذشته ای تاریخی است که بنیانهای معرفتی و اعتقادی را در خود جای داده است. (سیر تاریخی رهیافتهای سنتی به امور سیاسی را من به اجمال در کتاب «قدرت سیاسی در اندیشه ایرانی از فارابی تا نائینی» آورده ام.)

با تکیه بر این زمینه تاریخی و معرفتی می توان به پرسش سؤال شما پرداخت؛ در این رابطه باید گفت که در پیش زمینه های وقوع انقلاب مشروطیت، علمای شیعه با غاصب دانستن هر نوع حکومتی در زمان غیبت، حاکمان وقت را غاصب امر امام می دانستند و عده ای بر اساس

www.takbook.com

این دیدگاه، از سیاست دوری می جستند. اما عده دیگری از علمای آن دوران، با توجیه برخی از متون کلاسیک دینی، همکاری با حاکمان را از باب «المماشاه مع خلفاء الجور» جایز دانسته و در مسائل سیاسی دخالت می کردند. این گروه از علما حلقه واسط میان رعیت و دربار را بر عهده داشتند و به غیر از موارد استثنایی که منافعشان ایجاب می کرد، در کنار دربار و حاکمان جور بودند.

مسائل مالی و اخذ وجوهات شرعی به همراه در دست داشتن امور قضایی، اصلی ترین موارد حضور علما در عرصه های سیاسی و اجتماعی ایران زمان قاجاریه بودند؛ همانطور که از متون دینی بر می آید، ریشه و پایه این برخوردها از سوی علمای دینی به نائب مناب بودن مجتهدان در زمان غیبت و مساله امامت در اصول اعتقادی شیعیان برمی گردد که بر اساس احادیث منقوله، راویان احادیث متصدیان دینی در عصر غیبت خوانده شده اند و در واقع همانطور که فقهایی چون میرزای قمی و کاشف الغطا و... در عصر قاجاریه در مکتوبات خویش به آن پرداخته اند، حاکمان واقعی در جامعه شیعه، مجتهدانی هستند که امر حکومت را به پادشاهان تفویض کرده اند؛ در زمان جنگهای ایران و روسیه هم فتحعلی شاه با استناد به این عقیده، علما را به صدور احکام جهادیه ترغیب کرد و لشکریان خود را به استناد آن احکام در برابر روسیه آراسته کرد. بنابراین هر نوع حکومتی در زمان غیبت از نظرگاه شیعیان، حکومت غصبی بوده که حق امام را از آن خود کرده و چون روایات دلالت دارند بر نیابت علما از امام غائب، پس حکومت واقعی باید از آن فقها باشد؛ ایده ای که پیش از آن دوران در برخی از رسالات و تألیفات علمای دعوت شده از سرزمینهای عربی به ایران عصر صفویه تبیین شد و در عصر قاجاریه منسجم ترین شکل آن را ملا احمد نراقی در کتاب «عواید الایام» عرضه داشت.

در این دیدگاه شیعی، تمامی لایه های سیاسی و اجتماعی نشات گرفته از آموزه های مذهبی بوده و حدود اختیارات حاکم که همان نائب امام زمان و فقیه دارای ولایت الهی است، از احکام فردی تا مسائل جمعی را شامل

www.takbook.com

می شود و جایی برای جدایی حوزه سیاست از دیانت باقی نمی گذارد.

بر اساس این دیدگاه بود که در زمان قاجاریه میرزای قمی، اجازه جهاد را به پادشاه وقت صادر می کرد. کشف الغطاء حکمران را دارای سلطنت عرضی و سلطان مأذون از مجتهد می دانست. ملا علی کنی اکثر امور قضایی و مالی تهران را در دست داشت. حجه الاسلام شفتی مالک الرقاب اصلی اصفهان بود و به اجرای احکام شریعت می پرداخت و ظل السلطان مجری دستوراتش بود.

(این تلقی را به شیوه های مختلف می توان درمیان علمای سنتی که به مشروطه خواه نامیده شده اند هم دید و در میان مشروعه خواهان هم همین دیدگاه بوده که مبنای مخالفت با نهادهای نوین سیاسی و اجرایی قرارگرفته است.) به دیگر سخن اگر بخواهیم از واژگانی که ونسا مارتین در تألیف خود Islam and Modernism: the Iranian Revolution of 1906 به کار گرفته استفاده کنیم، در عصر مشروطیت شاهد نقطه چرخشی هستیم در فرو ریختن «نظم کهن» و مقدمات «نظم جدید»؛ یعنی در آن زمان اسلام شیعی ایدئولوژی حامی دولت و بمثابه رکن اصلی نظام قضایی و تکلیفی بشمار می رفت و مشروطه خواهی نماینده نظم جدیدی بود که در ارکان سیاسی و اجرایی کشور با تدوین قانون اساسی عرفی و برپایی پارلمان ظاهر شده بود.

بنابراین در آستانه رویداد انقلاب مشروطیت ایران، دیدگاه ثابت و واحدی در میان پایگان دین نسبت به سیاست وجود نداشت و هر کسی از سردمداران دیانت بسته به دریافت خویش از اصول و آموزه های دینی به امور سیاسی جاری وارد شده و از ظن خویش همراه یا مخالف مشروطیت شده بودند؛ در واقع در رویدادهای مشروطیت، دینداران از یک سو همان رهیافت سنتی اندرزنامه نویسی را به سیاست داشتند. از سوی دیگر، سیاست را از دیدگاه فقهی می نگریستند. از طرفی با تاثیرات گذرا و ظاهری که از منورالفکران گرفته بودند، در طیفی به تأئید لزوم دگرگونی در سیاست روی آوردند و در طیفی دیگر خواستار حفظ وضع

www.takbook.com

موجود بودند. «رساله دخانیه» اثری از میرزا حسن کربلایی که همزمان با وقوع حرکت اجتماعی علیه قرارداد رژی نوشته شده، نمونه ای از مخالفت پایگان سنت دینی در معارضه با مدرنیته سیاسی و اقتصادی بشمار می رود. از طرف دیگر با شیوع نوآئین های مذهبی و اعتقادی، عده ای از دین باوران حوزه سیاست را خارج از حوزه دیانت می خواندند و با تعبیری که میرزا آقا خان کرمانی با تبیین دیدگاه نوآئینی دینی، در کتاب «هشت بهشت» که بر اساس متافیزیک بابیه و ازلیه آن را نوشته است، یک دهه قبل از صدور فرمان مشروطیت، با جداسازی امر دینی از امر سیاسی، ارجحیت نظام سیاسی مشروطیت را بر حاکمیت استبدادی به اثبات رساند و برخی از نهادهای مدرن سیاست را با مزایای آنها برای انتظام جامعه بیان نمود.

در واقع برای روشنگری دقیق نقش علمای سنتی در سیاست عصر مشروطیت باید به سرآغازهای ورود همه عنصر دیانت در سیاست قاجاریه چه در لزوم کسب مشروعیت دینی بنیانگذار آن سلسله و چه در جریان جنگهای ایران و روسیه بپردازیم که خصوصا آن جنگها، نقطهٔ آغاز برخورد ایران و مدرنیته و شروع تلاطم و دگردیسی در نگاه دیانت به سیاست است.

۲ ـ در روایتهای تاریخی گفته می شود؛ در جریان جنگهای ایران و روس به ویژه در آغاز دور دوم آن که بار دیگر به شکست ایران انجامید، پایگان دین نقش بسیار فعالی داشتند. و تحریض فتحعلی شاه قاجار در صدور فرمان «جهاد» با «کفار» روس را باید به پای آنان نوشت. گفته می شود بسیج گسترده مردم در دفاع از این جهاد، اساساً حاصل فتواهائیست که توسط بزرگان این قوم صادر شده بود. علیرغم این نفوذ گسترده و تاثیر کلام بر شاه و رعیت، این پرسش پیش می آید که آنها چرا سرکردگی

www.takbook.com

جهاد را به شاه وقت می سپارند؟ و برمبنای کدام نظریه دینی بود که اطاعت مسلمین از سلطان واجب و مخالفتشان با وی مستوجب غضب الهی قلمداد می شد؟ نظر به «جائر بودن» حکومت غیر ولی امر چگونه مشروعیت فرمان به جهاد شاه پذیرفته بود؟

ج ۲- نخست اینکه بسیج گسترده مردم در جهاد علیه روسها را حاصل فتوای علما دانستن، دیدن تنها بخشی از رویدادهای تاریخی آن دوران است، آن هم نه به صورت نقش بسیار فعال علما، بلکه نقش پایگان دینی در آن جریانات - چه حضور در اردوی جنگی فتحعلی شاه در چمن سلطانیه و چه در صدور فتاوی جهادیه، همه با روحیه ای منفعلانه بود؛ می دانید که از یک طرف وجود شخص مقتدر و آگاهی چون میرزا عیسی قائم مقام فراهانی بود که صدور آن فتواها را موجب شد.

به نوشته رضا قلی خان هدایت «جناب قایم مقام میرزا عیسی فراهانی رساله جهادیه جمع کرد و خلق ایران را بر مدافعه روسیه رغبت و شعف افزود.» از طرف دیگر علمای آن دوران در برابر رخدادهای سیاسی، یک کل صنفی را تشکیل نمی دادند که متفقا علیه روسها و در دفاع از ایران اقدام به صدور فتاوی بکنند و به اصطلاح نقش فعالی داشته باشند؛ به تعبیر رضاقلی هدایت در زمانی که جنگهای دوم با روسیه منجر به انعقاد قرارداد ترکمنچای شد، «اعاظم آذربایجان نیز مذبذبین بین ذالک بودند، گروهی از نایب السلطنه خایف و مأیوس و جمعی به سردار روسیه مایل و مأنوس به مضمون یحب الانقلاب ولو علینا، هر کس از راهی به فتنه انگیزی رغبت داشت.» تاریخ مواردی را به ما گزارش می کند که حتی برخی از این علما، با مهاجمان روسی همدست بودند و یکی از آن نمونه ها، ماجرای مجتهد تبریزی است که در غیاب عباس میرزا، از فرماندهان و ۰۰۰۳ صالدات روس در تبریز پذیرایی می کرد و به حمایت از آنان برخاسته بود.

مراد ارسال عرایض و دعوت آقا میر فتاح است که آن جریان را هدایت

www.takbook.com

در روضه الصفای ناصری اینگونه گزارش می کند « و مقارن این حال شهر به هم آمده هیاهو برخواست... آقا میر فتاح ولد جناب علامه العلما حاجی میرزا یوسف تبریزی که بعد از فوت پدر بزرگوار به حکم وراثت امام و پیشوای اهل تبریز بود و ساغر خاطرش از باده غرور و جوانی لبریز در حفظ شهر و شهریان اطاعت نیارال روسیه را اولی و انسب و به صرفه وقت اقرب دانسته ... و از تسلیم و تمکین روسیه سخن راند و عموم اهالی شهر را با خود مطابق و موافق کرد.» گذشته از این مسائل همانطور که در پاسخ قبلی توضیح دادم، تفویض امر جهاد به شاه وقت، نشأت گرفته از همان ایده کنار آمدن (مماشات) با حاکم جائر در عصر غیبت بود و در این رابطه به یک نکته اساسی هم توجه داشته باشیم که آن تفویض هم فقط منوط به اجرای حکم جهاد بود و به حوزه های دیگر حکومتی که از نظر شیعیان در زمان غیبت غاصب است، ارتباطی نداشت. ایده ای که در همان دوران با حکومت مأذون از مجتهد به توجیه عملکرد قاجاریه می رسید و به این ترتیب غاصب بودن حکومت و حضور آن را در جامعه می پذیرفت.

در واقع به تعبیری که ملا احمد نراقی در معراج السعاده آورده است «سلاطین عدالت شکار و خواقین معدلت آثار عالم پناه» که از «جانب حضرت مالک الملک برای رفع ستم و پاسبانی عرض و مال اهل عالم معین شده»، یکی از توجیهاتی است که جریان غالب پایگان شیعی در جمع میان غاصب بودن حکومت در عصر غیبت و مماشات با آن را بیان کرده است.(ر.ک: معراج السعاده، ص ٤٨٥) بدین ترتیب حکومتی که در نظر جائر بود، در عمل عادل از کار درآمد! بنابراین روشن شد که پایگان دینی وقت به خاطر ایده ای که در برقراری حکومت جائر عادل در زمان غیبت داشتند و هم به خاطر اینکه خود عاری از قدرت جنگی بودند، امر جهاد را به شاه وقت تفویض می کردند و همانطور که گذشت، در تعارضی که میان عمل خود و نظر دینی داشتند، به توجیه شرعی جائر بودن حکومت از منظر اجرای احکام شرعی توسط همان سلطان، عمل جهادی حکومت غیر ولی امر پذیرفته می شود.

www.takbook.com

۳ ـ یکی از پایه های اصلی پرسش های ما در این بحث و در باره آن دوره، البته سیاست دولت های وقت ایران و نقش و نفوذ آخوندها بر آن یا در برابر آنست. در هر صورت در آستانه ورود ایران به دوران جدید، مردم از مجرای توجیهات شرعی آخوندها حضور و کارکرد حکومت را می پذیرفتند. بهترین نمونه هم این که در جریان جنگهای ایران و روس و شاه وقت و سردار و فرماندهان جبهه ایران (شاهزاده عباس میرزا و میرزا قائم مقام فرهانی) برای بسیج لشکریان خود متکی به نفوذ فرمان خود نبودند و برای این امر ناگزیر از اقناع «علمای دین» به صدور فتواها ـ جهادیه ها ـ بودند. آیا «مماشات با حاکم جائر در عصر غیبت» از سوی بخشی از آخوندهای شیعه یکسویه بود یا این که در حوزه سیاست، از سوی دستگاه حکومتی، روشنفکران و رجل ایران هم برای دستیابی به افکار عمومی و به آرای مردم «خط مماشات» دیده می شد؟

ج ۳- در پاسخ به سئوال شما ذکر دو نکته اهمیت دارد: اول اینکه تا پیش از استقرار مشروطیت و حتی تا چندی پس از آن، جامعه ایران از شکل سنتی خویش خارج نشده بود و می دانید که سرآمدان جوامع سنتی - با تفاوت فرهنگی که میان آنها بود - متصدیان دینی بودند؛ اینان امور اخلاقی، اجتماعی و... جامعه را در دست داشتند و بالتبع حوادثی مثل وقوع جنگها و برخوردهای نظامی از آبشخور فتاوی شرعی و برآمده از اعتقادات دینی بودند؛ بنابراین در سالهای جنگهای ایران و روسیه که در سپیده دم آشنایی ایران زمین با غرب مدرن به وقوع می پیوستند، طبیعتا- مرجع تشخیص درستی یا نادرستی رویدادها هم همان سرآمدن زمانه یا به تعبیر شما پایگان مذهبی بودند و اگر در اسناد تاریخی مطالبی نظیر صدور احکام جهادیه و یا فتاوی علمای شیعی به ثبت رسیده، ناظر به همین مسئله است و از دیدگاه امروزین نمی توان، پایگان مذهبی آن دوران را بیرون از ارکان حکومتی بشمار آورد؛ اگرچه بخشی از این پایگان به خاطر تأمین منافع خود، با حکام وقت مجادله می کردند و خواستار حق بیشتری بودند که این بحث دیگری است و فرصت دیگری

www.takbook.com

می طلبد. دوم اینکه همانطور که در پاسخ قبلی گفتم، این ایده در میان علمای شیعی از دوران غیبت امام دوازدهم، مطرح بوده و به تناسب شرایط زمانه، در بین اعضای پایگان مذهبی به اشکال و اقسام مختلفی جلوه گر بوده و در واقع برخوردی توجیهی نسبت به حفظ و یا گسترش مقام مذهبی در ارکان حکومتی بوده است؛ مثلا- در دوران صفویه این ایده تا اندرون شاهی راه می برد و در دوران قاجاریه، توجیگر دستیابی پایگان مذهبی به مقام قضاوت و امور مالیه (شرعی) بشمار می رفت. با لحاظ این دو نکته، در حقیقت دستگاه حکومتی قاجاریه در جریان جنگهای ایران و روسیه نه از نظر مماشات، بلکه از جهت اینکه جامعه در شرایط سنتی بسر می برد و به غیر پایگان مذهبی، تکیه گاه دیگری وجود نداشت، مجبور بودند که برای توجیه شرعی مقابله با مهاجمان به احکام جهادیه متوسل شوند؛ توجه داشته باشید که تنها برای توجیه نه برای راه اندازی جنگ که از آن در زبان دینی تعبیر به جهاد می شود؛ چرا که حتی اگر از منظر دینی هم به آن وقایع بنگریم، برخوردهای ایران با روسیه از حوزه مصداقی جهاد شرعی خارج بود و اصلا- عده ای از پایگان شیعی، مساله جهاد را همانند خود حکومت در دوران غیبت از موضوعیت عاری می دانستندو از طرف دیگر به نظر می رسد که غیرت وطنی بر توجیه شرعی آن جنگها غلبه داشت و به همین خاطر آحاد مردم شرکت کننده در جنگ را غیر از شیعیان، اقلیتهای دیگر دینی هم تشکیل می دادند. بنابراین آن چیزی که به تعبیر شما «افکار عمومی و آرای مردم» خوانده شده و در آن هم با توجه به شرایط آن زمانه می توان به دیده تردید نگریست، از باب تأمین «مماشات...» نبوده، بلکه به نظر می رسد این اقدامات با در نظر گرفتن منشها و ایده های نخبگان نوگرای آن دوران، برای اتمام حجت بر پایگان مذهبی بوده است. گذشته از این مسائل با بنیاد احکام جهادیه بر فرض شما چطور می توان همکاری برخی از افراد همان پایگان دینی را با متجاوزان روسی و یا همیاری بعضی از دینداران را با سپاه روسیه در سرزمینهای اشغالی توجیه کرد؟ از سوی دیگر چطور می توان چشم پوشی پایگان مذهبی را از سرزمین های تصرف شده که روزگاری به تعبیر آنها جزو زمینهای مسلمانان و در دایره دارالاسلام قرار

www.takbook.com

می گرفته، از دیدگاهی که شما مطرح می کنید تبیین کرد؟ مگر می توان از پایگان دینی حکم جهاد بر علیه مسلمانان صادر کرد و سربازان ایرانی را از پوشیدن چکمه های چرمی به خاطر اینکه نجاست را منتقل می کنند، ممانعت کرد و باز هم سخن از نفوذ احکام جهادیه به میان آورد؟ به نظر من پیش از اینکه احکام جهادیه و صدور فتاوی آن دوران را قبل از اینکه به عدم نفوذ فرمان های حکومتی مرتبط کنیم، بایستی هم به شرایط زمانه باید توجه داشته باشیم و هم به تفکیک ایده «مماشات با...» از حوزه سیاست اجرایی که برخی از نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران زمین عملی می کردند دقت کنیم؛ تواریخ هم مؤید این مسئله هستند که نخبگان نوگرای آن دوران بیشتر از آنکه دغدغه جلب حمایت پایگان دینی را داشته باشند، چه در رویدادهای جنگی و چه در دیگر رویدادهای سیاسی و اجتماعی، در پی عملی کردن نقشه های اصلاحی خود بودند و یکی از چندین نمونه از آن موارد را به نحوه برخورد عباس میرزا با آخوندهای تبریزی پیدا کرد که در هیچ امر سیاسی اجازه دخالت به آنها نمی داد و حتی در برخی مواقع که آنان اظهارنظری می کردند، با عتاب و مقابله جدی شاهزاده قاجار روبرو می شدند.

٤ ـ عبدالهادی حائری در اثر خود «تشیع و مشروطیت» می گوید: «مهمترین نیروی پشتیبان انقلابِ مشروطیت همانا علما بودند. اگر انقلاب را تأئید نمی کردند مسلماً در نطفه خفه می شد.» وی همچنین در همین کتاب می نویسد: «تحت تأثیر سید جمال الدین اسدآبادی در آن زمان اینگونه تبلیغ می شد که میان مشروطه خواهی و اسلام شیعه تفاوتی وجود ندارد.» این که این سخنان تا چه میزان حقیقت داشته اند، یک امر است، اما نظرات و سخنان و عمل برخی از روشنفکران صدر مشروطه که می کوشیدند، آرمانهای مشروطه خواهی خود را هر چه نزدیکتر و بی تعارض تر با «اسلام شیعه» تعبیر و تفسیر کرده و جلوه دهند، امر دیگریست. حضور آخوندها در جنبش های پیش از وقوع انقلاب مشروطیت تا چه میزان نتیجه استعداد، ابتکار و عکس العمل آنها

www.takbook.com

نسبت به تحولات دوران بود و تا چه میزان حاصل تحریض و تشویق روشنفکران و اهل سیاست به منظور بهره گیری از پایگان مذهبی برای به حرکت آوردن مردم و ایجاد تغییرات در نظام سیاسی ـ اجتماعی؟

ج٤- پیش از جواب سوال شما ناچار از یادآوری نکته ای هستم. در جریان مشروطیت، پایگان مذهبی بیشتر منفعل بودند تا فعال؛ همانطور که در جواب قبلی هم اشاره کردم، در نخستین دوران رویارویی ایران زمین با مدرنیته، جامعه در تمامی شرایطش سنتی بود و به تحقیق سرآمدان آن را پایگان مذهبی تشکیل می دادند. اما این نکته را هم از یاد نبریم که مشروطیت محصول مدرنیته و ایده ای غیر سنتی و غیر دینی بود و با زمینه هایی که برای انقلاب مشروطیت شمرده شده و در میان آنها کمتر از دیگر علل و عواملی نظیر پوسیدگی نظام سیاسی قاجار، بن بستهای جدی در فرهنگ دینی، دگرگونی در امور تجاری، عنصر دیپلماسی و... بحث شده است، جریان محتوم تجددخواهی ایرانیان را به مشروطیت پیوند می زد و حتی اگر پایگان سنتی دین هم آن را تائید نمی کردند، همچنان که عده ای متنابه از آنان همین کار را کردند، باز هم مشروطیت نه خفه می شد و نه متوقف می شد؛ به نظر می رسد که با توجه به تحقیقات جدیدی که در رابطه با مذهب و مشروطیت انجام گرفته، بایستی در ایده های پیشین که پایگان مذهبی را رهبران مشروطیت می دانستند، تجدید نظر جدی صورت بگیرد. امروزه ثابت شده که بیشترین قشر شرکت کننده در انقلاب مشروطیت در طیف پایگان مذهبی از میان کسانی بوده که دگرگونی اعتقادی را از سر گذرانده بودند و همراه با تجدید مطلعی در امر دینی، خواستار تجدید مطلعی در امر سیاسی هم بودند. بنابراین حضور آخوندها در جریانات سیاسی و اجتماعی دورانی که منجر به استقرار مشروطیت شد، از جنگهای ایران و روسیه تا ماجرای رژی و خود مشروطیت، نه نتیجه استعداد آنها بود، نه برآمده از ابتکارشان و نه حاصل تحریض و تشویق روشنفکران. بلکه حتی منابع تاریخی خلاف این برخوردها را ثابت می کنند و به تعبیر شما

www.takbook.com

بیشترین اقدامات پایگان مذهبی به رویدادهای آن زمان، واکنشهایی بر خلاف جریان تاریخ و بازدارنده بود. به عنوان نمونه ای از این موارد همانطور که پیش از این اشاره کردم، «رساله تاریخ دخانیه میرزا حسن کربلایی» است که به واقع ادعانامه ای علیه مدرنیته و مدنیت جدید است. اما اینکه در آن دوران جریانی شکل گرفت که درصدد جمع میان شریعت سنتی و مدنیت مدرن بود، حکایت از نضج و شکل گیری پدیده ای بود که تازه داشت آموزه های سنتی را به موزه تاریخ می سپرد و دل در گرو مدرنیته داشت. نمونه بارز اینگونه از نخبگان میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود که با تدوین رساله «یک کلمه»، سعی در تطبیق آموزه های دینی با اصول مدرن داشت و همانگونه که میرزا فتحعلی آخوندزاده بر ناهمگونی آن تأکید داشته، باید دریافت و یافته های آن را به مسلخ انتقادی سازنده و واقعی برد، ادغامی که در بن بستهای باورهای آشفته به نتیجه محتوم خود رسید و راه به جایی نبرد.

بنابراین در جریان انقلاب مشروطیت، همانطور که در مساله احکام جهادیه گذشت، پایگان مذهبی سهم کمی داشتند و در صورت منفعلانه و از پی تأمین منافع مالی و حفظ اقتدار بر جماعت درمانده، به صفوف مشروطیت پیوستند و طبیعی است که در چنان شرایطی هم بایستی بخشی از نخبگان فرهنگی و فعالان سیاسی، برای بهره برداری از موقعیتی که آخوندها داشتند و برای گسترش رویدادهای مشروطیت به آنها روی می آوردند؛ البته این نکته را هم از نظر دور نداریم که همان روی آوری به اصطلاح تاکتیکی هم خالی از برخی مسائل نبود. نظیر برخوردهایی که ناظم الاسلام در تاریخ بیداری ایرانیان از آنها سخن گفته و یا محیط مافی در «تاریخ انقلاب ایران» از سیر حوادثی سخن به میان آورده است که در آنها، فعالین مشروطه خواه، با چه ترفندهایی پایگان مذهبی را به داخل مبارزه می کشاندند.

۵- آیا فکر نمی کنید توجه به اهداف مشروطه پذیرش این نظر که ریشه

www.takbook.com

پیوستن روحانیت شیعه – یا حداقل بخشی از آن – در جهت حفظ اقتدار و امکانات خود و یا حفظ نظام سنت بود را مشکل می کند؟ زیرا آخوندهای مشروطه خواه در عمل مدافع جنبش اجتماعی بودند که در صورت پیروزی حوزه نفوذ این قشر را محدود و از قدرت آن می کاست. بی تردید در چهارچوب حکومت قانون و تأسیس نهادهای دولت مشروطه و نهاد قانونگزاری، دادگستری و نظام قضایی عرفی و یا تأسیس نظام آموزشی نوین، حفظ نظام سنتی ناممکن می شد.

ج۵– اتفاقا– توجه به اهداف مشروطیت و فراتر از آنها، بنیانهای فرهنگی و مؤلفه های سیاسی مشروطه، منفعل بودن آخوندها را در جریانات مشروطیت بهتر حل می کند و آسانتر می توان به فهم نادرست آنان از مشروطیت و تلاشهایی که برای آن انجام دادند، دست یافت. در واقع اگر بخواهیم دقیقتر به مساله مشارکت پایگان مذهبی در جنبش مشروطیت بپردازیم، بایستی دو مرحله را از هم دیگر جدا کنیم: مرحله ای که شور انقلابی بر مدافعان سنتگرای مشروطیت مستولی شده بود و آنان بدون آگاهی اساسی از نظام جدید، با آن همراهی می کردند. آنان در این مرحله فقط و فقط در پی حفظ وضع موجود خویش بودند که تقریبا از دوران ناصرالدین شاه گهگاهی بصورت آشکار و بیشتر پنهان دچار تنشهایی با حکومت بود. مرحله دوم در زمانی است که مشروطیت در آستانه استقرارش در ایران، روشنتر و شفاف تر از پیش شده و برخی از نخبگان سیاسی و فرهنگی، در گفته ها و نوشته هایشان اعم از رسالات و روزنامه ها، از واقعیت مشروطیت سخن می گویند؛ در این مرحله حقانیت سنتی مشروعه خواهان بر ظاهرسازی سنتگرایان مشروطه طلب، غلبه دارد و بی تردید با پشتوانه های تاریخی و معرفتی و اعتقادی که پایگان مذهبی از گذشته خود تا دوران مشروطیت کشیده بودند، در اینکه مشروطیت مدافع حقوق اجتماعی و محدود کننده اقتدار مذهبی به معنی تلاش در فرایند سکولاریسم است، واقع گرایی مشروعه خواهان بر همرائی و همکاری برخی از علما با مشروطه خواهان ارجحیت دارد. در مرحله دیگری که با استقرار مشروطیت شکل گرفت و به واقع ثابت شد که حفظ نظام سنتی

www.takbook.com

در تمامی لایه های آن، رفته رفته بر اقتدار سنتی در زمینه های اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی پایگان مذهبی، پایان خواهد داد، قشری از آنها بر حقانیت درک درست خویش از مشروطیت جسور شدند و بخش دیگری که با جریان پیش آمده بودند، به تأمل پرداخته و آرام آرام پای خود را از مشروطه خواهی پس کشیدند. همانطور که سرخوردگی برخی از پایگان مذهبی نظیر سید محمد طباطبایی، میرزا محمد حسین نائینی و... از ادامه همراهی با مشروطه خواهان نیز ناشی از اشتباهی بود که آنان در حضور خودشان به آن پی برده بودند؛ شاهدی بر این آگاهی پسین پایگان مذهبی به اصطلاح مشروطه خواه، یک مورد در جریان تکفیر حسن تقی زاده ظاهر شد که حکایت از همکاری شتاب زده و بدور از شناخت مشروطیت از سوی آنان بود. موارد دیگری هم تاریخ مشروطیت در این رابطه ثبت کرده است که به واسطه اطاله سخن از یادآوری آنها خودداری می کنم؛ در واقع سخن در این است که پایگان مذهبی چون معنای واقعی مشروطیت را نمی فهمیدند، با آن همراهی می کردند و وقتی هم که به واقعیت آن پی بردند، از فعالیت باز ماندند. نمونه ای از آن عدم آگاهی را در این سخنان سیدین تاریخ ثبت کرده است. سید محمد طباطبایی هم که یکی از رهبران درون ایران مشروطیت خوانده شده است و به واسطه مرشدی در پارلمان حاضر شده بود، حدود آشنایی خود را از مشروطیت اینگونه بیان می کرد:«ما ممالک مشروطه را که خودمان ندیده بودیم، ولی آنچه شنیده بودیم و آنهایی که ممالک مشروطه را دیده، به ما گفتند مشروطیت موجب امنیت و آبادی مملکت است، ما هم شوق و عشقی حاصل نموده، تا ترتیب مشروطیت را در این مملکت برقرار نمودیم.»(صورت مذاکرات مجلس، ١٤ شوال ١٣٢٥) سید عبدالله بهبهانی نیز که روی اغراض شخصی و صنفی در صفوف مشروطه خواهان داخل شده بود و همانند طباطبایی خود خواسته در اولین پارلمان ایران حاضر می شد، کیفیت شعور سیاسی خود را از نظام سیاسی مشروطیت چنین می نمایاند:«حالا بعضی می گویند ما مشروطه طلب و یا جمهوری طلب می باشیم. به خدای عالمیان، به اجداد طاهرینم قسم است که این حرفها را مردم به ما می بندند... ما نگفتیم پادشاه نمی خواهیم. ما نگفتیم دشمن

www.takbook.com

پادشاه می باشیم. مکرر چخ در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر، تمام از این پادشاه اظهار رضایت کردیم. الحق و الانصاف پادشاه رئوف و مهربان و رحم دل می باشد... ولی آنچه داد کردیم و آنچه نوشتیم، تمام را بعکس حالیش کردند... به خدا قسم است که این مطالب و شایعات دروغ است، مدرسه را می خواهیم چه کنیم، قصد ما عدل و رفع ظلم است که رعیت از دست نرود. مردم به خارجه پناه نبرند، مملکت خراب نشود... ما عدل و عدالت خانه می خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می خواهیم... ما نمی خواهیم مشروطه و جمهوری، ما می گوییم مجلس مشروعه عدالت خانه.»(تاریخ بیداری ایرانیان، ص ٤٤٣) اینها نمونه ای از موارد بسیاری است که در نوشته ها، لوایح، تلگرافات و بیانیه های علمای «مشروطه خواه» ایرانی مندرج و حکایت از مصادره به مطلوبی دارد که از آرمانها، اهداف و واقعیت نظام سیاسی مشروطیت و رویداد سرنوشت ساز انقلاب مشروطیت در ایران به وقوع پیوست و در بی توجهی و دقتی که لازمه تحقیقات تاریخی است، انحرافی بر انحرافاتی افزود که در یکصد سال گذشته، گریبانگیر مشروطیت ایران زمین بوده است.

و اگر در تاریخ نگاری مشروطیت ایران و مشروطه پژوهی از پایگان مذهبی به عنوان رهبران آن خیزش مدرن (انقلاب) نام برده شده و یا نقش آنان را محوری معرفی کرده اند، اشتباهی است که باید به استناد منابع درجه اول تاریخ نگاری آن دوران، از آن گذشت و به تعبیر من آن غلط تاریخی را تصحیح کرد؛ حتی می توان عمیق تر به این حضور پرداخت و پایگان مذهبی را در جریانی که در فرهنگ سنتی از آن به بدعت و دوری از دیانت تعبیر می شده است- منظورم اصل رخداد انقلاب است که در اعتقادات مذهب سنتی به معنی بدعت و نوآوری در دین اقدامی ناپسند و مخالف حقانیت دین است - به هیچ روش و اندیشه ای نمی توان توجیه کرد و در حقیقت ذات انقلاب چون کنشی غیر دینی بوده، طبیعتا پایگان سنتی نمی توانستند در آن شرکت فعال داشته باشند. تنها احتمالی که بر دیگر احتمالات در آن جریان رجحان دارد، همان حفظ وضع موجود پایگان مذهبی بود و در کنار آن همانطور

www.takbook.com

که گفتم، این احتمال هم دور از ذهن نیست که رشد اختلافات دربار و متصدیان مذهبی، از عوامل شرکت علمای سنتی در انقلاب مشروطیت ایران بوده است.

٦- با اعدام شیخ فضل الله نوری ظاهراً- روحانیت مخالف مشروطه سرکوب شد. اما همراهی علمای شیعه طرفدار مشروطه با پیدایش ساختار و نظام نوین به چه سرانجامی رسید، بویژه در دوره حکومت رضاشاه که اصلاحات اجتماعی بصورتی کاملا- عریان نه تنها در خارج حیطه قوانین مذهبی بلکه بعضا- در برابر آن بود؟ به نظر می رسد در این دوره نیز یکدستی و توافق میان پایوران دین وجود نداشته است.

ج٦- در این مورد هم سرکوب شدن علمای ضد مشروطه به استناد داده های تاریخی محل تأمل است و باید با آن به احتیاط برخورد کرد؛ مشروعه خواهان که خصوصا- بعد از اعاده مشروطیت به اسم خط سوم در جنبش مشروطیت خوانده شده اند، در پستوی تربیت طلاب ضد مدرن به حیات خود ادامه دادند و در دوران چهارده ساله، از استقرار مشروطیت تا کودتای ۱۲۹۹- در هر کجا که فرصتی بدست آوردند از مواضع ضد دینی و ضد اخلاقی مشروطیت نوشتند و سخن گفتند؛ به نظر من جریان ایدئولوژیک شدن مذهب در دهه بیست و ظهور عریان بنیادگرایی و بازگشت به خویشتن دهه های بعدی، همانطور که از بی عملی به اصطلاح مشروطه خواهان در دوران پسین نشات گرفته، بیش از آن ریشه در همان آموزشهایی دارند که مشروطیت و تجدد را به آینه عبرت پایگان مذهبی، چه به تعبیر شما مشروطه خواهان - و چه مشروعه خواهان تبدیل کرد و در آن وقت بود که باز به تعبیر شما در سؤال قبلی، با استقرار نهادهای مشروطیت پایگان مذهبی فهمید که باید محدوده اقتدار خود را با توجه به پیشرفت زمانه و تغییر و تحولاتی که به وقوع

www.takbook.com

پیوسته است، تعریف کند. برخی از رسالات و نوشتجاتی که از آن دوران بر جای مانده است، تائیدی است بر این عدم سرکوبی مشروعه خواهان. با این حال اگر سرکوب آنان را به معنی عدم حضورشان در نهادهای اجرایی هم در نظر داشته باشیم، باز هم این تئوری با اشکالات جدی روبرو است؛ از طرفی صدارتی که برخی از علمای سنتگرای مشروعه خواه در برخی شهرها داشتند، افکار عمومی را برای طرد مشروطیت و تجدد در ایران همیشه در اختیار داشتند و نتایجی از آن در جریان دستیابی بانوان ایرانی به حق آموزش و آزادی اجتماعی در دوران رضاشاه، از حالت پنهان خود بیرون آمد و جریانی ضد تجدد را آشکار ساخت. اما در رابطه با علمای طرفدار مشروطیت که من این تعبیر را کاملا یک غلط تاریخی می دانم، آنان هم در نهایت با مخالفت خوانی – نه مخالفت علنی که دیگر قدرتش را نداشتند– ماهیت سنتی خویش را آشکار ساختند و همصدا با علمای مشروعه خواه، به مخالفت با مظاهر و مبانی تجدد که به واقع با مشروطیت در ایران یکی و همان است، برآمدند و هر آن تحرک منفعلانه ای که در جریان انقلاب مشروطیت از خود بروز داده بودند، را به حقیقت بنیادهای سنتی و اعتقادی شان برگرداندند؛ نمونه ای از این پسگرایی ها را می توان در نوشته هایی از سید اسدالله خرقانی دید که با پشت سر گذاشتن دوران مشروطیت و عمیق تر شدن اهداف تجددخواهانه اش، از مخالفان تحولات اجتماعی و فرهنگی شد؛ منظورم مخالفت او با جریان حجاب و نوشتن رساله ای در مزمت اخلاقی کشف حجاب از دیدگاه سنتی است. مورد دیگر را می توان در کناره گیری برخی از پایگان سنتی نظیر میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی دید؛ او که با تألیف رساله ای در مسائل سیاسی و اجتماعی یعنی «مفتاح التمدن فی سیاسهٔ المدن» که سال گذشته چاپ مصحح آن را من بعد از نزدیک به یکصد سال در تهران منتشر کردم، اوایل در کنار مشروطه خواهان قرار گرفته بود، در اواخر عمر به بی تفاوتی نسبت به آرمانهای مشروطیت رسید و آن شور و شوق اولیه را در پستوی انزواگزینی سرکوب کرد. این موارد ثابت می کنند که حتی آن پایگان مذهبی که مدافع مشروطیت بودند، در دورانی که بایستی برای گسترش ایده هایشان

www.takbook.com

اقدام می کردند، در کناره گیری از سیاست و اجتماع نوین ایرانی مأوا گزیدند و با این اقدامات خویش، راه را برای ایدئولوژیک شدن مذهب در دهه بیست هموار کردند.

۷ ـ برخلاف نظر شما برخی از محققین تاریخ مشروطیت و نقش روحانیون در آن، با استناد به همان اقدامات اصلاحی نظیر کشف حجاب و کسب قانونی آزادی تحصیل یا حق رأی زنان، معتقدند که اگر اعتراضات از موضع فرهنگ دینی و سنتی، در برابر این اقدامات قدرت متوقف کننده ای نیافت بدلیل سکوت یا نشانه بی میلی علمای بزرگ وقت در دخالت در امور سیاسی بوده است. از نظر عده ای این بی میلی زمینه مناسبی برای پیشبرد اصلاحات اجتماعی فراهم می کرد و باید از آن از سوی سرآمدان فرهنگی سیاسی که در اصل باید بدنبال جامعه ای مدرن و سکولار می بودند، مورد استقبال قرار می گرفت. نمونه دیگری که در همان سالهای پس از ۱۳۲۰، به نشانه مخالفت آیات عظام وقت با ایدئولوژی سازی دین ارائه می شود، مخالفت با گروه فدائیان اسلام است. گفته می شود که بزرگترین مخالفتهای رادیکالهای بنیادگرای اسلامی، به ویژه فدائیان اسلام و بعضاً همان طلاب ضد مدرن در آن زمان و سالهای بعد با آیت الله بروجردی و یا آیت الله شریعتمداری بوده است که اولی بشدت از دخالت در سیاست اجتناب می کرد و مواضع ضدیت دومی با تشکیل حکومت اسلامی و حکومت فقها هنوز در خاطره ها زنده است.

ج۷– سئوال شما در واقع باید در دو بخش مورد تأمل قرار گیرد و ناظر به دو رویداد و دو مساله است؛ بخش اول سکوت و بی میلی پایگان دینی در برابر نوسازی سیاسی و فرهنگی است که اوج آنها را در دوران رضاشاه می بینیم. در حقیقت استقرار رضا شاه در مسند پادشاهی، تحقق

www.takbook.com

بخش اهداف مشروطیت بود که بواسطه بروز آشوبهای داخلی و دیگر مسائل، پیش از آن زمان فرصت عملی شدن نیافته بودند. در این زمینه هرگاه علمای دینی قدرت داشتند، اقداماتی را علیه تجددطلبی دولتیان و روشنفکران عملگرایی که در کنار رضاشاه بودند، ابراز می داشتند و بی میلی عده ای از آنان در ورود به مسائل سیاسی، نه از روی سکوت بلکه از یک طرف به خاطر اقتدار فزاینده دولتی عرفی بود و از طرف دیگر بیش از دوران اول مشروطیت، روشن شده بود که در فرایند مدرنیزاسیون کشور، جایی برای سیاست ورزی دینی وجود ندارد؛ بنابراین پایگان دینی واقع بینانه و از روی اجبار، از دخالت در امور سیاسی دوری می کردند. اتفاقا در این مسائل و دورانی که پایه های مشروطیت مستحکم می شد، برخی از نخبگان سیاسی متجدد هم آخرین رمقهای سنت دینی را برای پیشبرد اصلاحات اجتماعی و حقوقی از آن گرفتند و همانطور که می دانید بعضی از اولین مصوبات قضایی کشور در امور جزایی و دیگر مسائل حقوقی، با همراهی برخی از پایگان دینی نظیر تقوی و... انجام گرفت که علی اکبر داور از آنان برای تنظیم قوانین عرفی دعوت کرده بود. اما در رابطه با بخش دوم سئوال شما که مخالفت بزرگان دینی را با ایدئولوژی سازی دینی در برمی گیرد، باید گفت که این مخالفتها بیشتر در داخل پایگان دینی بوده و ربطی به جریان اصلاحات دروه رضاشاهی – حداقل از دیدگاه مثبت – نداشته است و حتی می توان به استناد رویدادهای هفتاد سال گذشته این نظر را مطرح کرد که اگر آن مخالفتها نمی شد و یا برخوردهای اصولی با ایدئولوژی سازی دینی از دیدگاه تجدد و مدرنیته انجام می شد، جه بسا ایدئولوژی دینی نمی توانست به بنیادگرایی رسیده و در همان تحرکات و واکنشهای خود به بن بست می رسید. به نظر من مخالفت کسانی چون بروجردی با فدائیان اسلام و ضدیت شریعتمداری با ایجاد حکومت اسلامی، بیش از آنکه ناظر به سلامت ذهنیت آنان و درک واقعیات اجتماعی و سیاسی کشور باشد، دل در گرو حفظ موقعیت آیت اللهی آنان بود و از منظری دیگر، خود یکی از موانع اصلی مدرنیزاسیون سیاست در ایران معاصر است. از یاد نبریم که همین کسانی که شما نام بردید هر زمان که موقعیت خود را

www.takbook.com

در خطر می دیدند، اقدام به مخالفت با فرایند تجدد می کردند و به واقع تنها در شیوه مخالفت با دولت با اهل ایدئولوژی متفاوت بودند؛ مثالی از این موارد همرائی بود که سرآمدان دینی در مقابله با اعطای حق رأی به زنان در دهه چهل نشان دادند و آن را مصداق اشاعه فحشا خواندند. باز نمونه ای بارز از این همسویی را می توان در برخورد پایگان سنتی دین با پیروان نوآئینهایی دید که حتی از کمکهای دستگاه حکومتی که بایستی در برابر اعتقادات دینی، برابرخواهانه می بود، بهره مند می شدند و آن خطی که شما در میان ایدئولوژی سازی دینی و پایگان سنتی غیرسیاسی کشیده اید، در برابر اینگونه از واقعیتهای تاریخی با سئوال جدی مواجه می شود. در نهایت همه گونه از ایدئولوژی سازی و سنتگرایی دینی، آنگاه که از دیدگاه تجدد به موقعیت دین در اجتماع و سیاست می نگریم، در یک طیف قرار می گیرند و به غیر از روشهایی که برای مواجهه با مدرنیته به کار می برند، هیچ تفاوتی با همدیگر ندارند.

۸ ـ و پرسش آخر ما این که؛ با توجه به اختلاف نظری که در میان خود سرآمدان فرهنگی و محققین تاریخی از نقش دین و پایگان آن در امر سیاست و حکومت وجود دارد، و این که؛ هریک به قرائتی از جریانی از دینداران برای رهائی از دخالت دین در حکومت تکیه می کنند، این استنادات و اختلافات بیش از هر چیز بیانگر سرگشتگی خود این نیروهاست. بنابر این قابل تصور است که همین سرگشتگی موجب آشفتگی فکری و عملی در میان نیروهائی است که در حوزه سیاست حضور دارند. این توجه از آنجا اهمیت دارد که برای رسیدن به نقطه جدائی دین از دولت، تنها تکرار این شعار و یا حتا پشت کردن و بی توجهی به هر جریان و گرایش دینی و منزوی ساختن آن، کافی نیست. از سوی دیگر تجربه این تاریخ صدواندی ساله نشان می دهد؛ تقویت هر قرائتی از دین به تنهائی و ضرورتاً به تضعیف اجتماعی قرائت دیگر نیانجامیده است. راه خروج بازگشت ناپذیر از این سرگشتگی و اجتناب از تکرار اشتباهات گذشته در باره جایگاه دین در جامعه چیست؟

www.takbook.com

ج۸- ببینید مشروطیت، رویدادها و اندیشه های آن هنوز هم برای ما زنده است و در واقع به نوعی ایران با همه مسائلی که پشت سر گذاشته و مشکلاتی که پیش روی دارد، وامدار مشروطیت و ارتقای اهداف و آرمانهای آن با توجه به نیازهای نوین جامعه ایرانی است و از دیدگاه تجدد که موضع من هم است، مساله پایگان دینی و بازخوانی نقش آخوندها در انقلاب مشروطیت و برخوردها و واکنشهای بعدی که از سوی این پایگان نسبت به اصول و برنامه های مدرنیزاسیون در ایران به وجود آمد، هم بایستی از دیدگاه تجدد و مدرنیته به تأمل گذاشته شود؛ بدون اینکه در چاه خوشباوری کاذب اصلاح دینی بیافتیم و یا اینکه سیاست بازانه، سخن از قرائتهای مختلف از دین را به میان بکشیم. بنابراین اجتناب از تکرار اشتباهات گذشته در این زمینه، بیش و پیش از هر اقدامی شفاف سازی مفاهیم را می طلبد؛ شفاف سازی که از بنیانهای سکولاریستی نشات گرفته و در ذهن و زبان ما نهادینه شده باشد. سپس می توان به جایگاه دین در اجتماع ایرانی پرداخت و با بازخوانی روشمند نقش پایگان دینی در انقلاب مشروطیت، به وضعیت کنونی رسید و از امروز آن سخن گفت. از این دیدگاه، راندن اعتقادات دینی به حوزه شخصی و دین زدایی از سیاست و اجتماع و بنیان اخلاقیات بر عقلانیت که در پدیده هایی چون سکولاریسم و لائیسیته انسجام یافته اند، اولویتی است که هم تجربه های گذشته فرهنگ و سیاست ایران زمین ما را به آن راهبر می شود و هم دستاوردهای تمدن جهانی انسانها، ضرورت آن را عینیت بخشیده است؛ امروزه دیگر اختراعاتی چون تحریف تاریخی «علمای مشروطه خواه»، پارادوکس «روشنفکری دینی»، یاوه های «هرمنوتیک اسلامی»، سیاست بازی «حکومت دموکراتیک دینی» و... تا مزخرفات ادغام اسمای الهی عرفانی در فلسفه هایدگری و بیرون آوردن نظام دموکراتیک از شورای شرعی، با تمامی وجودشان به بن بستهای جدی معرفتی و رخدادهای واقعی تاریخی برخورده اند و توان مقابله با تجددگرایی و مدرنیزاسیون را ندارند. اکنون جامعه ایران - اگرچه بیشتر از روی تأمین نیازهایش، نه بر اساس آگاهی تاریخی - به این رویداد فرخنده رسیده است که دین خارج از دغدغه های معرفتی - سیاسی و

www.takbook.com

اجتماعی، قوه ای درونی در دریافت شخصی است و آرام کننده خاص متدینان، در عرصه های سیاسی و اجتماعی هم دینداری از کارآمدی باز ایستاده و هر رنگ و لعابی که به آن داده می شود تا با پیشرفتهای اقتصادی - اجتماعی و تغییرات حوزه سیاست هماهنگ بشود، با پس زنی برآمده از ترقی خواهی و زندگی در دنیای واقعی مواجه می شود. بنابراین به نظر من راه حل نهایی برای در امان ماندن از فریبهای اعتقادی، در پروسه سکولاریسم نهفته است و با اتکا به مدرنیته و تجربیات رشد ذهنیت انسانی و شخصی کردن دین و عرفی گرایی در سیاست و اخلاق، می توان از تکرار اشتباهات گذشته اجتناب کرد و بخش عمده ای از فرایند دموکراتیک شدن - به معنایی فراتر از سیاست ورزی و ناظر به تحول در ذهن و زبان - جامعه ایرانی را تحقق بخشید.

www.takbook.com

آدمیتی که من دیدم: شکیبایی و عقلانیت انتقادی

۱ ـ آقای حقدار شما از معدود افراد و محققان جوانی هستید که تا همین اواخر با فریدون آدمیت مصاحبت داشتید. علاوه بر این وی و اندیشه هایش موضوع نخستین تک نگاری از مجموعه آثار شما بنام اندیشه های ایرانی است و می دانیم که ایشان نزد شما از مقام ارجمندی برخوردار بودند. بنابر این اجازه دهید پیش از هر چیز و در مقدمه این گفتگو درگذشت فریدون آدمیت را به شما تسلیت بگوئیم. چرا شما برای ورود به بحث اندیشه های ایرانی و بررسی آرا و نظرات اندیشمندان تاریخ معاصر مقدم بر همه فریدون آدمیت را برگزیدید؟

ج- من هم پیشاپیش درگذشت دکتر فریدون آدمیت را که به حق یکی از استوانه های فرهنگ مدرن ایرانی بودند و نمادی مجسم و عینی از افرادی بودند که تن به پستی ندادند، از حطام دنیوی دست شستند و روحشان را به اربابان خودسر و نادان و ناپرهیزگار نفروختند، به شما و دیگر همکاران تلاش تسلیت می گویم؛ تألیف من راجع به آرا و اندیشه های دکتر آدمیت - که به واقع نخستین گام در گشودن گفتگو با ایشان بود- بیش از هر انگیزه ای، ادای دین علمی- بینشی است که من و نسل من و حتی

www.takbook.com

نسل پیش از من در شناخت تاریخ اندیشه و جنبش مشروطیت به دکتر آدمیت دارند؛ بی تردید شما هم با من موافقید که دکتر آدمیت بنیانگذار تاریخ نگاری مدرن در تحلیل و بررسی سرآغازهای مواجهه فرهنگ ایران و مدرنیته در دوران مشروطیت است. همچنانکه بنیادهای تاریخ اندیشه را ایشان در فرهنگ ایرانی وارد کرده و راهگشای تالیفات و تحقیقات بعدی شده اند. در واقع نوشته های دکتر آدمیت اکنون دیگر به متون کلاسیک مشروطه پژوهی و اندیشه شناسی تاریخی متجددان و مدرنهای اولیه ایران زمین تبدیل شده است و هر محقق و تحلیلگری که راجع به اندیشه های دوران معاصر تاریخ ایران و رویداد سرنوشت ساز مشروطیت دست به تحقیق یا تالیف – چه از دیدگاه رد و انکار یا از دیدگاه اثبات و تائید – بزند، نیازمند مطالعه و مراجعه به کتابهای دکتر آدمیت است؛ دکتر آدمیت شخصیتی است که بیش از پنجاه سال از عمر خود را صرف تحقیق و بررسی جریانات فرهنگی و سیاسی مشروطیت کرده است؛ این مسئله را هم نباید از یاد برد که دکتر آدمیت تنها بازمانده ی بلافصل نسل مشروطه خواهان است که توانسته جنبش مشروطیت و ایده های آن را با استفاده از تاریخ نگاری مدرن، بر اساس معتبرین آثار و اسناد آن دوره، تدوین و تحقیق کنند و شاهد یکصد سالگی مشروطیت باشند.

۲ ـ چرا و به چه اعتباری شما بر این نظرید که تاریخنگاری مشروطیت با آدمیت آغاز می شود؟

ج– تاریخ نویسی مشروطیت همزمان با برپایی و استقرار نخستین نتایج مشروطیت به وجود آمد؛ اما آن چیزی که تألیفات و نوشته های دکتر آدمیت را در صدر مشروطه پژوهی قرار می دهد، روشمندی و استفاده از شیوه تاریخ نگاری است که ایشان بر پایه آموخته های خود از فلسفه مدرن و قرائت تاریخ به سبک علمی بنیان گذاشتند؛ روشی که بالکل از

www.takbook.com

شیوه سنتی وقایع نگاری سنتی و ثبت صرف حوادث و رویدادها می گذرد و به علل و عوامل آنها می پردازد؛ این شیوه را ما نه در تاریخ نگاری ناظم الاسلام کرمانی می بینیم. نه در تاریخ نویسی احمد کسروی و نه در مکتوبات محمد مهدی شریف کاشانی و یا هر کسی که دستی در نوشتن تاریخ مشروطیت ایران داشته است. بنابراین استفاده از روش مدرن در تاریخ نگاری است که نوشته های دکتر آدمیت را در صدر تحقیقات مشروطه پژوهی قرار می دهد و ایشان را در جایگاه بنیان گذار تاریخ نگاری مدرن و مشروطه پژوهی نوین قرار می دهد.

۳ ـ در جائی گفته اید؛ جای تأسف است؛ از زمانی که تألیفات ایشان به چاپ رسیده این آثار دچار یک بی توجهی مستمر مختص جامعه فرهنگی ما شده است. دهه های درازی این بی توجهی به طول انجامید که پیامدهای سنگینی داشت. آیا این بی توجهی به آثار آدمیت، آمیخته و مرتبط با بی توجهی به مشروطیت و اندیشه و آرمانها و دستاوردهایش نبود؟

ج- بله. بی توجهی به خیزش مشروطیت که برهه ای نوین از تاریخ کشورمان را تشکیل می دهد، به تاریخ نگار آن هم سرایت داده شد و از زمانی که تالیفات ایشان به چاپ رسیده، آرا و نوشته هایش مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و آن حالت بی توجهی دائمی که در سراسر فرهنگ ایران استمرار دارد، و من از آن به «فاجعه ایرانی» نام می برم، شامل تالیفات و تحقیقات ایشان نیز شده است. علت اصلی این بی توجهی – هم به مشروطیت و هم به دکتر آدمیت و یا هر اندیشه ترقی خواهی – سیطره فکر و تاریخ نویسی رسمی از یکسو است و چپگرایی در تحلیل وقایع تاریخی مشروطیت از سوی دیگر. به خاطر دارم مرحوم دکتر آدمیت در جلساتی که با هم داشتیم، به کرات خود را تاریخ نویس اندیشه های مدرن و مشروطیت می خواند و این برای عده ای از

www.takbook.com

چپگرایان و سنتگرایان که در توهم شکست مشروطیت با هم پیوندی محکم بسته اند و در از میان برداشتن مشروطیت وجه اشتراک دارند، گران می آمد. از سویی آدمیت با تحلیل بنیان های فرهنگی و سیاسی مشروطیت و نتایج حاصله از آن نهضت که به واقع پروژه ای ناتمام و انقلابی شایسته قرائت نوین و پیشروی در اهداف معوق مانده اش است، با مصادره به مطلوب اهداف و آرمانهای مشروطیت از طرف دستگاههای حکومتی و نشان دادن چهره ای ناقص و آشفته از آن هم به مقابله می پرداخت. همین بی توجهی به انقلاب ناتمام مشروطیت و مشروطه پژوهی بود که فاجعه ای به دنبال فاجعه ای در یکصد سال گذشته برای سیاست و فرهنگ ایران زمین تدارک دید و کج راهه ای را برای جامعه ایرانی به ارمغان آورد که حل آن بدون بازگشت به اهداف و برنامه های مشروطیت و به تعبیر آشنای محقق و مدرن اندیشی والا، مشروطه نوینی را ایجاد خواهد کرد.

٤ ـ خود ایشان نسبت به این برخورد جامعه فکری و فرهنگی نسبت به تاریخ مشروطه و سهل انگاری در درک اهمیت آن در سرنوشت ایران چگونه می اندیشیدند؟ برای ما قابل تصور است که چنین شخصیتی می بایست بسیار تلخکام بوده باشد.

ج- تمامی آثار و تألیفات بر جای مانده از ایشان دلالت بر این دارند که به هر رویدادی و اندیشه ای که مربوط به مشروطیت می شد، نظر ایشان بر نمایاندن و ثبت واقعیت آنها دور می زد و از این طریق به مواجهه با چپگرایی و سنتگرایی می رفتند. با اینکه از بد روزگار نسبت به مشروطیت و نوشته های خویش به تعبیر شما تلخکام بودند و انزوای تحمیلی را پذیرفته بودند، بواسطه آموخته های بنیانی خویش از مکتب لیبرال دموکراسی، با اینکه از نامرادی های زمانه دل خور بودند، اما هیچ وقت

www.takbook.com

واقعگرایی خوش بینانه خود را در درک ودریافت صحیح و واقعی مشروطیت زیر پای نگذاشتند و بر خلاف آنانی که همیشه در حالت قهر از جامعه و واقعیات آن بسر می برند و در واقع نق زدن را به جای نقادی قالب می کنند، ایشان با اهتمامی که نزدیک به پنجاه سال از عمرشان را شامل می شود، به تحلیل روشمند مشروطیت و معرفی عقلانی اهداف و بنیادهای آن پرداختند.

۵ ـ رویکرد جدید و گسترده دهه های اخیر به تاریخ و جنبش مشروطه چگونه به نظرش می آمد؟ آیا روزنه هائی از امیدواری مبنی بر درک اهمیت این تاریخ توسط نسلهای جدیدتر محققان و تاریخنگاران را در جامعه ایرانی می دید و اصالت و جدیتی برای تلاشها و کارهائی که روی تاریخ مشروطیت صورت می گیرد، قائل بود؟

ج- همانطور که گفتم و مرحوم دکتر آدمیت در نوشته هایش هم به آن پرداخته بودند، ایشان سیر تاریخ بشری را رو به ترقی و آزادیخواهی می دانست و بر این دانسته خود در تمامی سالیان عمرش و در تمامی نوشته هایشان پایدار بود؛ بنابراین از رویکردهای جدید در مشروطه پژوهی استقبال می کرد و با احتیاط آنها را بر اساس روشمندی و پایبندی به اصول مدرن تاریخ نگاری، به دیده تحسین می نگریست و هیچ گاه از بروز آفتهای تازه در این راه و یا فعال شدن آفتهای گذشته در اشکال تازه اش در تاریخ نگاری مشروطه، غافل نبودند.

٦ ـ هرچند جامعه فکری و فرهنگی ما آن گونه که شایسته بود در ارج

www.takbook.com

گزاری مقام آدمیت بسیار تأخیر داشت و هنوز هم دارد، اما آیا برای ایشان دگرگونی های اخیر و استقبال درخور توجه به آثار شان آشکار شده بود؟

ج- دکتر آدمیت بر این باور بودند که دوران علامگی گذشته و به دفعات در صحبتهایی که باهم داشتیم، به این نکته اشاره می کردند که «من کارم را کرده ام و آنچه در توان داشتم در نوشته هایم آورده ام، بقیه کارها را باید نسل جدید ادامه دهند.» به واقع منش آدمیت، آزاد اندیشی بود و ترقی خواهی و ایشان در این راه بر مخالفت خوانی ها و بی توجهی ها - به تعبیر خودشان - تره هم خورد نمی کردند. به یاد دارم هر زمان که کار تازه ای منتشر می کردم و با خوشحالی به نزد مرحوم دکتر آدمیت می بردم، همیشه این سفارش را داشت که: کار خودت را بکن و به تشویق و تنبیه پیرامون توجهی نداشته باشد. روزگاری کارت اگر اهمیتی داشته باشد، بر اهل فن روشن خواهد شد.

تهران ۱۱ فروردین ماه ۱۳۸۷ خورشیدی

www.takbook.com

جنگهای ایران و روسیه، نخستین آوردگاه برخورد با تمدن مدرن

۱- طی چند دور جنگ میان ایران و روس در عصر قاجاریه و فتحعلیشاه، صدمات جبران ناپذیری بر ایران وارد شد. به نظر شما علت اصلی این امر چه بود و چه عاملی را می توان، دلیل اصلی مجموعه شکست های ایران دانست؟

ج- با تشکر از شما، پیش از اینکه از دلایل شکست ایران سخن بگوئیم، لازم است که از علل وقوع جنگها پرسید و من سعی می کنم به اجمال و کوتاهی زمینه های سیاسی و دیپلماتیکی منجر شده به آن جنگها را بیان کنم تا بدین وسیله به عواملی پرداخته شود که در شکست ایران از قوای روسیه تاثیرگذار بودند؛ ماجرا از این قرار بود: در تکاپوی هرج و مرجی که با برافتادن سلسله صفویه و از بین رفتن اقتدار مرکزی نادرشاه، بر سراسر ایران سایه افکنده بود، آقا محمد خان که از سال ۱۱۹۳ ق/۱۷۷۹م رهبری خود را مرحله به مرحله بر ایل قاجار مسجل کرده بود، به دنبال کشمکش‌هایی که با خاندان زندیه و دیگر مدعیان حکمرانی بر ایران را داشتند و برای ایجاد آرامش و یکپارچگی ولایت‌های ایران، در سال ۱۲۱۰ق/۱۷۹٦م سلسله قاجاریه را رسماً در کل سرزمین ایران بنیان گذاشت و به دنبال آن، به فرو نشاندن آشوب‌های محلی و گشایش

www.takbook.com

روابط با دیگر کشورها بر پایه وضعیت تازه به وجود آمده پرداخت. در میانه آشفتگی ایران و بر اساس مسایلی که میان حاکم گرجستان ـ ارایکلی ـ و حکومت ضعیف ایران به وجود آمده بود، وی خود را در سال ۱۲۱٤ق/۱۸۰۰م به تحت‌الحمایگی امپراتوری روسیه ـ کاترین کبیر ـ درآورد؛ (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: کارترین کبیر، جان ت. الگزندر، ترجمه حسن افشار) این مساله موجب آغاز درگیریهایی شد که با جنگ‌های ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه در سال ۱۲٤۳ق/۱۸۲۸م به قرارداد گلستان و سپس قرارداد ترکمنچای و از دست رفتن مناطق وسیعی از سرزمین ایران ختم شدند. با روی کار آمدن الکساندر اول روسیه عملا گرجستان را تحت حکمرانی خود گرفت و در سال ۱۸۰۳/۱۲۱۸م دستور حمله به ایران صادر شد. این حمله موجب شد تا روسها در منطقه اصلاندوز، ایران را مجبور به انعقاد عهد نامه گلستان در قره باغ کنند. برای این که در این عهد نامه مرزهای ایران دقیقا تعیین نشده بود، این مساله بهانه آغاز مرحله دوم جنگهای روسیه شد و اختلافات تازه ای سر برآوردند. اقدامات متجاوزانه کاترین و تزار پاول که بخشی از سرزمین‌های قره باغ- گنجه- شکی- شیروان- بادکوبه- گرجستان ـ داغستان و قفقاز را در تصرف خود داشتند و در صدد ایجاد آشوب در دیگر مناطق همجوار با ایران بودند، منجر به شروع جنگ‌های منظم و دامنه‌دار در ۱۲۱۷ق/۱۸۰۳م گردید. مرحله دوم جنگ‌های ایران با روسیه به دنبال تحریکات صاحب منصبان نظامی روسیه و تائید این اقدامات از سوی تزار پاول تا سال ۱۲٤۱ق/۱۸۲٦م بود. در این دوران، قوای ایرانی با شجاعت جنگیده، ولی به واسطه ضعف در توازن نظامی و خیانت بعضی از سران قشون و حاکمان محلی، تن به انعقاد قرارداد ترکمنچای دادند.

در این گیرودار، سفارت انگلیس به فعالیت‌های میانجیگرایانه پرداخت و سرانجام فعالیت‌های سر گور اوزلی در طراحی قرارداد گلستان و سر جان ماکدونالد ـ وزیر مختار بریتانیا در تهران ـ در انعقاد قرارداد ترکمانچای نتیجه داد و وی با اطمینانی که از طرف ژنرال پاسکویچ مبنی

www.takbook.com

بر رعایت شرایط قرارداد به دست آورده بود، میرزا ابوالقاسم قائم مقام را در ماه رجب ۱۲۴۳ق/۱۸۲۸م از تهران به سمت ترکمنچای راهی کرد. مذاکرات اولیه میان صاحب منصبان ایران و روسیه در منطقه دهخوارقان نزدیکی تبریز آغاز و با طی چندین مرحله سرانجام در روستای ترکمنچای ـ که بنابه نوشته شمیم «قرارگاه اردوی پاسکیویچ بود» ـ به انعقاد قرارداد ترک مخاصمه میان قوای روسیه و ایران در سرمای زمستان شب‌های ۲۱و ۲۲ فوریه ۵/۱۸۲۸ و ٦ شعبان ۱۲۴۳ در روستای ترکمنچای نزدیک میانه انجامید. (برای آگاهی از پیشینیه نظامیگری روسها در سرحدات ایران که به قرارداد گلستان و ترکمانچای انجامید، ر.ک: سیاست نظامی روسیه در ایران- ۱۷۹۰- ۱۸۱۵، خانک عشقی)

با انعقاد این قرارداد که تکمیل کننده قرارداد گلستان و در ادامه تجاوزات روسیه به ایران بود:

۱) بخش وسیعی از سرزمین‌های حاصلخیز ایران نظیر ایروان، نخجوان، بخشی از دشت مغان و... از دست رفت.

۲) غرامت سنگینی به مبلغ ۵/۰۰۰/۰۰۰ تومان عاید امپراتوری روسیه تزاری گردید.

۳) موقعیت تازه‌ای برای قدرت‌های خارجی در امور تجاری و سیاسی ایران گشوده شد.

٤) در سیاست خارجی این قرارداد باعث شد تا نظام حق قضاوت کنسولی یا کاپیتولاسیون به ایران تحمیل شود.

۵) حق کشتی‌رانی در دریای خزر منحصر به روسیه شد.

٦) ادوات و مقرهای جنگی ایران در منطقه قفقاز در دست نیروهای روسیه ماند.

۷) موجب کاهش قدرت حکومت ایران در مهار امور کشور شد.

www.takbook.com

پیامدهای بعدی این قرارداد نیز عبارت بودند از:

۸) تجار روسی از بهره کم گمرکی برخوردار شدند.

۹) افزایش دخالت‌های سفارت روسیه در دربار و رژیم تزاری در معاهدات و قراردادهای خارجی ایران.

۰۱) زمانی که محمد علی شاه بعد از به توپ بستن نخستین مجلس شورای ملی ایران و پس از آن، اعاده مشروطیت به دست مجاهدان مشروطه‌خواه، به پشتوانه ماده هفتم قرارداد ترکمانچای به سفارت روسیه پناهنده شده و با خارج شدن از کشور، در ماههای بعدی با کمک و پشتیبانی دولت روسیه، برای بازگرداندن تاج و تخت خود دست به اقدامات آشوب‌طلبانه زد.

با این مقدمات بایستی عامل اصلی شکستهای ایران را در عدم آگاهی دولتمردان ایرانی از دگرگونی روش دیپلماسی جهان دانست که به دنبال انقلاب صنعتی، نظام مالیه را به سیستمی یکپارچه و جهانی تبدیل کرد و با هجوم به سرزمینهای شرقی و کشف و اکتشاف منابع آنان (همان نگره فرانسیس بیکنی در سلطه بر جهان یا روحیه فاوستی مدرنیته)، آزمندانه چهره ای نوین از تمدن و ارزش صنعت و مالیه در روابط بین المللی عرضه نمود؛ از طرفی ضعف ملموس قوای نظامی ایران در مقابل ارتش پیشرفته روسیه هم از دیگر عوامل شکست در جنگ بشمار می رود؛ شاید بی مناسبت نباشد که به این نکته هم اشاره کنم: اولین نوگرای ایرانی که متوجه این دگرگونی و ظهور دیپلماسی مدرن در جهان و روابط بین المللی شد، میرزا ملکم خان ناظم الدوله بود که از خطرات آن برای ایران زمین هشدار داد و اهمیت همسویی و ادغام فعالانه در آن را از سران کشور خواستار شد؛ اما با این حال زمان گذشته بود و ایران باستانی در چنبره آموزه های سنتی گرفتار و یارای درک و دریافت شرایط نوین جهانی را که در گسست از دنیای سنتی و مبادلات خارجی معنی می داد، نداشت.

www.takbook.com

۲- در اغلب منابع تاریخی، فتحعلیشاه را مقصر اصلی این شکست ها و وضعیت نابسامان ایران آن روزها می دانند. آیا شما هم با این نظر هم عقیده هستید و در مجموع چه عواملی را از جمله دلایل بنیادی عقب ماندگی ایران عصر قاجاریه می دانید؟

ج- به نظر من عنصر پادشاهی با همه اهمیتی که در اجتماع آن روز ایران داشت، یکی از علل عقب ماندگی بود؛ ناآشنایی با اصول دیپلماسی نوین، غلبه فرهنگ سنتی عیاران و سیطره دینمداری که جنگها را به جهاد علیه کفار تعبیر می کردند، از دیگر عوامل عقب ماندگی ایران در عصر قاجاریه و آغاز رویارویی با تمدن مدرن بودند؛ بنابراین سخن از علل و عوامل عقب ماندگی ایران، سخنی فراتر از عوامل شکست ایران از روسیه است و به تعبیری، تحلیل علل شکست در آن جنگها، بخشی از تأمل در عوامل عقب ماندگی ایران بشمار می رود. روحیه قضاوقدری از دیگر عوامل شکست ایران از روسیه و فراتر از آن، عقب ماندگی ایران زمین از کاروان مدنیت و مدرنیته بود؛ عارضه ای که در دویست سال گذشته گریبانگیر فرهنگ و اجتماع ایرانی بوده و راه برون رفت از آن، دستیابی به فردیت و اختیار آدمی بر پایه آموزش مدنیت و شناخت مؤلفه های اندیشگی مدرنیته را می طلبد. اگر در همان سرآغازها، ندا و سخن نخبگان آگاهی چون میرزا قائم مقام و عباس میرزا و... را وجدان نگون بخت ایرانی می شنید و به کار می بست، نه در جنگ با روسیه، توان سنگینی می پرداخت و نه در دویست سالی که بر این سرزمین گذشته است، شاهد به حاشیه رانده شدن اندیشه های مدنی نوین می شدیم؛ بنابراین با گذار از مقطع تاریخی جنگهای مورد گفتگو که به واقع یکی از عوامل شکست، وجود سست عنصری پادشاه بود، هراس از نوگرایی و ترس از ورود به مدنیت جدید، با زیرساختهای فرهنگی و فکری و سیاسی آنها را می توان به صورت فهرستی از علل عقب ماندگی ایران عصر قاجاریه تا دوره معاصر بشمار آورد.

www.takbook.com

۳- به نظر می رسد که اساسا تلقی درست و واقع بینانه ای از مناسبات بین الملل و سیاست خارجی در دربار فتحلیشاه وجود نداشت و هیچ کوششی در این باره صورت نمی گرفت. بطوریکه برقراری صلح و آتش بس میان روس و ناپلئون بناپارت، عملا ایران را از حمایت های فرانسه در برابر تهدید همیشگی روس محروم کرد. ایران نیز باردیگر به دولت بریتانیا روی آورد و به عهدنامه گلستان تن داد. دیپلماسی از چه زمانی در دربار قاجار و فتحعلیشاه مورد توجه قرار گرفت؟

ج- همانطور که اشاره کردم، بله به قول شما «تلقی درست و واقع بینانه ای از مناسبات بین الملل و سیاست خارجی در دربار فتحعلی شاه وجود نداشت.» همچنان که تا دهه هایی بعد از آن جنگها، تلقی درست و واقع بینانه ای از هیچ کدام از مؤلفه های تمدن مدرن در عرصه های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اخلاقی در میان ایرانیان به وجود نیامد. داده های تاریخی نشان می دهند که همان جنگها، اولین تکانه های آگاهی از دیپلماسی نوین را برای دربار ایران به ارمغان آوردند؛ در کنار آن ظهور مردان سیاسی که آشنایی از مناسبات جدید به هم رسانده بودند، در دهه های بعدی کم کم توانستند دیپلماسی نوین را به کار گیرند و البته باید از نظر دور نداشت که کشورمان به لحاظ شرایطی که به وجود آمده بود و تحمیلهای سیاسی که از سوی روسیه و بریتانیا بر آن در قراردادهای گلستان- ترکمانچای و قرارداد پاریس وارد شد، به صورت منفعل در صحنه جهانی حضور داشت؛ (برای دریافت موقعیت دیپلماتیک ایران در آن دوران، ر.ک: The Diplomatic relations Of Persia with BRITAN, TURKEY and RUSSIA 1815-1830, F. ADAMIYAT, 1949) می دانیم که ۱- قدرت مالی (اقتصاد)، ۲- قدرت نظامی، ۳- دانش پیشرفته، ٤- منفعت ملی و ٥- تدبیر سیاسی، عواملی هستند که با به آزمون گذاشتن آنها می توان از فعال یا منفعل بودن کشوری در عرصه دیپلماسی سخن گفت. و از دیدگاهی که من دارم، برخورد تمدنها بر اساس سیطره قوی بر ضعیف منجر به عقب ماندگی اندیشه می شود و انحطاط و زوال جامعه و فرهنگ را باعث شده و در نهایت به حذف جغرافیایی سرزمینی

www.takbook.com

می انجامد! با لحاظ این موارد ایران زمین نیز از آن دوران به انفعال غلتیده و حضوری منفعل در روابط بین المللی داشته است؛ حضوری که تا سده ای بعد و تاکنون نیز از آن نتوانسته است رهایی یابد؛ می دانیم که دیپلماسی نوین بدنبال انعقاد پیمان وستفالی و عصر صلح دائمی شروع می شود که بر اساس آن همانطور که گفتم، کشورهای صنعتی - که به صورت دولت- ملت درآمده و رسمیت یافته اند- به گسترش قدرت خود برای دستیابی به بازارهای تازه و منابع دیگران (شرق در عصر استعمار) روی می آورند؛ این هجوم ریشه در تحول ذهنیت، وقوع انقلاب صنعتی و ظهور اقتصاد سیاسی داشت که روابط بین المللی را مبتنی بر نظام مالیه ای قرار داد که رشد آن در بازاریابی در شرق و حفظ منافع آن کشورها بود؛ در رابطه با ایران که در معادلات جدید جهانی، از موقعیت ژئوپلیتیک برخوردار بود، (برای بریتانیا به علت همجوار بودنش با گنجینه امپراتوری یعنی هند، که ماجرای هرات را به ایران تحمیل کرد؛ و برای روسیه به لحاظ دست یابی به منابع طبیعی ایران و همسایگی با آبهای گرم) دو قدرت اصلی آن زمان به انواع و اقسام روشها، متعرض ایران می شدند؛ گاهی این تعرض با هجوم نظامی و ترفندهای دیپلماتیک بود و گاهی هم با پرورش افرادی در داخل دستگاه حکومتی، خود را نشان می داد. دربار قاجار که از اصول اولیه این دیپلماسی بی اطلاع بود، به لحاظ عدم رشد صنعتی کشور و نبود قوای نظامی تعلیم دیده، در عرصه دیپلماتیک نیز، کشوری منفعل خوانده می شد. این دورانی است که ایران رو به سوی انزواطلبی می آورد. در ادامه این سیاست، ایران دوره ای دیگر بی طرفی (دوران جنگ جهانی اول) پیشه کرد و در دورانی سخن از پایبندی به موازنه منفی (و موازنه مثبت) راند که متأسفانه هیچ کدام از این روشها به علت ناآشنایی با دیپلماسی نوین نتوانستند ایران زمین را به مقام کشوری فعال در روابط بین المللی برسانند. اولین اثرات این عدم آگاهی-در دوران مورد بحث ما- فریب خوردن از نیروی سوم (فرانسه در مقطعی و بریتانیا در مقطع دیگری) بود و تن دادن به قراردادهای گلستان- ترکمانچای در برابر روسیه بود که از دست رفتن سرزمینهایی از کشور را باعث شد و قرارداد پاریس در مقابل

www.takbook.com

بریتانیا که جدایی هرات را به دنبال داشت.

٤- ایران زمان فتحعلیشاه و پایان قاجاریه، از لحاظ اقتصادی در چه شرایطی بود؟ جنگ های گاه و بیگاه چه پیامدی بر اقتصاد کشور به همراه داشت؟

ج- آنگونه که تحلیلگران مسائل سیاسی و اقتصادی ایران در عصر قاجاریه نوشته اند، ایران در آن دوران از اقتصاد معیشتی برخوردار بود و چونان قرنهای گذشته، همانطور که از نظر فرهنگی و سیاسی راکد مانده بود، از نظر اقتصادی هم از شرایط دنیا، عقب مانده بود و تجار و کسبه ایرانی فقط به معاملات پایاپا و در سطح خرد اکتفا می کردند که از آن به «اقتصاد کوچه» هم نام برده اند؛ برای آگاهی از وضعیت اقتصادی ایران دوران قاجاریه، نگرش ای بر پایه اقتصاد سیاسی لازم است که من ورودی تخصصی در آن ندارم. بنابراین به صورت اجمالی و کوتاه این مساله را از دیدگاه فلسفی و تاریخی برایتان می گویم؛ طبیعی است که وقوع جنگها، بر اقتصاد ضعیف ایران جز ویرانی و رکود، چیز دیگری به ارمغان نداشت و با هر جنگی که درمی گرفت، همانطور که بخشی از خاک کشورمان به یغما برده می شد و گروهی از رعیت ایرانی، به اسیری می رفتند، ارتباطات تجاری چه در داخل و چه با خارج، دچار اختلال می شد و سر بیرون آوردن از آن، توان بالاتری را از تجار و بازرگانان ایرانی میگرفت؛ عنصری که از آن برخی از محققان به عنوان «عامل خارجی» یاد کرده اند و در تحلیل نقش بازدارنده آن به تفصیل نوشته اند؛ یکی از مهم ترین نوشته ها در این زمینه، کتاب «تاریخ اقتصادی ایران» تألیف چارلز عیسوی است که برپایه اسناد و متون اصلی، اقتصاد ایران را در میانه سالهای ۱۲۱۵ تا ۱۳۳۲ قمری به بحث و بررسی گذاشته است؛ آنگونه که از این کتاب و دیگر نوشته هایی نظیر «گنج شایگان» محمد علی جمالزاده و ... برمی آید، عمده ترین محصولات تولیدی ایران، تنباکو و توتون- تریاک- ابرایشم- حبوبات و... بود که تعداد انگشت شماری از تجار

www.takbook.com

ایرانی در سطح محدود و با کشورهای اطراف ایران، از آنها برای صادرات استفاده می کردند و دیگر اجناس روزمره ایرانیان را بازهم به صورت خرد و محدود، وارد می کردند؛ بیشترین تولید اقتصادی ایران در فرش بود و کشاورزی محور اقتصاد سنتی ایران را تشکیل می داد؛ عده ای از آن به عنوان «شیوه تولید آسیایی» نام برده اند که در حقیقت ناظر به نوشتارهای کارل مارکس در رابطه با «فراموسیونهای اقتصادی ماقبل سرمایه داری» است؛ می توان در این راستا، از ماجرای انعقاد قرارداد رژی و لاتاری نام برد که فرصتهای از دست رفته را برای اقتصاد سنتی ایران می توانستند فراهم سازند و تکانی بر چرخ های گرفتار در مرداب ساده زیستی و قناعت ورزی ایرانیان بیاوردند؛ متأسفانه این دو قرارداد در میان هیاهوی سنتگرایان و باز ناآگاهی برخی از نخبگان سیاسی و فرهنگی ایران و دخالت همان عنصر خارجی، به صورتی دیگر ارائه شد و شد آنچه که نمی بایست می شد. طبیعی است که اقتصاد آن دوران ایران در همراهی با فرهنگ و همسویی با سیاست اجرایی آن قرار داشت و در واقع با تغییری که در سیاست و فرهنگ ایران زمین در دهه هایی بعد از آن به وقوع پیوست، اقتصاد ایران هم دچار تحول شد و با ظهور شیوه های تولید و ابزارهای جدید، شکل و شمایلی دیگر به خود گرفت.

۵- عباس میرزا را شخصیت اصلی دوران فتحعلیشاه می دانند. به گونه ای که در اسناد دولت وقت بریتانیا، از او به عنوان مرد همه کاره و ولیعهد فتحعلیشاه نام برده شده بود. لطفا درباره جایگاه و عملکرد عباس میرزا برای خوانندگان ما توضیح دهید.

ج- بله عباس میرزا یکی از آگاه ترین تمامی سلسله قاجاریه بود و حضور در دارالسلطنه تبریز که در آن زمان، یکی از مراکز تجددخواهی ایران بود و درگیری او با عناصر سازنده تمدن مدرن، او را یکی از پیشگامان نوسازی کشور معرفی می کند؛ با این حال چه در دوران جنگهای ایران با روسیه و چه در دوران غیر جنگی، بازیگر اصلی در

www.takbook.com

حکومت شخص شاه بود. فراموش نکنیم که یکی از دلایلی که در تضعیف قوای عباس میرزا برشمرده اند، خست و بی مایگی فتحعلی شاه است که قوای نظامی کشور را در تأمین هزینه هایش به فلاکت کشانده بود؛ حوزه نفوذ عباس میرزا بیشتر در هدایت و نوسازی قوای نظامی رسمیت می یافت و با توجه به ساختار حکومتی قاجاریه، قدرت اصلی و تصمیم گیرنده نهایی در امور حکومتی و نظامی، شخص پادشاه بود؛ در حقیقت عباس میرزا بیانگر روح زمانه ای بود که در تلاقی دنیای سنتی ایران و جهان مدرن غرب، به هم رسیده بودند و شناختی که عباس میرزا از این وضعیت بدست آورده بود، او را به یکی از پیشگامان عصر بیداری و نخبگان سیاسی مدرن اندیش ایران تبدیل کرده بود؛ عباس میرزا در همان گفتگوی مشهور خویش با فرستاده فرانسوی آمده ژوبر می گوید: «مردم به کارهای من افتخار می کنند؛ ولی چون من از ضعیفی من بی خبرند. چه کرده ام که قدر و قیمت جنگجویان مغرب زمین را داشته باشم؟ یا چه شهری را تسخیر کرده ام و چه انتقامی توانسته ام از تاراج ایالت خود بکشم؟... از شهرت فتوحات قشون فرانسه دانستم که رشادت قشون روسیه در برابر آنان هیچ است، مع الوصف تمام قوای مرا یک مشت اروپایی (روسی) سرگرم داشته مانع پیشرفت کار می شوند... نمی دانم این قدرتی که شما اروپایی ها را بر من مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه متبحرید و حال آن که ما در جهل و شغب غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می گیریم. مگر جمعیت و حاصل خیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است، یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما، به ما می تابد، تاثیرات مفیدش در سرما کمتر از سر شماست؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است، خواسته شما را بر ما برتری دهد؟گمان نمی کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هوشیار نمایم؟» این سخنان عباس میرزا گذشته از اینکه حکایت موقعیت منحصر بفرد اوست در شرایط بحرانی ایران زمین، سرآغاز تلاطماتی است که عصر بیداری و از آن پس عصر مشروطیت را به ارمغان آورد و شاهزاده عباس میرزا را به عنوان یکی از

www.takbook.com

سرآمدان آگاه عصر خویش ثبیت کرد؛ دوره ای که دوست همشهری ام دکتر طباطبایی از آن با عنوان «مکتب تبریز و مقدمات تجددخواهی» ایرانیان نام می برد. به تعبیری که ایشان در رابطه با دوران و مکان مورد بحث و گفتگوی ما به آن اشاره کرده اند؛ «سبب اینکه در بررسی این دوره توجهی ویژه به جایگاه تبریز در دگرگونی های فکری خواهیم داشت، و آن دوره را «مکتب تبریز» خواهیم خواند، آن است که به دنبال شکست ایران در جنگهای ایران و روس، اصلاحات و نوسازی ایران از تبریز، دارالسلطنه ولیعهد ایران، عباس میرزا، آغاز شد و در همین شهر جنبش مشروطه خواهی مردم ایران به پیروزی رسید و حکومت قانون برقرار شد. بدین سان، «تبریز» به این معنا نه اسم خاص، بلکه مفهومی عام به عنوان «آستانه» دوران جدید، آزادیخواهی و حکومت قانون است. بدیهی است که نه اندیشه تجددخواهی، در آن دوره، به تبریز اختصاص داشت و نه همه پیشگامان فکری جنبش تجدد و آزادیخواهی از تبریزیان بودند، بلکه تبریز خاستگاه این جنبش بود، تجددخواهی در آن شهر آغاز شد و دوره ای از آن با پیروزی مشروطیت به انجام رسید.»(برای تفصیل بیشتر،ر.ک: مکتب تبریز، تأملی درباره ایران، جلد دوم، جواد طباطبایی) بنابراین اهمیت عباس میرزا از این لحاظ است که اقدامات اصلاحی را در امر سپاه بر عهده گرفت. برای نوسازی سپاه و دیگر مراکز اجرایی، نخستین محصلان ایرانی را برای آشنایی با علوم وفنون جدید، روانه غرب کرد. اهتمام به عمران و آبادانی کشور را در دستور کار خود قرار داد. برای اولین بار وضع مالیات را به صورت تازه ای درآورد و محاکم را به سوی قوانین عرفی کشاند.

٦- رابطه ارتش با شاه و عباس میرزا چگونه بود؟ اساسا ارتش و قوای نظامی چه جایگاهی در مختصات سیاسی- اجتماعی داشت؟

ج- اولا اینکه ارتش به معنای قوای نظام منتظم و دائمی آن زمان در این سرزمین وجود نداشت؛ می دانید که این آرزوی پیشگامان تجدد در زمان

www.takbook.com

رضا شاه پهلوی عملی گردید؛ تفصیل این مطلب را می توان در به صورت مستقل در کتاب ارزنده «سیری در تاریخ ارتش ایران از آغاز تا پایان شهریور ۱۳۲۰» تألیف سرتیپ میر حسین یکرنگیان خواند؛ نویسنده با آگاهی از شرایط آن روز ایران، بدرستی آغاز انحطاط ارتش ایران را با ظهور پادشاهی عیاش و خسیس و بی حال می داند و توالی فاسده آن را در شکست ایران از ارتش روسیه در جنگهای ده ساله به بررسی می گذارد؛ در این کتاب با اشاره به نوشته ای از ناپلئون آمده است:«... همه مردم یکدیگر را لازم دارند، مشرق زمینی، هم ، هوس دارد و هم، شجاعت. ولی آنان از ترقیات امروزه و انضباط که اساس قدرت ارتش است، بی اطلاعند. لذا این امر، آنان را از ارتش اروپا عقب انداخته...» این همان موردی است که از دیدگان ژوبر هم پنهان نمانده و او در بخشی از سفرنامه اش به ارمنستان و ایران، از بی نظم و ضعیفی قوای نظامی ایران سخن گفته است؛ (ر.ک: مسافرت به ارمنستان و ایران، آمده ژوبر، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم) در آن دوران نیروهای مسلح به صورت مقطعی و در صورت بروز جنگ برای انجام وظیفه حاضر می شدند و هر وقت جنگی درمی گرفت، با فراخوانی که از ایلات و اقوام و ایالات، افراد قوای نظامی به صفوف جنگی خوانده می شدند؛ قوای جنگی ایران در حد خیلی ساده و سطحی شکل می گرفت و با اتمام جنگ، افراد آن قوا به زیست معمولی خود بازمی گشتند؛ بهر حال، قوای نظامی ایران در دوران مورد گفتگوی ما تا سالیانی بعد از آن، از این افراد و مشخصات برخوردار بود: الف) سواران بومی یا نامنظم که از میان افراد ایلات مختلف برگزیده می شدند؛ ب) چریک که وظیفه دفاع از شهرها را بر عهده داشتند؛ ج) دسته سواران جنگی نامنظم و سواران نیمه منظم؛ که در گروههای ۵۰ نفری یا ۱۰۰ نفری متشکل می شدند و از میان آنها شناخته ترینشان فوج اصفهان و فوج قزاق بودند. فوج قزاق هم خود شامل افراد طایفه مهاجر و فوج بومی بودند، که با شناسه های سرتیپان و افسران مشغول خدمت موقتی یا دائمی در دستگاه حکومتی می شدند. گذشته از این دسته ها، بخش دیگری از قوای نظامی ایران را افسران اروپایی تشکیل می دادند که بر اساس معاهدات میان ایران و کشور متبوعه؛ برای

www.takbook.com

آموزش، تشکیلات لشکری و سازماندهی قوای ایرانی، به استخدام حکومت ایران درمی آمدند. کلمنت مارکام انگلیسی که در دوران فتحعلی شاه به ایران سفر کرده و دیده ها و شنیده هایش را در کتابی به نام «تاریخ ایران در دوره قاجاریه» تألیف کرده است، ضمن سخن از وضعیت آرایش ساده نیروهای ایرانی در افراد پیاده نظام و توپچی و زنبورک چی، از وجود پردامنه فساد و بی نظمی در آن نوشته و از آرزوی عباس میرزا در داشتن قشونی منظم همانند قشون های دول اروپ گفته است؛ بنابراین داده های تاریخی، نمی توان از ارتباط ارگانیک و دائمی میان ارتش و پادشاه در ایران عصر جنگهای ده ساله با روسیه سخن گفت و همانطور که گذشت، قوای نظامی نامنسجم ایرانی فقط در دوران جنگی و در ارتباط تعیین شده با نایب السلطنه و ولیعهد بودند. از طرفی به خاطر عدم آگاهی نخبگان سیاسی از اهمیت ارتش در معادلات سیاسی و نبود ارتش دائمی در ایران، تا دورانی بعد از آن عصر، ارتش در معادلات سیاسی و اجتماعی ایران دارای جایگاهی بااهمیتی نبود؛ حتی در وقوع انقلاب مشروطیت، دوران جنگ جهانی اول، رویداد شهریور بیست و ماجراهای بعد از آن تا مساله تجزیه آذربایجان و رخداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲خورشیدی، ارتش ایران تاثیر آنچنانی که مثلا ارتش در سیاست ترکیه داشت، بدست نیاورده بود و بیشتر آلت دست نیروهای مستبد و در مواقعی گریز از مرکز و در حوادثی عنصر یاری دهنده به بیگانگان بود.

۷- امضای عهدنامه گلستان در حالی صورت پذیرفت که دنیای غرب، گام های مهمی را در مسیر مدرنیزاسیون بر می داشت. چقدر طول کشید تا ایرانیان با این تحولات گسترده روبرو شوند؟

ج- رویارویی ایران با تمدن مدرن که از همان دوران جنگهای ایران و روسیه آغاز شده بود و به تعبیر واقعی، این جنگها، «نخستین آوردگاه برخورد با تمدن مدرن» بشمار می روند؛ اما اگر طی کردن راه مدرنیزاسیون

www.takbook.com

(به معنایی که امروزه از آن به توسعه یافتگی تعبیر می شود) در ایران منظورتان باشد، به نظرم با تمامی افت و خیزهایی که فرایند مدرنیزاسیون در ایران داشته، هنوز کشورمان در این سلوک اندرخم یک کوچه است؛ البته باید در نظر داشته باشید که مدرنیزاسیون را من در کنار و در توازن با مدرنیته (که معطوف به دگردیسی در نظام دانایی است) و مدرنیسم (که حکایت از بازخوانی هنر و ادبیات است) می بینم و اگر از این منظر به تاریخ دویست ساله گذشته کشورمان نگاه کنیم، می بینیم که هنوز هم ما با تمدن مدرن مشکل داریم و هنوز هم همانند زمان جنگهای ایران و روسیه، با مفاهیم و مبانی و مظاهر مدرنیته، از دیدگاهی سنتی و ارزشی برخورد می کینم و این یکی از آفتهایی است که فرایند مدرن شدن ایران را با موانع جدی و اساسی مواجهه کرده است؛ من در یکی از آخرین نوشته هایم به تفصیل از این مساله سخن گفته ام؛ در آنجا نوشته ام، اکنون دیگر عقب ماندگی ایران و انحطاطی که لایه‌های زیستی ما را فرا گرفته، از کفر ابلیس معروف‌تر و ملموس‌تر شده است؛ از زمانی که نخستین مسافران دیار فرنگ به ایران بازگشتند و بر تفاوت‌های دو دنیای پیشرفته غرب و عقب مانده ایران آگاه شدند، نزدیک به دویست سال می‌گذارد. در این مدت نه تنها این تفاوت‌ها کم نشده و نظام اندیشگی و زیستی مدرنیته نتوانسته در فرهنگ و جامعه ایرانی جایگزین شود، بلکه از یک طرف با شتابی که دنیای مدرن بر ترقی و پیشرفت‌هایش داده است و از طرف دیگر مقاومت نابخردانه‌ای که نیروهای ضد مدرن در اشکال متفاوت ایدئولوژیک از خود نشان می‌دهند، دور نیست که ایران زمین به خاطره تاریخی انسان‌ها پیوسته و سرگذشت آن در کتاب‌های تاریخ و باستان‌شناسی خوانده شود. بی‌تردید علت این شکاف و باز شدن آن، ریشه در مؤلفه‌های فرهنگی و شاخص‌هایی دارد که بر ذهن و زبان ایرانی از گذشته‌های سنتی سایه افکنده و با برخوردهای ایدئولوژیک و احساساتی، واقعیات زندگی در شرایط دنیای معاصر را پس می‌راند؛ با این حال به دنبال آشنایی ایرانیان با فرهنگ و تمدن مدرن، از سپیده‌دمان تغییر در اندیشه‌ها و دگرگونی در روابط اقتصادی ـ سیاسی ایران با جهان نوین، بودند اندیشمندان و نخبگان آگاهی که زنگ‌ها را برای شناخت

www.takbook.com

عوامل سقوط و موانع توسعه‌یافتگی در اندیشه و جامعه ایرانی به صدا درآوردند و بر وجدان خواب رفته ایرانیان، بانگ بیدار باش زدند و بر خانه تکانی اذهان پای فشردند، تا قبل از اینکه طشت ویرانی و انهدام ایران زمین بر آفتاب بگسترد، آن را در بازخوانی اندیشه‌ها، بازپرداخت ارزش‌ها و بازسازی اخلاقیات و نهادها، به نوسازی فراخوانده و به راهسپاری در جهان مدرن رهنمون شوند. بنابراین تامل در انحطاط و عقب ماندگی ایران و بازپرداختی از عوامل و مؤلفه‌های آن که از دیدگاه فلسفی طرح شده است، پیش از این در ارتباط منطقی و ارگانیک با بحث از عقب ماندگی ایران و پیشرفت غرب قرار داشت؛ منورالفکران عصر ناصری و نخبگان سیاسی آن دوران ـ همان طور که اشاره شد ـ به دنبال شکست ایران از روسیه و آگاهی از برتری نظامی ارتش منظم و مکانیزه روس، بر عقب ماندگی خود شناخت یافته و بدون توجه به زیر ساخت‌های فکری و تغییرات فرهنگی که پدید آورنده صنایع پیشرفته نظامی بود، بر هماوردی و توسعه‌یافتگی ایران تاکید داشتند؛ مردان سیاسی و نخبگان آن دوران بر این مساله واقف نبودند که نظام صنعتی غرب برآمده از پیشرفت ذهن انسانی از اسطوره‌گرایی به خردورزی و شکل‌گیری دولت ـ ملت و برقراری نظام‌های سیاسی دموکراتیک و... است و در حقیقت پیشرفت صنعتی تابعی از تحول نگاه انسان غربی به آدم و عالم است.

با این که در برهه هایی از تاریخ کشورمان در این دویست سال گذشته، بخشهایی از مدرنیته (سیاسی) در عصر مشروطیت اول شکل گرفتند و در برهه ای دیگر، رضا شاه پهلوی، فرایند مدرنیزاسیون (اقتصادی و اجتماعی) را به وجود آورد و در ادواری از دهه های گذشته، شاهد ظهور و رواج مدرنیسم هنری و ادبی در فرهنگ ایران بودیم، اما تا با مشکل مبانی و درک و دریافت الزامات و لوازم تمدن مدرن واقع بینانه و از روی احساس نیاز به آن برخورد نکنیم، تحقق عینی و ملموس مدرنیزاسیون و مدرنیسم هم در خلاء خواهند بود. داده های تاریخی از این فرایند حکایت از این دارد که گزینشی برخورد کردن با تمدن مدرن و یا

www.takbook.com

ارزشداوری بر مقولات و مفاهیم آن، دردی از عقب ماندگی ایران را حل نکرده اند و به تحقیق فرایند مدرنیته در ایران را به کج راهه های نظیر بومی گرایی- ایدئولوژیک کردن سنت- بازگشت به خویشتن و... رانده و آفتی بر آفتهای پیشین افزوده اند.

۸- در زمان پهلوی اول نیز تیمورتاش، عملا مرد شماره یک و تصمیم گیرنده اصلی بود. هرچند سرانجام رضاشاه آنقدر به تیمورتاش بی اعتماد شد که این داستان به حذف فیزیکی تیمورتاش بینجامد. آیا می توان از این منظر به مقایسه تطبیقی عباس میرزا و تیمورتاش پرداخت؟ چرا ساختار سیاسی ایران، تا این اندازه مستعد پرورش افراد در سایه و تصمیم گیرندگان پنهان است؟

ج- به نظر من پاسخ این سوال را می توان از نظر زمانی تا دوره حاج میرزا ابراهیم خان کلانتر (اعتمادالدوله) در آغازین سالهای ظهور قاجاریه تا حضور قائم مقام ها- امیرکبیر- سپهسالار و عصر بعد از قاجاریه در زمانه پهلوی دوم و نقش دکتر محمد مصدق هم گسترش داد و در سایه بودن استعدادهای درخشان در عرصه سیاست اجرایی ایران را به تأمل گذاشت؛ وجود عنصر استبداد که در آمیختگی اساسی و بنیانی با فرهنگ سنتی ایران دارد (فر ایزدی شاهی)، مهمترین مانع بروز آن استعدادها در سیاستمداران و اهل فرهنگ ایرانی در عصر بیداری بود. عامل دیگری که به نظر من در این بحث اهمیت دارد، دوری فرهنگ سنتی ایران از نخبه پروری و گرایش آن به عوام گرایی است؛ از دیگر عواملی که می توان در این بحث مورد توجه قرار داد، والایی نخبگان سیاسی بر صاحبان جبه شاهی است که فرمانروایان را به سوی وزیرکشی و نخبه زدایی از فرهنگ و کنش سیاسی می کشاند و راهزن ابراز وجود آزادنه بیان و اندیشه و مانع فرایند اقدامات جدید از سوی نخست وزیران و نخبگان سیاسی می گردید. طبیعی است که درک ودریافت عباس میرزا از مسائل پیرامون خویش و آگاهی او به ابعاد زمانه ای که در آن زندگی می کرد، بالاتر از

www.takbook.com

آگاهی فتحعلیشاه بود که سر در گریبان حرمسرا داشت و دل در گرو خوارق عادات، تا چند صباحی دیگر با دستیازی به تقویت قوه باهیه بر اریکه تخت شاهی تکیه زده و بی اطلاع از دگرگونی و گردش زمانه، در فرایند تجدید مدنیت و رواج آن در ایران زمین مانعی جدی ایجاد نماید. همچنانکه شناخت عبدالحسین تیمورتاش که عمری در دنیای مدرن زیسته و آموخته بود و در فکر اعتلای مشروطیت به دموکراسی حزبی بود، والاتر از شناخت نیم بندی بود که رضا شاه از دوران خود با واسطه برخی از پیرامونیانش به دست آورده بود.

٦ اردیبهشت ۱۳۸۷ خورشیدی

www.takbook.com

www.takbook.com

هویت ایرانی در جهان متحول شونده مدرن

۱ ـ دکتر طباطبائی در یکی از مصاحبه‌های خود با استناد به سخن روشنفکری که گفته بود: «نمی‌داند ایران چیست و کجاست؟» روشنفکری ـ عموماً «سیاست زده» ـ ایران را «در جهل مرکب به چیزهای مقدماتی» دانسته و خود در پاسخ به چند پرسش قبل از آن گفته است: «مساله اساسی بقای ما به عنوان یک ملت است در دنیای کنونی و این جز با ارزیابی منطقی گذشته و البته یاد گرفتن زبان دنیای جدید و مناسبات جدید امکان‌پذیر نخواهد شد. عمده بحث‌های نیم سده گذشته یا مانند غربزدگی غرض‌آلود و عین سؤنیت بوده‌اند یا....»

استناد به این دو نمونه (که یکی منکر آگاهی خود به وجود ایران است و دیگری با اتکا به این آگاهی در راه بقای ایران به عنوان ملت می‌کوشد) در اینجا تنها به این منظور است که شاهدی آورده و نشان دهیم که آنچه به نظر بخشی از سرآمدان حوزه فکر و قلم امر «مقدماتی» به نظر می‌آید یعنی وجود ایران و رابطه شهروندان آن به عنوان ایرانی، با این کشور و ملتش، برای برخی دیگر از آنها چندان هم روشن و بدیهی نیست. از نظر شما مشکل کجاست؟ آیا این اختلاف تنها بازی کلام «روشنفکری»ست

www.takbook.com

یا حقیقتاً ما در فهم و پذیرش ایرانی بودن خود دچار تردید شده‌ایم؟

ج ۱- سؤال شما ناظر به مساله «هویت ایرانی» است که می توان به آن از دیدگاه های مختلف نگاه کرد؛ به نظرم پایه ای ترین و اصلی ترین طرح مساله هویت ایرانی در جهان کنونی، بایستی از دیدگاه فلسفه تاریخ و تاریخ اندیشه به تأمل گذاشته شود؛ چرا که مساله هویت یا به معنایی کیستی ما، حکایت نحوه وجودی ما و شیوه زندگی ایرانی در استمرار یا گسست از سنت زیستی- فرهنگی و حضور در مدرنیته جهانی شده ای است که از دویست سال پیش، ذهن و زبان ایرانیان را به خود مشغول نموده و تمامی لایه های زندگی و اندیشه هایش را به چالش کشیده است؛ بنابراین مساله «هویت ایرانی» از یک طرف چگونگی برخورد ما با مدرنیته است و از طرف دیگر- بدون اینکه دوگانگی ایدئولوژیک سنت/مدرنیته را به صورت انتزاعی و یا سیاسی مطرح کنیم- تبیین وضعیت سنت ایرانی در شرایط امروز زندگی و اندیشه را در خود جای داده است؛ پس سؤال را می توان به این صورت مطرح کرد: «وضعیت هویت ایرانی در شرایط کنونی زندگی و اندیشه چیست؟» و به دنبال آن زیر مجموعه ای از سؤالات دیگر مطرح می شوند که ما را از انتزاعی اندیشیدن متافیزیکی رها ساخته وبا تعیین مصادیق هویت و تغییرات آن، یا ثابت و متغیر بودن آن و... به اندیشه ورزی در عمل اجتماعی و کنشگری در حوزه ذهنیت و اندیشه رهنمون می شود. بر این اساس در اشاره - مقدماتی- به سؤال شما، اولین مشکل بهم ریختگی مفاهیم اندیشگی است که مشکلات بعدی را هم به همراه دارد؛ مشکلی که با رانده شدن سنت ایرانی به دامن ایدئولوژی های سیاسی، فرصت بازاندیشی و بازپرداختی عقلانی از سنت را از بین برد و با سیطره دانایی بی محل و افکار بی موضوع، نطفه های بی هویتی ایرانی را به ارمغان آورد؛ بی هویتی که در جای جای جامعه و فکر- سیاست واخلاق- اقتصاد و دیانت ایرانی خود را نشان می دهد و در سراشیبی زوال و انحطاط، به دره عمیق و بی بازگشت نکبت و وقاحت روان است. برای

www.takbook.com

دوری از آشفتگی فکر ایرانی، من از تعریف هویت شروع می کنم؛ تا بعد به مؤلفه های هویت ایرانی و بحرانی که آن را گرفتار کرده است برسم.

هویت مفهومی است ناظر به حا لات و اعمال شخصی که ریشه در تربیت خانوادگی؛ آموخته های فرهنگی و باورهای اجتماعی دارد و تشخص و فردیت یک شخص یا یک جامعه را تشکیل می دهد . مؤلفه های عینی هویت درسطح اجتماع ساختارهای «هویت ملی» را شکل می دهند و آن را از دیگر هویت های ملی و ملیت ها متمایز می کنند؛ هویت ملی براساس تغییر شکل نظام سیاسی- تحول در باورهای فرهنگی وگشودگی آن بر روی دیگر آموزه های فرهنگی؛ د چار دگردیسی شده و به مقوله ای نسبی و عصری تبدیل می شود.

تردیدی نیست که مساله هویت و بحران آن، در ارتباط با مساله خودآگاهی به معنی علم به آگاهی است. پس تا انسان ایرانی درون سنت است، نمی‌تواند از هویت و بحران آن (خودآگاهی) بحث کند. چرا که در همان هویت زندگی می‌کند و حامل امانت خاطره قومی خویش است. بخشی از حیات فرهنگی ایران امروزه نشان می‌دهد که ما از سنت خود بیرون آمده‌ایم و بنابراین به طرح سوال از خودآگاهی و هویت خود می‌پردازیم. بنابراین برای بنیان اندیشه ای نوآیین و جدید، محتاج بازنگری انتقادی در هویت سنتی هستیم.

به واقع، هویت در زمانه مدرنیته جهانی شده متاثر از تحقیقات علمی و زمینه‌های اجتماعی تعریف می‌شود و بر اختراعی بودن آن بیش از هر مفهوم و مقوله‌ای تاکید می‌شود. از این دیدگاه مؤلفه‌های هویت عبارتند از: ۱) گشودگی. ۲) تفکیک شده. ۳) اندیشنده. ٤) فردیت یافته؛ بر اساس اینکه هویت را، در واژه‌شناسی به معنای الف) همسانی و یکنواختی، و ب) تمایزی با لحاظ تداوم زمانی است. همین مشخصه‌ها و دگردیسی که در هویت زمانه مدرن پدید می‌آیند، معنای سنتی و ازلی و ابدی هویت را با تکثیر آن به زمینه‌های چندگانه، به پرسش های جدی در ساحت‌های وجودی ـ معرفتی ـ اجتماعی و اخلاقی گرفتار می‌کند؛

www.takbook.com

هویت در دنیای سنتی مفهومی از پیش داده شده و در میان مقولات متافیزیکی فهمیده می‌شد که از گزند تغییرات زمانه در امان بوده و همان طور که پیش از وجود انسان در نهاد آدمی به ودیعه گذاشته شده بود، تا ابد و حتی بعد از اتمام حیات جسمانی انسان و مرگ او از یک معنای دائمی برخوردار بود.

به تأکید می گویم، جهان پیشین هویت را در پیوند با باورها، انگاره‌ها، وقایع و حوادث می‌فهمید و لایه‌های آن را از یک سو به آموزه‌های متافیزیکی می‌کشاند و از سوی دیگر در کنش‌ها و ایده‌های عینی می‌فهمید؛ اما هویت جدید حاصل معناسازی در فرایند فرهنگی است و در چندین صورت فرصت بروز یافته است: هویت اجتماعی که شامل حضور خویشتن در میان افراد دیگر است و ناظر بر چگونگی روابط بین شهروندان است؛ تطابق خود با دیگران، درونی کردن هنجارهای جمعی و کنش‌هایی که در جامعه به منصه ظهور می‌رسند، نشانگر هویت اجتماعی هستند. هویت تاریخی هم ناظر به کنش‌ها و کارکردهایی است که انسانیت در طول چندین هزار سال از خود بروز داده و دوران‌های متفاوتی از هم در جهت گسترش ذهنیت خود به وجود آورده است؛ رویدادها، ایده‌ها، اسطوره‌ها و باورها را می‌توان سازنده هویت تاریخی دانست. در تعریف مدرن برخی از اندیشمندان از هویت سیاره‌ای هم سخن گفته و بر اساس آن انسان را در فرایند سرنوشت همگانی توسعه ارتباطات، تبادل‌ها و تعامل‌های جهانی قرار داده اند؛ هویت جنسی نیز پیش از این سابقه نداشته و از دستاوردهای مدرنیته محسوب می‌شود؛ این هویت ناظر به بحرانی است که در نظام کهن پدرسالاری رخ داده و بر رفع تبعیض‌های جنسی اشاره دارد.

با این توضیحات معلوم می شود که سخن از هویت نه بازی کلامی روشنفکران است، بلکه آن مسئله ای حیاتی برای اندیشه ورزی ایران و درباره ایران است؛ از سویی روشن است که آن کسی که از نادانی خود راجع به مرزهای ایران زمین سخن می گوید، در واقع بی هویتی خود و ایدئولوژی اش را بیان می کند و با این بیانش، راه را برای از بین رفتن

www.takbook.com

واقعی جغرافیا و تاریخ این سرزمین هموار می کند؛ از بین رفتنی که نمودهای اولیه اش را در هر روز و هر فعل و انفعال ایران و ایرانی شاهدیم و تا راه برون رفتی واقعی و از روی اندیشه ورزی برای آن پیدا نکنیم، دور نباشد که نااندیشیده ناآگاهان به هویت و موجودیت ایرانی محقق شود و این آغازگاههای فعلی، به شاهراهی برای کوبیدن و از بین بردن جغرافیای سیاسی- فرهنگی ایران زمین تبدیل شود.

۲ ـ برای ادامه این بحث شاید مفیدتر باشد حوزه‌هائی را که به موضوع هویت ربط پیدا می‌کنند یا ربط داده می‌شوند، تا حدی که ممکن است، از هم تفکیک کنیم. از محاسن این روش از جمله جلوگیری از تداخل مفهومی است، همچنین مانع از آن می‌گردد که مسائل خاص‌تر را به مشکلات عامتری بدل نمائیم. یکی از موارد تداخل مفهومی؛ یکی گرفتن هویت با فرهنگ، باورها، اعتقادات و کلاً نظام ارزشی است. چنانچه چنین «یکی گرفتنی» مجاز باشد، پس سخن از هویت پایدار نزد فرد یا اجتماعی، بی‌پایه است. حتا نظام ارزشی و فرهنگی سرسخت‌ترین طرفداران «اصالت هویت» نیز از دست دگرگونی‌ها در امان نبوده‌اند. از سوی دیگر ما با همه تغییراتی که در حوزه‌های مختلف کرده‌ایم ـ حال به اختیار یا به اجبار- همچنان ایرانی هستیم و دیگران نیز ما را ایرانی می‌شناسند. به عبارت دیگر مردمی که به نام ملت ایران در آن کشور بسر می‌برند، صرف نظر از آنکه چه مراحل تاریخی را پشت سرگذارده، یا آحاد آن در چه شرایط روانی، یا به قول معروف بحران هویتی بسر می‌برند و صرف نظر از هر سطحی از آگاهی فردی و ملی در میان آنها، ایرانی شناخته می‌شوند. به عنوان مثال تقی‌زاده در صد سال پیش به همان نسبت شما و من و دیگران یعنی پیشینیان و آیندگان ایرانی به حساب می‌آمد.

پرسش ما این است که در بحث هویت جایگاه آن عنصر پیوند دائمی به عنوان ایرانی و در میان پدیده‌های درحال دگرگونی دائمی کجاست؟ آیا

www.takbook.com

برای دگرگون ساختن نظام ارزشی و فرهنگی ـ هر قدر فراگیر و ریشه‌ئی ـ باید در وابستگی به ملت و سرزمین نیز تجدید نظر شود؟ البته این از نظر فردی ناممکن نیست، اما به عنوان یک نظریه اجتماعی چطور؟

ج۲- بله من هم با شما موافقم که در بحث از هویت، آن را از دیگر مفاهیم جدا کنیم. اما این مساله را نباید از نظر دور داشت که این جداانگاری در حوزه معرفتی و تئوریک امکان پذیر است و در زمینه های عینی و کاربردی به نظرم هویت با همین مفاهیم فرهنگی و ارزشی خود را نشان می دهد؛ تن به تغییر و تحول می سپارد و یا از دگرگونی می گریزد. با توجه به این مساله، می توان به سوال شما برگشته و عنصر پیوند دهنده هویت ایرانی را - که من دائمی و تغییرناپذیرنمی دانم- در جغرافیای ایران زمین دانست؛ البته این به معنای ازهم دریدگی و راهسپاری به تجزیه ایران نیست و دگرگونی در اقلیم ایران زمین می تواند- و شاید غیر از این در شرایط فعلی و چشم انداز آینده راهی ندارد- به صورت انسجام ملی و با اسلوب سیاسی دیگری که نشات گرفته از نیازهای زمانه و با پشتوانه تاریخی کشورمان تن به دگردیسی بدهد، بدون اینکه هویت ایرانی از بین برود؛ ببینید در تاریخ باستان ایران زمین، شیوه حکمرانی شاهنشاهان در برهه هایی از زمان، از تقسیمات ساتراپی ناشی می شد که در آن با حفظ تمامیت ارضی ایران به گستره حاکمیت سیاسی و فرهنگی، هر منطقه ای از شیوه های جداسازی از غیر ایرانی بهره مند بود. در تاریخ نزدیک به دوران معاصر و یا به تعبیر درست اش، سرآغازهای شکل گیری هویت مدرن ایرانی، پدیده انجمن های ایالتی و ولایتی می توانست مساله هویت ایرانی را به سلامت از تندبادهای زمانه گذر داده و به عرصه های دیگر مدرن زیستی راهبر شود. بنابراین می توان از فدرالیسم ایرانی سخن گفت بدون اینکه از آن عنصر اساسی و پایه ای - یعنی زمین و خاک- که به تعبیر شما بیانگر و معرف ایرانیت ماست، چشم پوشید. در این زمینه به اشاره باید از

www.takbook.com

برخوردهای دیپلماتیک و بازیهای جهانی قدرتها در منطقه هم سخن گفت که حداقل در دویست سال گذشته، یکی از عناصر تعیین کننده- البته به دنبال و در کنار عنصرهای داخلی- تغییرات اقلیمی و تحولات سیاسی و فرهنگی ایران زمین و پایداری یا دگرگونی هویت ایرانی بوده است. بنابراین که هویت غیراز فرهنگ، تمدن، نظام ارزشی و حتی اندیشه ها و باورهاست، به عبارتی هویت را می توان انسجام بخش ساحت زیستی و وجودی انسانها دانست که در تمدنی خاص با فرهنگی ویژه و پای بند به ارزشها و ایجاد اندیشه ها و باورهاست، ارتباطی با وابستگی ایرانی به ملت- به معنایی که از آن در اندیشه های سیاسی مدرن استفاده می شود- و یا سرزمین و تجدیدنظر در آن ندارند. خصوصا در یک نظریه اجتماعی که منطقا به تجزیه طلبی و گریز از مرکز منجر شده و تکه پار شدن ایران و ایرانیت را در پی خواهد داشت. شاید از نظر فردی هم این مساله ممکن نباشد؛ چرا که ایرانی حتی اگر ملیت های خارجی را بگیرد و تا پایان عمر در خارج از کشور بسر برد، در نهایت به عنوان زاده ایران می میرد و همان وابستگی و بستگی را به سرزمین اش خواهد داشت. با این حال از یاد نبریم که دگرگونی در اقلیم ایرانی از عوامل بسیاری متاثر است که در این بحث تنها به مواردی از آن اشاره کردم؛ می توان به وضعیت دشوار سیاستی که مرکز بر کشور اعمال می کند و گسترش ایده های تجزیه طلبانه هم اشاره کرد که آن نیز باز متاثر از نابهنجاری سیاسی و به همریختگی اخلاقی و در شرایط بن بست اندیشه ورزی به وجود می آیند و راه را برای هویت ایرانی و از بین رفتن آن در اشکال و ابعاد مختلف باز می کنند.

۳ ـ آنچه شما از تقسیمات سرزمینی ایران دوران باستان نمونه آوردید، یا اشاره شما به انجمن‌های ایالتی و ولایتی که قرار بود شیوه اداره کشور بر پایه قانون اساسی مشروطه باشد، می‌تواند مربوط به سازمان اداری کشور و یا اداره کشور به صورت غیرمتمرکز باشد، روشی به منظور

www.takbook.com

شکستن قدرت حکومتی و فراهم ساختن هرچه بهتر امکان مشارکت هر چه بیشتر مردم در امور کشور و اداره مناطق، استانها و ایالت‌های مختلف کشور به دست مردمان ساکن آنها. اما فدرالیسم تاریخچه دیگری دارد. با توجه به زمینه‌های کاری شما که به سرچشمه تاریخ تحول مفاهیم در حوزه اندیشه سیاسی اهمیت بسیار می‌دهید، فدرالیسم چه ربطی به ایران دارد؟ علاوه بر این مبنای تقسیم‌بندی فدرالی شما چیست؟ آیا هویت و فرهنگ جمعی و فردی ما با فدرالی کردن ایران تکامل و شکوفائی بیشتری می‌یابد؟ کم نیستند کشورهای فدرالی که در کوری و بستگی فرهنگی و هویتی خود همچنان دست‌وپا میزنند.

– با توجه به تحول مفاهیم است که می توان از شرایط باستانی و عصر مشروطیت فراتر رفت و در بازخوانی مفاهیم سیاسی دوره خودمان به لحاظ واقعی گرایانه ای سخن از اشکال دیگر سیاسی و فرهنگی و حتی جغرافیایی گفت. از این دیدگاه، با شفاف سازی فدرالیسم و یا هر مفهوم نوین سیاسی و اخلاقی و... می توان برخورد کرد و از به ریختگی حوزه های فکری دوری جست. لازم است من این جا اشاره کنم که سخن گفتن از فدرالیسم و یا هر شیوه دیگر سیاسی و نظام اجرایی به منزله تائید یا نفی آن نیست و من فقط دارم از دیدگاه تحول مفاهیم سیاسی و دقیقتر واقعگرایی تاریخ نگاری اندیشه های سیاسی در ایران معاصر سخن می گویم. با این توضیح می توان بر اساس تحول مفاهیم از گسست های معرفتی در نظام دانایی انسانها سخن گفت و شیوه های کهن کشورداری را در تاریخ دید و اشکال نوین سیاسی و اجرایی را برآمده از دگرگونی تمدنی و دگردیسی فرهنگی و تغییرات اندیشگی به تامل گذاشت. بنابراین تحول مفاهیم اندیشه سیاسی مبتنی بر تغییر و دگرگونی است که در واقعیت سیاست و اجرائیات دیپلماتیک و دگردیسی در فرهنگ و اندیشه واقع شده است. بر این مبنا اتفاقا بهتر می توان به زمینه های جدید اندیشه سیاسی رسید و در این بستر و با آن زمینه های

www.takbook.com

تاریخی و فرهنگی از ایران تاریخی، در برابر ایران جغرافیایی و سیاسی! سخن گفت. به عبارتی واقعیات های دیپلماتیک و تحولات بروز یافته در سیاست های منطقه ای قدرت های فعال در عرصه بین المللی است که مرا با تکیه بر تحول مفاهیم و تبدل مبانی به تأمل در شکلهای تازه ای از سیاست و فرهنگ رهنمون شده است؛ همانطور که با تحول در نظام اندیشگی است که می توان به اختراع هویت ایرانی رسید و از ثبات و دائمی بودن هویت پیشین ایرانی فراتر رفت. شاید از این منظر که من به اجمال اشاره کردم، به پرسش شما و واقعیت ایرانیت بنگریم، مساله فدرالیسم هم به صورت اصولی حل شود، یعنی فدرالیسم بر اساس احقاق حقوق طبیعی شهروندی ایرانیان و درخواست هایی فراتر از زبانگرایی، قومیتگرایی و حربه سازی از اقلیم گرایی و با تأکید بر مطالبات فرهنگی در جغرافیای ایران و عواملی که در گشایش سخن فدرالیته وجود دارند. چرا که نیروهای گریز از مرکز که ایده های خود را مبتنی بر تحول شرایط زیستی و فرهنگی و سیاسی عصر حاضر کرده اند، خواستار دست یابی به حقوق انسانی در چارچوبهای قانونی هستند. بگذارید حتی برای یک بار هم شده واقعی بینانه به مساله «فاجعه ایرانی» بیاندیشیم و بدور از غرور کاذب و عصیبت ملیت گرایی به واقعیت دیپلماسی جهانی، بن بست اندیشه و کنش ایرانی و مطالبات حق طلبانه و قانونی داخل بنگریم - پیش از این که بمانند برهه هایی از تاریخ ایران معاصر نیروهای خارجی ابتکار عمل را به دست بگیرند و به عنصر فعال تبدیل شوند- و با سیر حوادث آگاهانه برخورد کنیم، تا حداقلی از تاریخ و فرهنگ ایرانی را در شکل وشمایل نوینی فراتر از معیارهای پیشین هویت یابی بتوانیم حفظ کنیم؛ بی تردید من یکی از آخرین افرادی هستم که از ایران به معنای سیاسی و فرهنگی اکنون می نویسم و دور نیست که نسل جدید، از ایرانی دیگر و سرزمین های تازه ای سخن خواهد گفت که اگر از ما و نسل های قبلی، خوشبخت تر نباشند، آزادتر از ماها خواهند بود و واقعی بینانه تر از امروزیان در حضوری جهانی! مشارکت خواهند داشت. توجه کنید که من نه از قومیتگرایی سخن می گویم؛ نه از تجزیه طلبی و نه از انهدام سیاسی و فرهنگی؛ بلکه سخن من از تکانه

www.takbook.com

های اولیه شوق یک خیزش واقعی است که در جای جای این جغرافیای کهن و فرهنگ باستانی که آمیخته با وقاحت و انحطاط است، خود را در تمامی زمینه های زیستی و در راستای مطالبات حقوقی و... نشان می دهد. - به اسطوره سیمرغ در فرهنگ ایرانی بیاندیشید که از آتش و خاکستر خود، تولدی دوباره می یابد- فکر می کنم برای رسیدن به حضور واقعی در جهان آینده، رهایی از ته مانده های هویت گرایی و رسوبات ایرانیگری متعصبانه، اولین گام به سوی گشایش چشمهایم بر واقعیت های دیپلماتیک- فرهنگی و سیاسی کشورمان است. بنگرید به کشورهای تازه تأسیس شده در پیرامون دور و نزدیک ایران! چنان آرام و تلاشگرانه با واقعیت متحول شده جهان رودررو شده اند و با وجود مشکلات و مسائلی که لازمه حضور در جهان معاصر است، خارج از دغدغه های سپری شده هویت گرایانه، در کار ساخت و ساز هویت کنونی خود هستند؛ یعنی با شکست و گذشتن از قالب های خاتمه یافته ذهنی، در واقعیت زندگی اجتماعی و سیاسی قرار گرفته اند. باید گذشته را به کتابهای تاریخ و جغرافیا بسپاریم و جسارت آمیز با مسائل فعلی فرهنگ و سیاست برخورد کنیم.

٤ـ تحول در اندیشه و فرهنگ و دگرگونی‌های همه سویه ضروری است. گشادگی فکری و فرهنگی نشانه استعداد و ظرفیت پیشرفت فرد و جامعه است و در عین حال گویای اعتماد به نفس. تأثیرپذیری از تحولات فکری و فرهنگی جهان پیشرفته امری دائمی در عین حال برای ما حیاتی است. امری که با گسترش راههای ارتباطی، تبادل فکری و فرهنگی هر روز عمق و وسعت بیشتری پیدا می‌کند. اما این گشادگی را نباید باز هم با تقلید اشتباه بگیریم و آن را جای کارکرد فکری خود بنشانیم. خالی‌کردن مفاهیم سیاسی و حقوقی از مضمون و جدا کردن آنها از ریشه‌هایشان درست به نظر نمی‌رسد و به نوعی، ایدئولوژیک کردن آنهاست.

کاری که امروز با مفهوم فدرالیسم می‌شود، در اصل بی‌ریشه کردن این

www.takbook.com

مفهوم از طریق جدا نمودنش از معنای واقعی و تبدیل به قالبی میان تهی است که با هر مضمون دلخواهی می‌توان آن را پر کرد. گروههائی تقسیم‌بندی دوباره ایران بر پایه فدرالیسم زبانی و قومی را راه حل همه مشکلات می‌دانند. عده‌ای از «ملتهای» ایران سخن می‌گویند که باید دوباره در یک اتحاد داوطلبانه فدراتیوی یا ... به هم بپیوندند. شما از تجدید تقسیمات «اقلیمی» فدرالیستی سخن می‌گوئید، بدون آن که اصراری بر مبنای قومی ـ زبانی داشته باشید و از آن بیشتر اداره مناطق مختلف کشور بدست ساکنین آن مناطق و تقسیم قدرت می‌فهمید. پس می‌بینید که همگان از این واژه یک چیز را نمی‌فهمند.

علاوه بر این ما منظور شما را از جایگاه دیپلماسی جهانی و دیپلماسی کشورمان در این بحث نمی‌فهمیم. آن چه در شرایط فعلی در کشورمان به صورت رسمی جاری است، عبارتست از ضدیت با جهان مدرن، مقاومت در برابر گشادگی فکری و آزادی در حوزه فرهنگی و به نام هویت دینی آن هم تنها یک شاخه و مهمتر از آن بی‌اعتنائی به حق حاکمیت ملت و ایجاد موانع بسیار در برابر تغییر و دگرگونی در همه ابعاد و مناسبات. اما آیا دیپلماسی جهان به ما حکم می‌کند که برای رفع این موانع یا برای تأمین حقوق ملت و تأمین حقوق مساوی و آزادیهای فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شهروندان و... که پایه هویت فردی و اجتماعی است، الزاماً باید سیستم فدرالی را انتخاب کنیم؟ آیا چنانچه چنین سیاستی از سوی محافل یا دولتهائی از جهان و منطقه دنبال شود ـ که می‌شود ـ الزاماً نسخه مناسبی برای درمان دردهای ماست؟ آیا فدرالیسم قرار است معجزه کند؟

– بگذارید اول درک خودم را از پرسش چندوجهی شما روشن کنم و بعد به پاسخ بپردازم؛ پرسش از یک طرف بر دگرگونی فرهنگ و سیاست و... انسانها اشاره دارد؛ خوب این مساله ای واقعی و نهادینه شده است. پس مساله تقلید جای خود را به دریافت اولویت های این جهان می دهد

www.takbook.com

که ایران ما هم چون دیگر کشورها در آن حضور دارد- حالا حضورش از چه نوعی است موضوع سخن دیگری است- بنابراین در هر ساحتی از اندیشه و کنش که می خواهیم وارد شویم، بایستی از واژگان و مفاهیم مدرنیته سیاسی - در بحث ما- استفاده کنیم، تا با یافتن مصادیقی عینی برای آنها از دام بومی گرایی- تقلید منشی و... برهیم. صراحتا می گویم: مدرنیته سرنوشت ماست و کارکرد ما با مؤلفه های آن تعیین- تبیین- رشد- عقیم و... می ماند. در واقع گشودگی معرفتی و وجودی ما به دنیای مدرن، از نخستین بنیادهای مدرن اندیشی و دوری از سنت گرایی در تمامی اشکال و ابعادش است. شاید با تکیه بر مدرن اندیشی که به تعبیر شما استفاده بهینه و روشمند از مدرنیته و شاخص های سیاسی و حقوقی آن است، از ایدئولوژی گرایی - که به نظر من صورت مبدله سنت گرایی در ایران است- نیز فراتر می رویم و سخن خویش را در حوزه های معرفتی و اندیشه شناسی قرار می دهیم. اگر این دانایی را داشته باشیم که ساحت مدرنیته در گسست و یا فراتر رفتن از سنت به وجود آمده و امروز به ضرورت زندگی ما در سیاره ای متشکل از دیگر ملتها و دولتها تشکیل شده است، پس ورود در عرصه های بین المللی و سطح دیپلماتیک هم باید از معیارهای نوتأسیس آن برخوردار باشد و در هیچ بحث- نظر و عمل - سیاسی و فرهنگی و حتی اقتصادی نمی توان از نقش عنصر دیپلماتیک غافل شد و به زندگی جزیره ای بسنده کرد. اصلا مکانیسم دیپلماسی در روابط جهانی به گونه ای است که دیگر هیچ کشوری و سرزمینی با هر نظام سیاسی و باور اجرایی که دارد، نمی تواند از قواعد آن به دور باشد. به همین خاطر من در این گونه از بحثها سعی دارم به عنصر دیپلماتیک هم توجه داشته باشم. بگذریم از این بحث، اما در رابطه با مساله فدرالیسم و انواع دیگر تعیین سرنوشت شهروندانی در یک جغرافیای سیاسی (و فرهنگی) سخن را بر همان مبانی معرفتی سیاست مدرنیته قرار می دهم و همانطور که در پاسخ قبلی هم به اشاره گفتم، این مفهوم را در سایه تحول مفاهیم و تغییر مبانی به تأمل می گذارم؛ شکی نیست که فدرالیسم هم محصول مدرنیته است و نمی توان در گفتمان سیاسی آن را نادیده گرفت. با این حال همانطور که شما هم

www.takbook.com

اشاره کرده اید، باید در این زمینه هم از حالت های پس زنی احساساتی و تقلید سیاست بازانه دوری کنیم و واقعیت آن را در نظر بگیریم. چون فرض بر این است که سخن من با شما، نه در قالب های سیاست اجرایی می گنجد و نه سودای تجویز نسخه ای ایدئلوژیک دارد. سخن من با شما به تأکید می گویم تنها در حوزه تحول اندیشه هاست و در پی شفاف سازی مفاهیم. این مساله شاید بتواند تا حدودی اختلاف قرائت ها را از مفهوم و پدیده فدرالیسم برایتان روشن کرده باشد. با این فرض وجهی دیگر از سئوال خود را نمایان می کند؛ مبتنی بر این که درمان از هم گسیختگی ما در چیست و مجموعه عوامل و علل خارجی و داخلی چه برنامه ای برای آینده دارند؟ این مساله را هم باز من از منظر سیر تاریخی اندیشه ها می توانم به بحث بگذارم و از ورود به حوزه ایدئولوژی گرایی سیاسی که بخش عمده ای از حوزه کنش و فرهنگ را در خود گرفته است، دوری می کنم؛ چرا که در صلاحیت من نیست که به بحث از حوزه قدرت اجرایی وارد شوم. اما از نظر مطالعاتی که من در سیر تاریخی اندیشه های سیاسی در ایران معاصر داشته ام، ابتدا این را بگویم که قومیت – که اکنون به سخن شما مورد سوء استفاده سیاسی کاران قرار گرفته است– یک موضوع اختراعی و ساختگی است و در خدمت به دست گرفتن قدرت و ایدئولوژی گرایی چپ گرایانه ای که در میان اندیشه ای بی موضوع و تمام شده جای دارد که به خورد دیگران داده می شود و مطالبات حق طلبانه و ضروری را به موضوعی فرعی و یا فراموش شده تبدیل می کند. مساله داخل کردن زبان در مساله فدرالیسم که سرنوشتی بهتر از قومیت گرایی ندارد و تا آنجا که حافظه تاریخی من یاری می کند، مساله زبان هیچ وقت به صورت دغدغه ای واقعی مطرح نبوده و فقط تاریخ برهه هایی از سیرش را برای ما ضبط کرده که عده ای از آشوب گران و انترناسیونالیستها به آن تمسک جسته اند تا از قبای قدرت، بهره ای گرفته باشند. بر اساس آنچه که گفتم امروزه هم با طرح مساله فدرالیسم به صورتی که در میان گروههای سیاسی کار مطرح است، اولین واقعیت این مفهوم و پدیده به غبار هوچی گری و تبلیغات حزبی تبدیل می شود و دوما ضرورتهای مدنی ایران زمین به فراموشی

www.takbook.com

سپرده شده و تاریخ باز به صورتی کمدیک و وارونه تکرار شده و ما در چرخه ای از بی فرهنگی و شتاب زدگی رومانتیک و به دور از اندیشه ورزی و اندیشه سیاسی، گرفتار خواهیم شد. با درانداختن این گونه از گفتگوها می توان از بروز فاجعه ای نظیر فرقه دموکرات آذربایجان هم جلوگیری کرد. در حقیقت واضح تر برایتان بگویم که مساله هویت ایرانی و بحرانی که عارض آن شده است، اندیشه ورزی عقلانی و درس آموزی از تجربیات تاریخی را می طلبد و این نقطه ای است که سخن مرا از به کار بردن فدرالیسم و یا هر نظام سیاسی، از گروهای دست پروده خارجیان برای تجزیه ایران و از بین بردن هویت ایرانی و تجدید آن – توجه کنید که تجدید را من در این جا به منزله نوسازی هویت و ساختن هویت نوینی منطبق با نیازهای ایرانیان می دانم– جدا می کند و به دقت مرزبندی های معرفتی و سیاسی را در خود جای داده است. بنابراین در این بحث، فدرالیسم یکی از گزینه هایی است که ما با مورد بحث و تدقیق قرار دادن می خواهیم از اشتباهات معرفتی و سیاسی که توابع غیر قابل جبرانی برای کشورمان دارد، پیش گیری کرده باشیم. پس اگر حتی به سیستم فدرالیسم هم باور داشته باشیم، من هم با شما هم نظرم که باید آن را مبتنی بر واقعیت های حقوقی و فرهنگی بگذاریم، نه بر اساس ساخته های ایدئلوژیک نظیر زبان و قومیت که محلی از اعراب در جغرافیای سیاسی ایران و حقیقت اندیشه سیاسی برآمده از شرایط دگرگون شونده مدرن جهانی با تمامی جلوه هایش از دیپلماسی گرفته تا سیاست داخلی و فرهنگ های انسجام یافته در یک حوزه سیاسی ندارند.

www.takbook.com

بنیانهای مدرنیته، تاریخ اندیشه

و مشروطیت در ایران

*برای شروع، از آموخته هایتان بگوئید؛ در نوشته های شما سیری از فلسفه به تاریخ و سپس توجه به اندیشه های مدرن در ایران تا نهادهای جدید مدنی دیده می شوند. چطور شد که از فلسفه عمومی به تاریخ اندیشه و مشروطه پژوهی روی آوردید؟

–من اولین آموزشهایم فلسفی بود و بنابراین هیچ کدام از نوشته ها وتحقیقاتم خارج از نگرش فلسفی نبوده است. نگرشی که تمرین اندیشه ورزی بود و ورزش ذهن. از آموزش و تعلیم حکمت سنتی شروع کردم و به فیلسوفان جدید رسیدم؛ تحولات فلسفی را که از متافیزیک گسسته و به فلسفه های سوژه باور گذر کرده بود، دنبال کردم و آموخته هایم را پایه ای برای تحقیق و تالیف قرار دادم. آن گسستی که با دکارت و کانت در نظام معرفتی انسانها به وقوع پیوسته بود را در حد فهم خود گذرانده و با مطالعات بیشتر، به وادی هرمنوتیک رسیدم و فهم بین الاذهانی را واقعی تر و انسانی تر از دیگر نحله های فکری دانستم؛ فهمی در گفتگوی میان انسانها و در مراعات حقوق انسانها شکل می گیرد و حوزه های زندگی و اندیشه را همیشه و در همه حال، گشوده بر اندیشه ورزی و فهم پذیری نگه می دارد. از میانه ی این دریافتها بود که به تاریخ اندیشه

www.takbook.com

و گسلهای معرفتی در سیر تمدنی انسان و تاثیراتی که آن گسلها در تحولات فرهنگی - سیاسی در تاریخ ایران و به خصوص دوران سرنوشت ساز مشروطیت پدیدار ساخته بودند، توجه داشتم.

آموخته هایم را اول به صورت مقالاتی درباره ی حکمت شرقی و لایه های دیگر معارف سنتی، به چاپ رساندم و نخستین متنی که به صورت کتاب منتشرکردم، در سال ۱۳۷۷ تصحیحی بود که حکمت صدرایی را در بیش از پنجاه سال قبل به زبان عربی معرفی می کرد - یعنی کتاب «الفیلسوف الفارسی الکبیر» ابوعبدالله زنجانی - به دنبال آن آشنایی که با فلسفه ی جدید پیدا کرده بودم، به تفاوت دو اندیشه ی قدیم و جدید پی بردم و حاصل آن خودسنجی بود که در کتاب «فراسوی پست مدرنیته» به رشته ی تحریرکشیدم؛ در حقیقت آن کتاب، نقطه ی صفر من در خروج از سنت و ورود به مدرنیته بود، با زیرساختهای فهمیده شده ی فلسفی این دو دنیا.

به این دلایل آن کتاب از دوبخش اصلی تشکیل شده است؛ بخش اول در واقع جغرافیای فرهنگی - سیاسی و مسائلی است که انسان امروز در زندگی خود با آنها درگیر است؛ به همین خاطر که سعی کرده ام از آخرین مسائل اندیشگی سخن بگویم، آن را «آغاز مدرنیته ی جهانی» نامیده ام که ناظر به پشت سر گذاشتن بحران پست مدرنیته و جهانی شدن مدرنیته است. از طرفی با نامگذاری که در آن کتاب انجام دادم، قالب ساختگی پست مدرنیته را که سرپوشی بر عقب ماندگی فرهنگمان و در خدمت کنشهای مدرن ستیزانه قرار گرفته بود را به چالش گرفتم. در بخش دوم کتاب، به تبارشناسی از حکمت سنتی پرداخته ام و با اشاره ای اجمالی به دوران مشروطیت که در حقیقت، آوردگاه جدال سنت و مدرنیته در ایران است، ازبن بست اندیشه ی سنتی و دگرگونی زیست جهان ایرانیان سخن گفته و به این علت آن را با عنوان «پایان فلسفه ی سنتی» آورده ام که هم دربردارنده ی تفاوت دو دنیای قدیم و جدید است و هم اولین دریافتهایی را در خود جای داده است که بر اساس واقعیات امروزین، به نقد سنت فکری و فرهنگی - سیاسی اهتمام دارند؛

www.takbook.com

مطالب و مسائلی که در آخرین صفحات این کتاب مطرح شده اند، سرآغاز تحقیقات و تالیفات بعدی من است.

جا دارد یادآوری کنم که راهنمای اولیه ی من به آموختن فلسفه ی جدید، بزرگی از تبار حکمای سنتی بود که با درایت و آگاهی که از تغییر جهان به هم رسانده بود، مرا به مطالعه و خواندن اندیشه های مدرن راهبر شد و بذرهای نخستین نگاه انتقادی و عقلانی را به مسائل زندگی و جهان در ذهن من افشاند؛ این شخص کسی نبود جز آقاسید جلال الدین آشتیانی. ایشان به دفعات ضرورت شناخت دنیایی که در آن زندگی می کنیم را یادآوری می کرد و از فهم زبان و ذهنیت دنیای جدید سخن می گفت و بر این مسئله باور داشت که بدون آموختن زبان و فهمیدن فکر جدید، نمی توان سخن از فرهنگ و اندیشه گفت؛ از آن به بعد، مسئله ی مدرنیته و اضلاع مختلف آن و بیش از همه زیرساختهای معرفتی اش به محورمطالعاتم تبدیل شد. درمقالاتی هم که سالهای بعد نوشتم به لایه هایی از مدرنیته پرداختم و کم کم این مسئله که معضلی بود محور مطالعاتم را تشکیل داد؛ در گسترش مطالعاتم، احساس می کردم که بدون شفاف سازی مدرنیته و اضلاع معرفتی و ناآگاهی از زمینه های نشانه شناختی و زیبایی شناختی آن، دچار اشتباهی خواهم شد که نسل قبل از من به آن گرفتار شد و فرهنگ ایرانی را با تاخیری شاید غیر قابل جبران و به تحقیق از نگاهی وارونه و ضد مدرنیته، به وضعیت مدرن پیوند زد؛ این بازنگری و دقت در شناخت مدرنیته وقتی برای من اولویت یافت که خودم نیز کتابی را البته از نگاه فلسفی برای یک شخصیت سیاسی منتشر کردم و همان شتاب زدگی نسل قبلی را در خودم تکرارکرده و بعدا از آن انتقاد کردم؛ در حقیقت از آن پس یاد گرفتم که مطلبی را بدون سنجش عقلانی و به محک تجربه زدن، در فکر و نوشته ام بازگو نکنم.

از آن دوران است که معادله ی پیشینیان را به صورت درک و دریافت واقعیات و شکل بندی نوشتاری و گفتاری به تحقیق گرفتم؛ یعنی در واقع نگاهی عملگرایانه به مسئله ی مدرنیته و شرایط زندگی و اندیشه

www.takbook.com

کرده ام؛ این نقطه ای است که تالیفات بعدی ام را شکل داد و اضلاع مختلف دنیای مدرن را به صورت گفتگوهای فلسفی با روشنفکران ایرانی، پدیدار ساخت. پس از آن بود که برای پر کردن خلاء های دانشی و معرفتی خود به مطالعه ی تاریخ اندیشه با رویکرد هرمنوتیکی روی آوردم و در این مرحله بود که تحول اندیشه، با زیرساختهای اجتماعی – سیاسی و اقتصادی آنها، به محور مطالعات و تحقیقاتم تبدیل شد؛ یعنی همان چیزی که در باروری و گسترش آن به تاریخ اندیشه گسترش یافت و زمینه های لازم را برای عملی کردن پروژه ی «اندیشه های ایرانی» فراهم ساخت. آن پروژه که در طرح اولیه اش بیش از پانزده عنوان را در خود جای داده بود، به عللی ناتمام ماند و فقط شش عنوان منتشر شد که چهار عنوان از آن من و دو عنوان دیگر را دوستانم به سرانجام رساندند؛ بر اساس تک نگاریهای چهارگانه ای که در مجموعه ی «اندیشه های ایرانی» تالیف کردم، تجربه ی عملی تاریخ نگاری اندیشه و «اندیشه شناسی تاریخی» را که در فصلهایی از «فراسوی پست مدرنیته» از آن نوشته بودم، آزمودم و بدین ترتیب تک نگاریهای دکتر فریدون آدمیت – دکترجواد طباطبایی – دکترداریوش شایگان و محمد علی فروغی شکل گرفت و با این شیوه، فضایی بین الاذهانی که سنجش امروز فرهنگ و جامعه ی ایران را نیز در خود جای داده بودند، در شکل تالیف پدید آمده و به چاپ رسیدند؛ این مجموعه به علت اینکه به پدید آمدن فضای گفتگو با اندیشمندان در حال حیات می پرداخت و شاید به علت اینکه اندیشه های آنان را به صورت اجمال و در حالت سنجش و بازنگری بیان می کرد، کار تازه ای بود و مورد استقبال قرار گرفت و تاکنون هر کدام از این عناوین به چاپهای مجدد رسیده اند.

در واقع باور من در نوشتن تک نگاری و مواجهه با اندیشه های دیگران، این بوده و است که: تغییردر اندیشه ها و افکار بود که تحولات اجتماعی – سیاسی و اقتصادی را به دنبال داشته است و تمدنی را به وجود آورده که امروزه از آن به «مدرنیته» نام برده می شود و فرهنگ سنتی ایران زمین را در دویست سال گذشته به چالش کشیده است؛ پس لازم بود که به

www.takbook.com

سرآغازهای ورود مدرنیته به ایران بازمی گشتم و با بازخوانی آن، وضعیت فعلی فرهنگ و اجتماع را به سنجش می گرفتم. این درک و دریافت و لوازم و الزاماتی که داشت، مرحله ی تازه ای از تحقیقاتم را تشکیل دادند: مشروطه پژوهی و دقت در جریانات فکری و سیاسی مشروطیت و اهمیت آن درتحولات تاریخ ایران.

در این زمینه هم نخست به بازنگری و سنجش اندیشه های سیاسی در سنت ایرانی پرداخته و اجمالی از آن را با بن بستی که با ظهور مشروطیت و مدرنیته عارض آن اندیشه ها شده بود، با تحلیل و نقد موردی رساله ی «تنبیه الامهٔ و تنزیه الملهٔ» میرزا محمد حسین نائینی به صورت دو بخشی در کتاب «قدرت سیاسی در اندیشه ایرانی از فارابی تا نائینی» منتشر کردم. در آن کتاب بعد از گزارشی از سیر و رهیافت های چهارگانه ای که علما و اندیشمندان سنتی ایرانی به مساله حاکمیت و امور سیاسی شکل داده بودند، از علل ناکامی آن سنت سیاسی در رویارویی با واقعیات نوظهور پرسیدم و با ارجاع به نائینی، هم به گسستی که در اندیشه ی سیاسی اتفاق افتاده بود، پرداختم و هم به چالش با پارادوکس روشنفکری دینی نظر داشتم. در واقع با شفاف سازی ناسازه های رساله ی نائینی، کسانی که در هشتاد سال گذشته سخن از روشنفکری دینی در ایران رانده اند را می توان با همان تعارضات فکری و ادغام غیر منطقی دو دنیای قدیم و جدید به پرسش گرفت.

در رابطه با مشروطه پژوهی و تاریخ اندیشه، چند سال پیش کتاب «حقوق اساسی (یعنی) آداب مشروطیت دول» محمد علی فروغی را که در سال ۱۳۲۷ قمری برای اولین و آخرین بار چاپ افست شده بود، منتشر کردم. از دیگر کارهای تصحیحی در تاریخ اندیشه های سیاسی رساله ی «مفتاح التمدن فی سیاسهٔ المدن» در سال ۱۳۸۵ با تأخیری یکساله به چاپ رسید. متن اینترنتی آن را پیش از چاپ مکتوبش همزمان با یکصدمین سالگرد انقلاب مشروطیت ایران به چاپ رساندم. این رساله را میرزا محمد معین الاسلام بهبهانی از علمای دوران مشروطیت تالیف نموده و درآن با آگاهی که از آرا و افکار برخی اندیشمندان غربی نظیر

www.takbook.com

جان استوارت میل – آدام اسمیت– توماس هابز و... به دست آورده و در برخورد با وقایع عصر مشروطیت به سیاست های اجتماعی دولت در دوران جدید پرداخته است. از سال ۱۳۸۳ هم تصحیح و تحقیق مجموعه ی شش جلدی «تاریخ انقلاب ایران» از محمد هاشم محیط مافی را که یکی از متون اصلی و اسناد مهم دوران مشروطیت است، در دست دارم که با انتشار آن، یکی از متنهای مستند آن دوره در اختیار محققان و پژوهشگران قرار خواهد گرفت.

*تاکنون چهار عنوان کتاب با روش تاریخ نگاری اندیشه و در سبک تک نگاری از شما منتشر شده است و در بعضی از نوشته هایتان از چندین عنوان دیگر هم به همین سبک و روش سخن گفته اید؛ علت رویکرد شما به سبک نگارش تک نگاری و روش تاریخ نگاری اندیشه ها در ایران معاصر چیست؟

–با توجه به گستردگی تاریخ ایران و در واقع غیر ممکن بودن تالیف تاریخ عمومی اندیشه در ایران، با در نظر گرفتن تخصصی شدن دانش و تفاوتهایی که میان روشنفکران ایرانی موجود است، رویکرد به تک نگاری را بهترین قالب تحقیقی و عقلانی ترین راه برای نوشتن تاریخ اندیشه و سنجش اندیشمندان ایرانی انتخاب کردم؛ در این روش اندیشه ها در بسترهای اجتماعی و در تعامل با واقعیات دوران خود و بازخوانی آنها از روزگار ما، یعنی در قالب گفتمانی مورد بررسی و سنجش قرار می گیرد و در حقیقت تک نگاری، شیوه ی سنجش و انتقاد وضعیت امروز با چشم انداز پراگماتیستی و بازخوانی آن اندیشه ها در ظرفهای زمانه شان مورد نظر قرار می گیرند؛ البته بنیانهای نظری – روش شناختی و معرفت شناختی و... در تالیف تک نگاری از اهمیت خاصی برخوردار بوده و هر نویسنده ای بر اساس دریافتهای خود از فلسفه ی تاریخ دست

www.takbook.com

به تالیف مونوگرافی می زند؛ من در این شیوه از تاریخ نگاری از رشته هایی الگوبرداری کردم که یک سوی آن ناظر به واقعیتهای امروزین است. سویه ی دیگر آن وامدار هرمنوتیک است. در مجموعه «اندیشه های ایرانی» به نظرم این شیوه و شکل توانسته است پاسخگوی برخی از ابهامات تاریخ اندیشه در ایران معاصر باشد. البته این شیوه را می توان به متفکران سنتی هم گسترش داد و مثلا تک نگاری فردوسی – ابن سینا – سهروردی و... را برای بازخوانی سنت فکری و اندیشه های سنتی مورد توجه قرار داد.

در این گونه ی تاریخ نگاری، اندیشه ها در زمینه های اجتماعی و سیاسی آن و مبتنی بر واقعیات زمانه ای که اندیشمندی به طرح ایده ها و ابراز آرایی رسیده است، بررسی می شود و آن اندیشه با شیوه های عقلانی به محک تجربه و آزمون گذاشته می شود. در واقع تکنیکی که در تاریخ نگاری اندیشه به کار برده می شود، معطوف به چندین پیش شرط است و روشهای آن باید چند مسئله را مورد توجه قرار دهد؛ پیش از همه باید به این نکته آگاه بود که اندیشمندی که در کار بنیان اندیشه ای است، برآمده از جامعه ای است که در آن زندگی می کند؛ از آن متاثر می شود و بر آن تاثیر می گذارد. یعنی اندیشه در تعامل با اجتماع است که شکل نهایی به خود می گیرد و از عواملی چون مسائل ژنتیک – چگونگی تربیت – شرایط زندگی – حالات روانی و استعدادهای شخصی ناشی می شود؛ بنابراین تحلیل زندگی نامه ای بر اساس این عواملی که گفته شد، رکن اول نگارش تاریخ اندیشه است و از شرح حال نویسی و وقایع نگاری سنتی متمایز می شود.

با این زمینه می توان به خود اندیشه ها پرداخت و آن ها را در ارتباط ارگانیک و منطقی با زمینه های اجتماعی و بنیادهایی که باعث پدید آمدن اندیشه ها بوده و همچنین مؤلفه ها و عناصر آن اندیشه ها مورد توجه قرار داد؛ در این مقام تحول ذهنی اندیشمندان و زیرساختهای اجتماعی و فرهنگی که به وجود آورنده ی فکر و رأیی شده، به سنجش عقلانی گذاشته می شود و از تاثیراتی سخن به میان می آید که اندیشه ای به کنار

www.takbook.com

گذاشته شده و اندیشه ای جدید شکل گرفته است؛ در زمینه های فرهنگی، بایستی از تاثیر آرا و افکار قبلی در پدیداری اندیشه ها نیز غافل نشد، که در تحقیقات و خوانده های اندیشمندان خود را نشان می دهد ودر واقع مرحله ای تکمیل شده از عامل مادی و تربیتی است که در مقدمات دستیازی به تاریخ نگاری اندیشه از آنها یاد کردم.

این همه سیر تحولی اندیشه ای را نشان می دهند و با گسترش تعامل اندیشه به مسائل و شرایط پیرامون خود، مرحله ای دیگر از تاریخ اندیشه طرح می شود که در آن، سخن از تاثیراتی است که در اذهان دیگران و مسائل اجتماعی بر جای گذاشته است؛ در این مقام است که می توان بر درست یا نادرست بودن، عقلانی یا خیالی بودن و یا واقعی یا آرمانی بودن اندیشه ای حکم منطقی و واقعگرایانه ای صادر و به تعبیری، اندیشه را به محک تجربه ی عقلانی زد و سره را از ناسره تشخیص داد.

با رعایت مجموع این مراحل و مطالب می توان به بنیان «تاریخ اندیشه» در تاریخ نگاری دست زده و از اهمیت اندیشه ها و صاحبان آرا و افکاری که در پیرامونمان، یا در گذشته ی تاریخی از سوی اندیشمندانی عنوان شده اند، بحث کرده و صحت و سقم آنها را در سیر تاریخی و در تحول فرهنگی سنجید. این نوع از تاریخ نگاری وقتی که اندیشه ای را در مقام عمل سیاسی یا اجتماعی قرار می گیرد نیز از دیده ی انتقادی می نگرد و زمینه های پدید آورنده ی اندیشه ها را با شرایط عملی آن پیوند می زند، تا به تحلیل رویدادها - جنبش ها یا پروسه هایی بپردازد که برآمده از اندیشه ای هستند و ادعای بهینه سازی جامعه ای یا عقلانی کردن سیاستی یا عادلانه کردن اقتصادی را دارند.

بدین ترتیب تاریخ اندیشه، شیوه ای برای سنجش عقلانی کنش و فکر اندیشمندان می شود و در قالبهای مختلف نوشتاری اهم از تک نگاری - تحلیل رویدادهای سیاسی - بررسی رخدادهای اقتصادی و... به تالیف درمی آیند.

www.takbook.com

*چرا در تدوین مجموعه تاریخ اندیشه های ایرانی و سبک تک نگاریها به دکتر فریدون آدمیت پرداختید و ایشان چه مزایایی داشتند که توجه شما را جلب کردند؟

-بی تردید شما هم با من موافقید که دکتر آدمیت بنیانگذار تاریخ نگاری مدرن در تحلیل و بررسی سرآغازهای مواجهه فرهنگ ایران و مدرنیته در دوران مشروطیت است. همچنانکه بنیادهای تاریخ اندیشه را ایشان در فرهنگ ایرانی وارد کرده و راهگشای تالیفات و تحقیقات بعدی شده اند. در واقع نوشته های دکتر آدمیت اکنون دیگر به متون کلاسیک مشروطه پژوهی و اندیشه شناسی تاریخی متجددان و مدرنهای اولیه ایران زمین تبدیل شده است و هر محقق و تحلیلگری که راجع به اندیشه های دوران معاصر تاریخ ایران و رویداد سرنوشت ساز مشروطیت دست به تحقیق یا تالیف - چه از دیدگاه رد و انکار یا از دیدگاه اثبات و تائید - بزند، نیازمند مطالعه و مراجعه به کتابهای دکتر آدمیت است؛ دکتر آدمیت شخصیتی است که بیش از پنجاه سال از عمر خود را صرف تحقیق و بررسی جریانات فرهنگی و سیاسی مشروطیت کرده است؛ این مسئله را هم نباید از یاد برد که دکتر آدمیت تنها بازمانده ی بلافصل نسل مشروطه خواهان است که توانسته جنبش مشروطیت و ایده های آن را با استفاده از تاریخ نگاری مدرن، بر اساس معتبرین آثار و اسناد آن دوره، تدوین و تحقیق کنند و شاهد یکصد سالگی مشروطیت باشند. با این حال جای تأسف است که از زمانی که تالیفات ایشان به چاپ رسیده، آرا و نوشته هایش مورد نقد و بررسی قرار نگرفته و آن حالت بی توجهی دائمی که در سراسر فرهنگ ایران استمرار دارد، شامل تالیفات و تحقیقات ایشان نیز شده است؛ عمق این به تعبیری «فاجعه ایرانی» زمانی روشنتر می شود که از این مسئله آگاه باشیم که در فرهنگ مدرن برای بحث و بررسی از نظریات فیلسوفان و روشنفکرانی چون هگل و کانت اعلام شده که گستره ی تالیفات به حدی است که امکان تدوین و تنظیم کتابشناسی مقدور نیست یا با این که اندیشه های یورگن هابرماس -

www.takbook.com

فیلسوف آلمانی – از زمان مطرح شدنشان در سه دهه ی گذشته، بالغ بر ۳۰۰۰ عنوان فهرست شده اند، می توان کمبود کار فرهنگی و فکری را راجع به دکتر آدمیت و یا هر اندیشمند دیگری که سخنی در حوزه های فرهنگی داشته است را به دیده ی تامل و عبرت گرفت.

بنابراین شایسته بود که تاریخ اندیشه با بررسی جایگاه و تحقیقات اولین تاریخ نویس مدرن اندیشه و سیاست آغاز شود. به این صورت نخستین مجلد از تاریخ نگاری اندیشه اختصاص به ایشان یافت و خوشبختانه – با وجود بی توجهی عمدی که در بیست و پنج سال گذشته از سوی تاریخ نویسی چپگرایانه به ایشان شده بود – با استقبال شایسته ای مواجه شد.

*طرح نوشتاری کتاب فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطیت را بر چه اساسی تنظیم کردید؟

–این کتاب بیش از هر اقدامی، همان طور که گفتم ادای دینی علمی – بینشی است که من و نسل من و حتی نسل پیش از من در شناخت تاریخ اندیشه و جنبش مشروطیت به دکتر آدمیت دارند؛ من که مثل خیلی از علاقه مندان به تاریخ کشورمان با کتاب «امیرکبیر و ایران» با نوشته های ایشان آشنا شده بودم، کتابی که در طول نزدیک به شش دهه از جایگاه والایی در تحقیقات تاریخی عصر قاجاریه و بخصوص تحلیل و بررسی شخصیت و عملکرد امیرکبیر برخوردار است؛ در مراحل بعدی مطالعاتم، تک نگاریهای ایشان و دیگر تالیفاتشان به واقع راهگشای آگاهی از جریانات فکری و سیاسی در سرآغاز ورود مدرنیته به ایران شد، اهمیت و جایگاه فرهنگی و فکری ایشان را بیش از پیش برایم روشن ساخت؛ چرا که مشروطیت محور دورانی است که در آن اندیشه هایی به وجود آمده اند که سنت فرهنگی و سیاسی ایران زمین در آنها به چالش گرفته شده اند و دکتر آدمیت با شیوه های مدرن تاریخ نگاری آرا و افکار

www.takbook.com

روشنفکران اولیه ایران و رویدادهای سیاسی را دراختیار محققان و علاقه مندان قرارمی دهند. به این سبب ضرورت نوشتن کتابی راجع به تاریخ نگاری – آرا و اندیشه های دکترآدمیت اولویت پیدا می کرد.

با این پیش زمینه دست به تالیف کتاب «فریدون آدمیت و تاریخ مدرنیته در عصر مشروطیت» زدم. این کتاب بر پایه ی تمامی نوشته های دکتر آدمیت به بازخوانی جریانات فکری و سیاسی دوران مشروطیت می پردازد و با تقسیم بندی که من انجام داده ام، افراد و نهادهایی را به بحث می گذارد که در حقیقت پدیدآورنده ی دنیای جدید برای کشورمان هستند؛ در ساختار کتاب، بعد از مقدمه ای در روایت آدمیت از تاریخ اندیشه های مدرن در ایران عصرمشروطیت، به شیوه ی تاریخ نگاری ایشان پرداخته و سپس چهار بنیانگذار اندیشه ی مدرن درایران را تحت عنوان «مدرنهای کلاسیک ایرانی» به بحث گذاشته ام.

فصلی از این کتاب به کسانی می پردازد که با اقدامات عملی که نشات گرفته از آشنایی آنها با مکانیسم های اجرایی دنیای مدرن بوده، به نوسازی در سیاست ایرانی و اصلاح ساختارهای سیاسی اهتمام داشته اند؛ «کنشگران مدرن در سیاست ایران» که فصل سوم این کتاب را تشکیل می دهد، سخن از اقداماتی می گوید که امیرکبیر وسپهسالاردرعصرناصری برای عملی کردن حکومت منتظم که در واقع پیشدرآمد مشروطیت و محدودیت نظام سیاسی بود، به آنها دست زدند. «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» هم که بخش بزرگی از تحقیقات دکتر آدمیت را شامل می شود، در فصل پایانی به بررسی گذاشته شده است.

همانطور که گفتم این کتاب با این که به چاپ دوم رسید و در آستانه ی چاپ سوم قرار گرفته است؛ افزوده هایی دارد که به دنبال آشنایی حضوری با دکتر آدمیت و گسترش تحقیقاتم و دستیابی به اسناد تازه ای راجع به موضوعات کتاب، امیدوارم آن را با ساختاردیگری درآینده ی نزدیک منتشر کنم. در نهایت باز هم همان دغدغه ی اصلی من که شفاف سازی مدرنیته و شناخت لایه های تمدنی و ساختارهای فرهنگی اش

www.takbook.com

است، در این کتاب محوریت دارد و خصوصا این بار مدرنیته را در اوایل ورود به ایران و چگونگی وضعیت سنت گرایان در مقابل آن و واکنش مدرنهای ایرانی به واقعیات جامعه و فرهنگ ایران و غرب در دستورکار خود قرار داده ام.

*روش کار در انتخاب و نوشتن تک نگاری دکتر شایگان بر چه مبنایی بود؟ و چه مسائلی در اندیشه دکتر شایگان اهمیت داشت که ضرورت تدوین یک تک نگاری در تاریخ اندیشه های مدرن ایرانی را اولویت می دادند؟

-ببینید هر کدام از تک نگاریهای من در واقع یکی از لایه هایی را در خود جای داده است که برای خودم در مواجهه با اندیشه های مدرن مطرح بوده اند؛ «داریوش شایگان و بحران معنویت سنتی» هم از این قاعده پیروی می کرد و من که دانش آموخته ی عرفان و حکمت بودم و با تحول معرفتی و جابجایی دانایی که در نظام اندیشگی انسانی به وجود آمده بود آشنا گشته بودم، دریافتم که آن معنویت نیز با مشکلات جدی معرفتی و واقعی در عصر مدرنیته گرفتارشده است.

این نقطه ی آغاز کار من برای سنجش معنویت سنتی بود و شایگان به دلایلی بهترین گزینه برای این کار بود؛ چرا که از یک طرف شایگان آن معنویت را به زبان مدرن بازگو می کرد و از شائبه ی سنتی بودن مبرا بود و از طرف دیگر در سخن از مدرنیته، شایگان در اندیشه تلفیق معنویت سنتی با اندیشه مدرن بود؛ کاری که به نظر من به عللی که در آن کتاب نوشته ام، امکان پذیر نبود. چرا که دنیای مدرن همانند دیگر تمدنها، حامل معنویتی خاص خود بود و نیازی به وامگیری معنویت سنتی در دنیای مدرن نبود. از سوی دیگر همانطور که من در بخش دوم «فراسوی پست مدرنیته» و در بخشهایی از «پرسش از انحطاط ایران» نوشته ام، معنویت سنتی در قالبهای گفتمانی تصوف و... از عوامل عقب ماندگی

www.takbook.com

اجتماعی و امتناع تفکر ایران زمین بوده است؛ پس لازم بود که در ضمن انتقاد از معنویت سنتی، معنویت مدرنیته با مولفه های آن شفاف سازی شود.

این درک و دریافت تفاوتهای فرهنگی و تمدنی معنویت در جهان سنتی و دنیای مدرن، محور اصلی تک نگاری دکتر شایگان بود. من در آن کتاب، به خلطهایی پرداختم که در نظام فکری شایگان راه یافته بود وسر از تطبیق –عالم مثال– سنتی با –هایپررئال– پست مدرن درمی آورد. البته ناچار از یادآوری این نکته هستم که دستیازی به معنویت میان چندین گروه برای مقابله با مدرنیته مورد استفاده قرار گرفته است که من به اشاره در آخرین فصل آن کتاب به شکلهای آن پرداخته ام؛ سنتگرایانی مثل سید حسین نصر هم در قدسی گرایی متافیزیکی خود، در پی نجات امر قدسی و جوهره ی معنوی آن هستند. یا بنیادگرایانی چون بن لادن یا کسانی نظیر احمد فردید با تمسک به حفظ معنویت سنتی در انهدام و تخریب مدرنیته در فرهنگ ایرانی و توقف فرایند سکولاریسم در حیات اجتماعی و سیاسی کشورمان کوشیده اند. پس ضرورت داشت که با طرح معنویت مدرن که من آن را در اصطلاح «معنویت معطوف به بدن» در دنیای مدرن می دانم و آن را نشات گرفته از چرخش زیبایی شناختی در بنیانهای تمدن و فرهنگ مدرن دریافته ام، وانموده ی روشنفکری و سلاح ضد مدرنیته ی سنتگرایان مختلف را به چالش کشیده و به بامعنا بودن مدرنیته اذعان نمود.

این دریافت را من بر اساس تقسیم بندی دوره های تاریخی مشغولیت انسان به معنویت و امر استعلائی آورده ام؛ به نظرم در دوران باستان، انسان آن زمان که دانایی خود را با اسطوره ها تبیین می کرد، «معنویت معطوف به طبیعت» بود و نیروهای پیرامونش را در صورتهای اساطیری تعریف می کرد. در دورانی دیگر یعنی زمانی که انسان سر در گرو آسمان داشت، «معنویت معطوف به متافیزیک» شکل گرفت و نیروهای فراطبیعی زیرساختهای شناخت آدمیان را به خود اختصاص دادند.

www.takbook.com

با وقوع رنسانس و رویدادهای دیگری که تمدن مدرن را پدیدار ساختند، ذهن آدمی به مقولات زیبایی شناختی رسید و با جابجایی که در نظام دانایی انسانها صورت گرفت، بدن و مواظبت از آن و به تعبیر فوکو، تکنولوژی بدن آموزه های معنوی نوینی را به وجود آوردند که با توجه به تغییر در زیرساختها و تحول در ذهنیت و دگردیسی در شرایط زیستی انسانها، می توان آن را «معنویت معطوف به بدن» اصطلاح کرد؛ به دنبال این تحول بود که تقویت روحی باستانیان به پرورش اندام تغییر ماهیت داده و تناسب اندام و دستیابی به زیبایی جسمانی با به کارگیری یوگا و مدی تیشین به برنامه های ورزش روزانه و آمیختگی با رقص و مدلهای زیباسازی بدن تبدیل شده است؛ در این معنویت از سویی می توان به معنادار بودن مدرنیته شناخت پیدا کرد و بدین ترتیب دیگر نیازی به بازسازی معنویت های باستانی نیست و از سویی دیگر، علل و عوامل و واقعیت معنویت مدرنیته را بررسی و شفاف کرد.

این مسائل محور و زیربنای کتابی بود که راجع به اندیشه های شایگان تالیف کردم و در آن به مواجه با معضلی پرداختم که از زبان شایگان برای حضور فرهنگ ایرانی و استفاده از معنویت اشراقی و شرقی در دنیای مدرنیته ای که اکنون دیگر به سرنوشت دنیا تبدیل شده است، بیان می شود. دکتر شایگان که تحصیل کرده ی دانش های مدرن و دانش آموخته ی هندشناسی و عرفان اسلامی است، در پی قرار دادن آن معنویت در داخل منظومه ی مدرن جهان انسانی هستند و این مسئله به نظر من با تمدنی دیدن مدرنیته قابل جمع نیست و نمی توان این تمدن را عاری از معنویت و به صورت تلفیقی از معنویت قدیم و دیگر دانایی های جدید طرح کرد. به نظرم دکتر شایگان در مطرح کردن مسئله به این صورت، در واقع روحیه ی نوستالوژیک خویش را برای میراث تمام شده ی شرق نمایان ساخته و با این که از واقعیت مدرنیته به درستی و به تمام معنی آگاه است، اما می خواهد – به تعبیر خودش – آن را با معنویت سنتی و وارد کردن به «گفتگو در فراتاریخ» به «قاره ی گمشده ی روح» راهنمایی کند.

www.takbook.com

*در بازخوانی اندیشه های دکتر طباطبایی که دومین عنوان از اندیشه های ایرانی را به خود اختصاص داده اند، چه مؤلفه هایی نظر شما را جلب کردند؟ و چه مساله ای بود که در تئوری پردازی دکتر طباطبایی از آن سخن گفته اید؟

–رویارویی با غرب مدرن در دویست سال گذشته همیشه ما را با یک دوگانگی حیاتی و سرنوشت ساز مواجه ساخته است: قدیم/جدید یا سنت/مدرنیته و یا از نگاهی دیگر: ترقی/انحطاط که در گفتمانهای مختلف می توان همین دوگانگی را به اسامی و مصادیق دیگر هم خواند مثل عقب ماندگی/پیشرفت. من/ دیگران... در دوران اولیه ی برخورد ایران با غرب، منورالفکرانی که من از آنها به مدرنهای کلاسیک ایرانی تعبیر می کنم، این مسائل را در رابطه با هویت و فرهنگ ایرانی به جد گرفتند و هر یک به فراخور درک و دریافتی که از سنت داشتند و شناختی که از لوازم و الزامات مدرنیته به دست آورده بودند، سخن از علل و عوامل عقب ماندگی ایران و دلایل پیشرفتهای دنیای غرب گفته و راه علاج هایی هم بیان کرده بودند.

با ایدئولوژیک شدن فضای روشنفکری ایران و سیطره ی سنت گرایی و حزبی و دستوری دیدن اندیشه که از دهه ی بیست تا چهل سال بعد، روشنفکری را در ایران از محتوای اصلی خود تهی کرده و آن را به وانموده ای از اندیشمندی تبدیل نموده بود، طرح مسئله ی فرهنگ ایران در تمدن جهانی مدرن به محاق مدهای دستگاهی و سیاسی رفت و این مسئله نتوانست به پرسمانی فلسفی و جدی تبدیل شود. در این سیر دکتر طباطبایی از دیدگاه فلسفی، مشکل مبانی را مطرح و آن را به محور پروژه ی فکری خود تبدیل کرد. از این نظر که بعد از مدتها کسی می توانست معضله ی ایران در مدرنیته را با عقلانیت طرح و آن را به تامل فلسفی گذارد، برایم جذاب و واقعی تر می نمود و بنابراین در دومین مجلد «اندیشه های ایرانی» کلیات اندیشه های دکتر طباطبایی را مورد توجه

www.takbook.com

قرار دادم و در بعضی از مواضع وارد گفتگو با ایده های ایشان شدم.

البته ناچار از یادآوری این نکته هستم که یکی دیگراز روشنفکرانی که پیش از طباطبایی در دهه های گذشته، مسائل ایران را از دیدگاه فلسفی مورد توجه قرار داده بودند و به دلایلی بعد از اندیشه های طباطبایی در فضای فرهنگی کشور مطرح شد، آرامش دوستدار است که از دیدگاهی متفاوت با طباطبایی به عوامل امتناع تفکر در ایران پرداخته و به نتایجی جداگانه از او رسیده است. من در کتاب «آرامش دوستدار و هنر نیندیشیدن» که در حال چاپ است، به بررسی اندیشه های ایشان هم پرداخته ام و از تفاوت دیدگاه ها بر اساس بنیانهای معرفتی و نتایجی که هر کدام از این نگرشها برای اندیشه ی ایرانی در بردارند، به همان سبک و سیاقی که در تک نگاریهای چاپ شده ام طرح شده، سخن گفته ام. یعنی با حفظ فاصله ی فکری خود با این اندیشمندان و در گفتگویی دو طرفه با آنها.

*یکی دیگر از تاریخ اندیشه های ایرانی شما به محمد علی فروغی اختصاص دارد؛ پرسش این است که چرا محمد علی فروغی؟ و چه تفاوت روش در تک نگاری فروغی با دیگر تک نگاریهای شما وجود دارد؟

–من در تک نگاری دکتر آدمیت، در تاریخ ایران معاصر و تاریخ اندیشه، یک تقسیم بندی از نخبگان دوره مشروطیت به وجود آوردم و بنیانگذاران اندیشه های جدید درآن عصر را با اصطلاح «مدرنهای کلاسیک ایرانی» به بحث گذاشتم. در کنار آنها، کسانی را که با آگاهی از تحولات دنیای انسانی، دست به اقدامات اصلاحگرایانه و متجددانه زده بودند، به «کنشگران مدرن ایران» خواندم؛ بر اساس این تقسیم بندی، محمد علی فروغی جزو روشنفکرانی بود که جامع عمل و اندیشه ی مدرن بود و این فرصت را داشت که آموخته های خویش را از مدرنیته، در نهادهای مدرن عملی کند. ایجاد فرهنگستان – تاسیس دانشگاه و... اقداماتی بودند

www.takbook.com

که فروغی مترجم رساله ی دکارت و نگارنده تاریخ فلسفه ی مدرن – که تا امروز جایگاه کلاسیک خود را در ادبیات فارسی و تاریخ نگاری فلسفه ی جدید حفظ کرده است – در فرایند مدرنیزاسیون اجتماعی و سیاسی ایران معاصر از خود به یادگار گذاشت.

احساس می کردم که این خدمات بدون حب و بغض و با روش تاریخ نگاری و شیوه ی عقلانی باید نوشته شود و باز همان پروسه ی شفاف سازی اضلاع گوناگون مدرنیته را نیز مدنظر داشتم؛ با این زمینه ها، «محمد علی فروغی و ساختارهای نوین مدنی» تالیف شد. این کتاب که چهارمین مجلد «اندیشه های ایرانی» را به خود اختصاص داده است، سخن از اقداماتی می راند که فروغی در مقام یک روشنفکر آشنا با دگرگونی زمانه و آگاه به تفاوت دو دنیای قدیم ایرانی و جدید اروپایی به آن مبادرت کرده است؛ در دورانی که ایران زمین تازه به هویت نوین ملی دست یافته و در آستانه ی دستیابی به دولت متمرکز قرار گرفته و از سویی، جامعه شاهد مدرنیزاسیون اقتصادی و ورود به فضای جدید دیپلماتیک است، فروغی که خود شاهد رویداد مشروطیت بوده و دستی در اجرائیات آن هم داشته است، به سازه هایی می پردازد که در تکمیل پروسه ی مدرنیته و اهداف معوق مانده ی مشروطیت، از اولویت خاصی برخوردارند؛ فروغی به درستی دریافته بود که بدون فرهنگ سازی برای فرایند مشروطیت و پروسه ی مدرنیته، نمی توان طرح مدرن سازی کشور را به سرانجام منطقی آن رساند. به همین خاطرایجاد نهادهای فرهنگی را به برنامه های اجرایی دولت تبدیل و خود با جدیت تمام در آنها مشارکت کرد.

این همه محمد علی فروغی را در میان دیگر نخبگان سیاسی و فرهنگی دوران معاصر، از امتیاز ویژه ای برخوردار می کرد و با اینکه در سالهای گذشته، وجود و موقعیت فروغی مورد حب و بعض های ارزشگذارانه ای قرار گرفته بود، لازم بود که جایگاه او در سیر اندیشه و اقدامات و اندیشه هایی که داشته با تکیه بر روش علمی و بدور از برخوردهای ارزشی، مورد بررسی قرار گیرد و به همین دلیل کتاب شکل گرفت و در

www.takbook.com

حد قدم نخستین در شناسایی و بازخوانی کنشها و اندیشه های فروغی به چاپ رسید.

*تاریخ فرهنگی و فکری مشروطیت از دیگر مشغله های فکری شماست و مشروطه پژوهی از اهمیت محوری در تحقیقات و تألیفات شما دارد؛ جه علل و عواملی ضرورت پرداختن به مجلس اول و مسائل مشروطیت را برای شما در اولویت قرار داده است؟

–وقتی از نگاه فلسفی و واقعی بینانه به سیرتاریخ ایران نگریسته شود، جنبش مشروطیت و پیش زمینه ها و توابع و اثرات آن، یکی از چرخشگاههای اصلی را به خود اختصاص می دهد؛ درمشروطیت تقریبا تمامی لایه های زیستی – فرهنگی ایران زمین به چالش گرفته شدند؛ شیوههای جدید کشورداری طرح و تا حدودی اجرا شدند. سیاست سنتی مورد بازنگری قرار گرفت و ایدههای نوینی که دهه هایی پیش از آن جنبش میان عده ای از نخبگان فرهنگی و سیاسی مطرح شده بودند، به محک آزمون و تجربه تن دادند.

در واقع ایده هایی که از جریان رویارویی ایرانیان با روسیه وبریتانیا در آگاهی به عقب ماندگی مملکت و پیشرفت دنیای غرب سده ای پیش از مشروطیت در ذهن و زبان برخی از افراد پدید آمده بودند، با صدور فرمان مشروطیت و بعد از گذاراز سنگلاخ های سنتگرایی و بازیهای دیپلماتیک، در ایجاد نخستین پارلمان ایران به ثمر نشست و تصویب قانون اساسی و دیگر قوانین عرفی مدرن را برای اجتماع و سیاست ایرانی به ارمغان آورد. بنابراین به تعبیری که دکتر آدمیت هم آورده است، مجلس اول، موسس بود و توانست سیاست و اجتماع ایران را وارد عصر تجدد و مدرنیته کند.

www.takbook.com

از این جهت و از جهت اینکه با تاسیس مجلس شورای ملی و ورود ایران به جرگه ی کشورهای دارای کنستیتوسیون، تحولی دوران ساز را در تاریخ اندیشه و به واقع گسست از سنت و تثبیت مدرنیته در اندیشه و کنش شاهد بودیم، کارنامه و اقدامات مجلس اول را به موضوع مطالعه و تحقیقاتم تبدیل کردم. از طرفی صورت مذاکرات و مصوبات آن مجلس نزدیک به هشتاد سال بود که انتشار عمومی نیافته بود و در مخزنهای کتابخانه های عمومی و برخی از اشخاص در محاق فراموشی رفته بود؛ پس لازم بود که در ضمن تحلیل و روشنگری جایگاه مجلس اول، چهره ای از کیفیت آن دوره از فعالیت مجلس به صورت عمومی منتشر شود؛ بدین ترتیب «مجلس اول و نهادهای مشروطیت» تالیف و تدوین شد. البته بعد از انتشار آن، برخی از دوستانم اشکالات آن را گوشزد کردند که درویرایش دوم تمامی نواقص آن اعم از مسائل فنی و نوشتاری و تکمیل و تصحیح اسناد، رفع خواهند شد.

در واقع من با مطالعاتم در مسائل مشروطه متوجه شدم که ثمره ی اصلی و اولیه ی صدور فرمان مشروطیت و تلاشهایی که متجددان عصر پیشامشروطه انجام داده بودند، در تاسیس پارلمان و تدوین قانون اساسی به بار نشسته و به درستی آن مجلس و اقداماتی که انجام داده و نتایجی که از خود به یادگار گذاشته، اصلی ترین و سرنوشت سازترین برهه از تاریخ فرهنگی – سیاسی و اجتماعی ایران بوده است و متاسفانه تاکنون آنچنان که شایسته و بایسته آن مجلس است، تحقیقی انجام نگرفته است و از طرفی در دسترس نبودن مذاکرات و مصوبات دوره ی اول مجلس شورای ملی، محققان و مورخان مشروطیت را از اساسی ترین اسناد تاریخی محروم کرده است – می دانید که بیش از نود سال بود که مصوبات به چاپ نرسیده بود و هشتاد سال پیش صورت مذاکرات در حد محدودی منتشرشده بودند – به این دلایل به مطالعه و تحقیق در مجلس اول پرداختم و آن را با مشکلات فراوانی به چاپ رساندم. در این جا ناچار از این توضیح هستم: متن کتاب «مجلس اول و نهادهای مشروطیت» به واسطه اهمال ناشر بدون غلط گیری نهایی با اشکالات

www.takbook.com

چاپی منتشر شد و از طرفی برخی سهوها در آن راه یافت که مسئولیت آن متوجه من است و با فاصله ای چند ماهه، من مقاله ای برای تکمیل این کتاب و اشکالات آن در مجله تلاش که در هامبورگ منتشر می شود، چاپ کردم و تمامی کتاب را با بازنگری دقیق و ویرایش تازه ای در آینده ای نزدیک منتشر خواهم کرد.

*چه تالیفات و تحقیقاتی را در دست انتشار دارید و نوشته های بعدی شما چه موضوعاتی را شامل می شوند؟

-تمدن مدرن اکنون دیگر به نیاز انسان تبدیل شده است؛ کاوش از بنیان های آن و بررسی کارکردهای فرهنگی و اجتماعی اش و شناخت و آگاهی به لایه های زیبایی شناختی و ساخت و سازهای سیاسی و اقتصادی مدرنیته، مسائلی هستند که فعلا مشغول مطالعه و تحقیق در آنها هستم. هر چقدر بیشتر می خوانم، ملموس تر و واقعی تر می فهمم که جنبه های نشانه شناختی و زیبایی شناختی مدرنیته را کمتر فهمیده ایم؛ مسائلی نظیر اینکه: چرا ما نمی توانیم شاد باشیم؟ چرا بهره ای از اوقات فراغت نداریم؟ چرا موسیقی را نمی توانیم پذیرفته و روزینه اش کنیم؟ چرا با وجود آگاهی که از عرفیات نوین به دست آورده ایم، در روابط اجتماعی دور از مدنیت برخورد می کنیم؟ چرا حوزه ی شخصی را نمی توانیم از حوزه عمومی جدا کنیم؟ چرا فردیت انسانها را برنمی تابیم؟ چرا نمی توانیم مفاهیم و مصادیق را از حوزه های اخلاقی به زمینه های زیبایی شناختی ارتقا دهیم؟ چرا دغدغه های بنیادین حقوق بشر و هویت جنسیتی را نتوانسته ایم در فرهنگ و اجتماع خودمان وارد کنیم؟ چرا... چرا؟

از طرفی با دیدن کشورهای دیگر و آشنایی با مسائلی که زیست انسانی را در خود گرفته است و مقایسه ی آنها با شرایطی که در آن زندگی می کنیم، کم کم به این فکر می رسم که مدرنیته در ایران امروز باید از

www.takbook.com

شناخت – تبیین و فرایند مدنیت باید بگذرد؛ در واقع حداقلهای جهان در اینجا به ضرورتهای اساسی تنزل یافته اند و پروسه ی مدرنیته هم بالتبع با طرح و نهادینه کردن مدنیت راه به مدرنیته خواهد برد؛ به عنوان مثال می توان به آداب و معاشرت اجتماعی و مسائل شهرنشینی مدرن اشاره کرد که در واقع نشانه شناختی مدرنیته را در خود جای داده اند و کمترین توجه را میان اندیشمندان و نویسندگان به خود اختصاص داده اند؛ الآن هر کتابی را که راجع به مدرنیته و ایران نوشته می شود، باز کنید سخن از کانت و هگل و هایدگر یا پست مدرنیته و... است؛ اما هیچ اشاره ای به مفاهیم کاربردی و مصادیق اجتماعی و فرهنگی مدرنیته در آن نشده است؛ به نظرم این مفاهیم و همانطور که گفتم، جلوه های زیبایی شناختی و لایه های نشانه شناختی مدرنیته در اولویت مطالعاتی و تحقیقاتی قرار دارند و من با این مسائل در پی شناخت و سپس شفاف سازی زمینه های ناشناخته و مهجور مانده ی مدرنیته در فرهنگ ایران هستم؛ خودتان بهتر می دانید امروزه بدون توجه به زیبایی شناسی بدن و مسائل مربوط به سکسوالیته و رعایت اخلاقیات قراردادی مدرن در میان شهروندان و توجه به مسائلی چون نظافت محیط زیست و دستیابی به فرهنگ رسانه ای، نمی توان سخن از مدرنیته گفت و آن را برای جامعه خواستار شد؛ متاسفانه در اثر فضای سیاست زده، اینگونه مسائل بنیانی و اساسی به حالت تعلیق درآمده و اکثر فرهیختگان باز هم به همان راهی می روند که در دهه های پیشین به صورتهای دیگری رفته بودند؛ در آن دوران ایدئولوژی زدگی راه را بر شناخت و نهادینه کردن تجدد در ایران بست و امروز، مدرنیته به ایده های مدرن ستیزانه و مدگرایانه ای تقلیل یافته است که بدون توجه به شرایط گفتمانی و تحول اپیستمه ای آنان در غرب، توأم با سرخوردگی ذهنی و اجتماعی، به خورد خوانندگان و شنوندگان داده می شود.

در واقع باز هم همان دور و تسلسل باطلی را داریم تجربه می کنیم که از واقعیات جامعه به دور و سر در گریبان تئوری پردازی و دل در گرو مرید و مرادبازی – به سبک مدرن ستیزانه ای – دارد. در نهایت اینکه به

www.takbook.com

نظر من سخن گفتن از جنبه های زیبایی شناختی مدرنیته و نوشتن از واقعیات دنیای مدرن، اولویت در مطالعات و تحقیقات و تالیفات دارند و راه را بر کج فهمی و گرفتار شدن در دام ایدئولوژیهای تازه ای که امروزه در دنیا مد شده اند، خواهند بست. بر این اساس من هر چه بیشتر می خوانم، بیشتر به این مسئله باور پیدا می کنم که راه مدنیت و رسیدن به سرمنزل های مدرنیته و حضور در تمدن جهانی، از کوره راههای تلاش در آموختن و آگاهی و دریافت نیازهای واقعی انسانها می گذرد.

www.takbook.com

www.takbook.com